رب يسّر بسم الله الرحمن الرحيم وتمم بالخير

الوقعه وسالك

حامدا لمن ظهر سرّه بحقيقة الانسان فجعل في الارض خليفة وجعل قلبه بوسعة لظهور الانوار امانته بعده كلماته التامات تقدس شانه حضرت الوجود الكامل العظيم الاعظم العلي الاعلى جل سلطانه ومصليا على من خلق من نور الله فظهر بذلك السر وخلق الاكوان من نوره جاء توسط الفيضان لجود الكامل الرحمن فجعله الله

منظهر ربوبیة انوارانه طه یس صاحب خلق عظیم شافع اشد المذنبین

وسیلة اشد المتحیرین بفضل السبحان اذا استغفروا وم بجهة فغفر فبعثة الله

الرحمن الرحیم بشان المختص بوجه الاخص بمحض رسالته بعد وکل معلوم الله

تعالی افوق مکانه حضرة الشهود الشامل خلیل المحبوبی احمد [illegible] ی وللبل المجتبی محمد مجتبی

حبیب الالهی حمید محمود صاحب قاب قوسین اوادنی عالم اسرار الاخفی

تم برهانه بالتحیات الطیبات بالصلوة والسلام الله التامة تام البرکات عم

فیضانه وعلی اله واصحابه الطاهرین الطیبین المحبوبین اعلمین الاعملین المجتبین

الکمل الایقان اشرف الایمان افضل النسب اشرف الحسب بفضل الرحمن وعلی اتباعه

المجاهدین المجد وبین اشرف الکسب مکرم الایقان اعجب الایمان بکرم المنائح

بعد وکل معلوم له سبحانه وعلی جمیع الانبیاء والمرسلین وملایکة المقربین وعباد الله

الصالحین قاریا للفاتحة الجامعة بکمال الثناء والدعاء میکوید فقیر حقیر نذ دال محمد

اضعف بني آدم بن اسمعيل بن بهو وابن حاجي يوسف بن يعقوب بن دولت
بن اقبيل بن سعدي بن قلندر كه از نسل شيخ المشايخ سيد محمد كه از اولاد
سيد علي ولد سيد اسمعيل صاحب الاخبار ولد سيد ابراهيم برادر خورد امام
علي رضا ولد [illegible] موسى كاظم است اللهم صل علي محمد و علي آله وصحبه وتبعه بكمال
حبك ورضايك موصلة بكمال انعامك وفضلك لجميع امته بقدر كل معلوم لك
وسلم وبارك كذلك وعلي جميع الانبياء والمرسلين وملائكة المقربين وعباد الله
الصالحين علي ذلك برحمتك يا ارحم الراحمين. اين رساله ايست مسمى بنكات الاسرار :
براي فرزندان وبرادران وطالبان صادق اهل فطرت سليمه منصف الفطانت
كه مبرا از هواي نفساني باشد به نكات لايقه باشارات رايقه در معاني فايقه
بتحقيقات حقايق ضروريه بتكميل ايمان حقيقي چنانچه براي حصول حقيقت بعضي
مسايل اجماليه عقايد اسلاميه متفق عليه برفع خدشات متفرقات مختلفه خلافيه

واختلافيه

۳ واختلافیه فقهاء کرام و عرفاء عظام تحقیق حقیق مستحق باشند مثلا در بیان

نسبت ذات و صفات باری تعالی عقیده لازمی هر مومن حیثیت یعنی لا هو

ولا غیره که متفق علیه ست قوله علیه السلام والصلوة لا تجتمع امتی علی الضلالة

وازنا والی کنه حقیقه این کلمه اجمالیه که بتفصیل فقها و عرفا متاخرین بتحقیقات

اختلافیه واقع شده اند اگرچه چندان محذور صوری نیست زیراکه بر تحقیق

طرفی از طرفین حکم اجماع امت نیست و اگر متاخرین مابین خود بر یک طرفی

اجتماع

اجماع خواهند حکم اجماع بران محال بود چراکه تا چند کس هم از علماء بدان

سوالی متعرضانه باقی داشته باشند حکم آن متفق علیه نباشد نکته در

این چنین مسائل تحقیقی اختلاف نما از متفق علیه سلف اگرچه اختلاف خفی تر باشد

چون بر قابلیت قبول تحقیق مختلفه خود بوده باشد اگر اختلاف وی ناپدید بود

بمحل استقرار خلائق محل خطر باشد زیراکه بکشف سری جنانی و بایمان و علم

نور ایقان حقیقی متحقق گشته است که حضرت حق تعالی بر محض اطلاق اصرف و بر عین

بحت اقدس بکمال عظمت و جلت مقدسه است از اینجاست که اختلاف امت رحمت آمد

پس بران طلاب اهل همم عالیه و صاحب فهم متعالیه در تکمیل مراتب و ایمان ایقانی

بتحصیل درجات اسم و معانی تحقیق حقیقی چه نعمتی خوشتر ازین و باین بنده احقر ضعیف

در ماندن بی حیله از خادمی خلق الله سبحانه چه خدمتی بهتر ازین که همان کلمات اجمالی

متفق علیه در عقاید اسلامیه من حیث تفصیل بمناسبت و موافقت نقلی و عقلی اصلی

بتحقیق صحیحه متحقق صریحه کردند بتوفیق الله سبحانه و بفضله تعالی منه الرشاد علی صراط

السداد نکته واجب براز کیا انکه هرچه موافق تحقیق اصلی تحقیق حقیقی نتوانند دریافت

بخلاف مقرره عقاید متفق علیه نگرایند و ظاهر وجود این متصدی امی عامی را در میان

نه بینند و بخدشات محمولات متعرضانه بهوای نفسانی غم و غصه نخورند و بفریب وسوسه

شیطانی درین تحقیقات ملقیات رحمانی که مثبت بتجربه قبول محمدی علیه و علی آله الصلوات

والسلام

والسلام تم برهانه و اجابت حضرت هادی حق العلام عم احسانه بتکرار کثیره الهام

حقانی بعلم لدنی موهبی اصلی نصیب شده اند از تحصیل محقه در تحقیق حقه باز نمانند

وازبند نادانی رهائی جویند تا باشد که از پایهٔ تقلید صرف بمرتبه تحقیق اشرف برسند

که قیمت هر شئی بر قدر اوست و قدر هر کس بر همت علم او و فهم او که کلام حدیث و همه کیست [illegible]

نکته بعضی جا که الفاظ متشابهه بر امثال ظل و اصل بنسبت حضرت حق و ظهور او اقدس

وارد کرده اند در خاطر عزیزی خدشه نگذرد چرا که مثل ازین هم در کلام اولیاء او تعالی

اینچنین عبارات مطلق گشته اند و امثال این اطلاقات اگرچه در ارباب ظواهر اهل

شرع واقع نیستند اما در احادیث قدسی و نبوی علیه و علی آله الصلواة والسلام

نظر باید کرد که بسیار واقع شده اند چنانچه بر محدثین کرام پوشیده نیست و آن از جمله

متشابهات باشند اما اختیار این فقیر چنین الفاظ بنا بر ضرورت از تنگی میدان عبارتست

و مراد ازان بمناسبت اصل و فرع و چشمه و آب و صورة و عکس و امثال آن نسبت

بلکه درچنین الفاظ مراد بنسبت مجهول الکیف است بمناسبت نور وپرتو علی ہذا

القیاس که دلالت کند بر نسبت معدوم الکیفیة وسوائی این معنی مسطوره

حقیقت تحقیق از اطلاقات کلمات ظلی واصلی من حیث تفصیل بحسب مراد مدعا ما ہیچ

بفهم خویش منتظر در بیان خواهد آمد انشاء الله تعالی نکته لازم بر اتقیا آنکه بغیر از

نکته بینان صاحب افاده استفاده منصف الفطانة باب این تحقیقات را بقیل وقال

وازین نقل عبرت گیرند تعلم الکلام والنظر والمناظرة فیه ورای قدر الحاجة مکروه

لما روی ان اباحنیفة رحمة الله تعالی نهی ابنه حمادا عنه فقال یا ابت رایتک فیه تنهانی

فقال یا بنی کنا نتکلم فیه وکل واحد منا کان علی راسه الطیر مخافة ان یزل صاحبه وانتم

الیوم تتکلمون وکل واحد منکم یرید ان یزل صاحبه وهذا کارادة ان یکفر صاحبه ومن

اراد هذا فقد کفر قبل ان یکفر صاحبه المختار من الجواب فی هذه المسئلة ان المکروه کثرت

المناظرة فیه والمبالغة فی المجادلة لان ذلک یودی الی اثارة البدع والفتن و

وتشویش

و تشویش العقاید و هذا مکروه تعلم علم الشریعة لیعلم الناس افضل من تعلمه ۵

للعمل لان نفعه اکثر و ذلک التعلیم عمل منه و دخل تحت قوله علیه الصلوه والسلام

تعلموا ما شئتم فلن تؤجروا حتی تعلموا و اینجا نکته ایست باید دریافت افضلیت علم

شریعت درین قول بحکم جامع واقع است نه سوای علم عقاید ایمانیه بدیگر علوم شریعت

و اگر همچنین دانند پس این فضلیت بقید کثرت عمل است و این افضلیت کثرتی باشد

نه قولی و معلوم است که بمناسبت اعتبار درجه قوت اعتبار درجه کثرة چه تفاوت

مفضولیت دارد چنانچه تفاوت افضلیت درجه نفس ایمان و یقین حقیقی اگرچه

تقلیدی باشد به نسبت درجاتی فضایل نفس ورود و وظایف از عبادات دیگر

و از نفس این عبادة که بدرس و تدریس واقع است والله تعالی اعلم بحق الحق

سبحانه و این رساله مبنی بر چهار فصل است **فصل اول** در بیان حسن عزم

و حسن سلوک و عرفان مقاصد اصلی **فصل ثانی** فی نکات الوجدانی باسرار

الحقاني اما این فصل بر دو نوع است نوع الاول در بیان تحقیق تحقق اصلی صفات

واسماء واجبی حضرت اله حقیقی اقدس تعالی نوع الثانی در بیان تحقیق حقیقت بنسبت

حقیقی صفات وذات حضرت جل وعلا فصل الثالث در بیان تحقیق حقایق اشیا

واین فصل نیز بر دو نوع است فصل الرابع در بیان توحید بحقایق کلمه شهادت و

در بیان بعضی اسرار غریبه فی الایات والاحادیث والاقوال بنکات متنوعات

اسال الله ان یجعل نیاتنا خالصا لوجهه ومقرونا لاجابته بان یغفر الذنوبی وبان

یتوصل لفضله بمحض فضله بکمال فضله وان یغفرلنا والوالدي ولمن توالدا و

لجمیع المومنین والمومنات بحرمت محمد واولاده واصحابه واتباعه واحبابه

اجمعین علیه علیهم الصلوات والتسلیمات برحمتک یا ارحم الراحمین هذا فصل الاول

فی نکات حسن العزم وحسن السلوک وعرفان ومقاصد الاصلیه وترغیب علو الهمة

باشارات المخفیه متضمن حکایات اجمالی در احوال فقیری که درین زمانه محمدي المشرب

بدان

بدان معامله اوست والله یقول الحق و هو یهدي السبیل نحمده و نستعینه و نومن به و نتوکل علیه و نصلی علی خیر خلقه مقتداء السالکین المحبین المحبوبین مامور الامر قل ان کنتم تحبون الله فاتبعوني یحببکم الله و یغفر لکم ذنوبکم والله غفور الرحیم و قل هذه سبیلی ادعوا الی الله علی بصیرة انا و من اتبعني و سبحان الله و ما انا من المشرکین محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و علی اولاده و صحبه و تبعه و احبابه و سلم و بارک غزل هان هله ای عاشق فطانه سر عشقی بشنو از افسانه میرود همچون حکایت عامه در حکایت نکتهٔ فرزانه عرض احوال یگانه خوش بود مختفی اندر صورت بیگانه متقی خوش لی تکلف میزید فارغ از تکلیف مرسومانه این و ان دیدن مرائی بود و بس خاص آمد وجه صدیقانه هرچه میگویی بگو از راز یار خوش بود در مجلس یارانه کار با کج بینی اغیار نیست احول المدحت شم اغیارانه

عشق کار بالغ الابلغ بود * عاشقی کار نیست فی طفلانه * نی می عشق است

نصیب ناقصان * میرسد پر کامل البیانه * عالم و جاهل ضعیف و ظالمی *

آمد انسان اقبل و فنانه * قصه از عشق عاشق پیش کن * خواه تذکیر است و

خواه افسانه * حسن القصص آمده اندر کتاب * قصه احوال عشاقانه *

حکایت فقیری کار افتاده معاملات حب میگوید که روزی پدر من

غفر الله تعالی ذنوبه گفت وقتی آن سرور عالم را علیه و علی آله الصلوة

والسلام خواب دیدم در میان سراپردهای نورانی بر کرسی نورانی نشسته

مارا پیش خود طلبید و بدست راست کریم بر سینه خود عظیم مالیدن

غلوله واری چیزی از سینه مبارک برآورده مارا داد و باذن آنحضرت فرو

بردم بعد از آن از صلب پدر در شکم مادر ظهور خلقتم شد و معلوم کرده اند

که خلقت من از آن غلوله است و از ایام طفلی بشارت عجیبه و اشارات غریبه

در خواب و بیداری از روحانیان مبشر بوده ام از آفت او باشی طفلانه

و جوانانه مصون و با ادب و صلاح مقرون ماندم و بوجه اویسی به تربیت

جذبه بکیفیتی غریبه مربی بودم لیکن چون مربی خاص بودم قیام بدایت و موصل

بکمال نشد و چون جاذبهٔ خاص عنایت خداوندی در رسید جد و جهد را پیش کردم

و در خدمت اکابر طرق شطاریه و چشتیه و قادریه و نقشبندیه سلوکها کردم

و خدمتها بدنی و مالی و جانی بهتک جاه و عزت باختیار خرابی و بی ننگی خود

عجایب غرایب بودم و ترک دنیا کرده مرگ را نصب عین نموده بنفی مراد جان

پرداختم که از اطوار دنیاوارانه و فقیرانه و صالحانه و صوفیانه هیچ ناموسی و

پنداری جلی یا خفی قولاً و فعلاً و حالاً و رحلاً و ملاً از من کمتر ظاهر می‌شد قصیده

چیست دنیا احمق آباد حماقت خانهٔ * کنه دیر اهل هوا آتش زده ویرانهٔ * کس ندیده

اهل فطرت را در و آسوده‌ٔ * بهر مستی اهل غفلت ربت خوش میخانه * لهو و لعب طفلکان

کار دهر و رپر غرور ۞ سازش تدبیر او بازیچهٔ طفلانه ۞ قطع او وصل است

وصلش قطع پیش عاقلان ۞ عاقل اندر اهل او چون ابلهی دیوانه ۞ زابتلا

رنج تعلق آن محنت کی رهد ۞ وارهد مرد سلیم الفطرت مردانه ۞ دور شو از اهل

هوا ورنه بعبادت میدهی ۞ جمع دین و دل چو ذرات هوا پرانه ۞ در برابر لوا لفضل

افضل سکوت ست گرچه سگ ۞ لی سکوت زعم چون اهل هوا احمقانه ۞ کوه سنگین بی

صفائی رهت سد اسکندری ۞ حفظ دل را از فساد حمق یاجوجانه ۞ توده

رعنا غبار آخرت معراج آنکه ۞ گرد باد اندر تماشا خود بخود بیجانه ۞ عمر دنیا

چون حباب آب جاری میرود ۞ کی دل آساید بدان اهل خرد فرزانه ۞

ترکهار اس العبادة جبهار اس الخطا ۞ اندکش هم بس بلا در فهم هشیارانه ۞

احسن الاعمال ترک ماسوا فی حب حق ۞ ایکه احسن عمل اینجا بود رمزانه ۞

خلق را کار نیست هر آنی بخالق لی بغیر ۞ مرد دانا را بس این یک نکته دانایانه ۞

کند

۸

لیکن چون گویم چه گویم فطرت بشریتی ⁘ مقتضی هر لمحه بر حال مختلفانه ⁘

چون بود پاک از تعلق غیر در دنیا کسی ⁘ چون بود پاک از سیاهی ور کاشانه ⁘

ظالم و جاهل چه گوید هر چه گوید خویش را ⁘ اضعف احقر بنی آدم همه دونانه ⁘

فضل تو درگیرد این درمانده بیچاره را ⁘ یا مجیب الداع بر احوال مضطرانه ⁘

و گوید اگرچه زمانی چند از غایت قبض مضطرب میماندم اما آخر که نتایج

کثیره فرا گرفتم در نظاره و سماع بمشهودات عالیه و بخودیها متعالیه و بکشوفات

تلوینات عجیبه و احوال کیفیات بتجلیات غریبه رسیدم که شرح آن طولانی

دارد و اوراق بزرگان خلافت ارشاد یافتم و بحسب قبول ایشان دانستم

که بمقصد اصلی بکمال تکمیل رسیدم و ظهور تاویل و توجه خیالی بجدی غالب آمد

دانستم که علم لدنی است بر کلام پیشینیان شرحها نوشتم و برجوع عامی و عالم

مجالس گرم شد ناگاه وقتی صدق ذاتی ظنی پیدا شد که الله اعلم این مراتب

علوم و معارف من بر طبق علم جنانی مصطفوی باشد یا نه پس دعا کردم

خداوندا هر آنچه که بر تبع حقه محمدی علیه و علی آله الصلوة والسلام نباشد

از من دور کن زیرا که حق ناحق را تو بهتر میدانی و شاید آنوقت اجابت بود

که از همه آنمعانی و مواجید مسلوب گشتم پس مضطرب شدم و سبب سلب در خاطر نی

ملهم فرمودند که سبب آن دعاست پس هر گاه که تاب نماند میل به احوال و مواجید

مسلوبه واقع گشت همه عود کردند بجمعیت ساکن شدم اما در خاطر خدشه پیدا شد

روزی بمثل دعای اول دعا کردم باز مسلوب گشتم باز همچنان کردم باز همان

معانی و مراتب مسلوبه ظهور کردند آن ردوبدل تبکرار کشید حیران شدم و

اندوهگین و متفکر گشتم که مرگ در پیش است افسوس اگر بهمین حالت بمیرم پس

بفضل خداوندی همتی پیدا شد میگفتم خداوندا اگرچه عهد ناشکستم اکنون بطلب

استقامة میخواهم که هرچه بمرضی و تبع آن هادی حقه تو نباشد صلی الله تعالی علیه و آله وسلم

چنان از من دور شود که هرگز باز نیاید بعد روزی چند باز مسلوب گشتم ۹

حتی که از انمراتب هیچ نماند هرچند که قلق هوائی پیدا شد برگشتم قبول کردم

که اگر یکی از اعم عوام صرف مقلدان این امت باشم بهتر از ان که در محال غلط

مانم او میداند تعالی و شاید رسول او را هم اگاهی باشد که از برائی چه این

خراب حالی اختیار کرده ام عامیانه حال ساکن مستقر بدین خلو چند ماه گذشت

پس هم بدین ماندم همت نصیب شد که یا باقبال قبول آن حضرت صلی الله علیه وسلم

کارها برآید یا در طلب آن جان بسر آید پس دایما بدعا و تضرع خواهان مسعودم

اگرچه خود را قابل آن قبول عظمی نمی یافتم یقین جستم میداشتم پس گفت ناگاه وقتی

پس متعجب شدم عجیب دیدم و همه را واقعه از ان سرور کاینات صلی الله علیه وسلم

در حضور خدمت برائی خود شنیدم که این را این منصب من داده ام بعد از افاقت

از غلبه تعجب گفتم خداوندا سبحانک این مسکین بکدام لیاقت شایان این مرتبه باشد

اگر همچنین هست برهانی صریح صحیح بدین واقعه بنما لوح محفوظ بر من مکشوف نمودند

والهام کردند به بین تا نصیب تو آن هیبت همچنان ویدم بعد ازان من حیث

مناسبت بتقاضای قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و قل هذه سبیلی

ادعوا الی الله علی بصیرة بمقتضیات ظهور نتایج محبت وحب اصلی احوالی دیگر بطور

عجز وانکسار وافتقار نفسی مبرا از سرمستی هوای بر محمول بر مطابقت سلف متابعت

دعوت مصطفوی صلی الله علیه وعلی آله الصلوٰة والتسلیمات بر مسلوک نسبت توجه

وآگاهی احمدیه شیخنا ومولانا قدس سره بر طریقه علیا علانیه نقشبند بر من هویدا شد

شیخ سعدی گوید رحمة الله تعالی علیه بیت بهنگام سختی مشو ناامید

کز ابر سیه بارد آب سفید بو علی دقاق گوید علیه الرحمة هر کرا در کنند اگر باز

نیاید میدان خالی ماند شیخ الاسلام گفت قدس سره نه درست بلکه نازاست

بازای که قصه دراز است قال الله تبارک وتعالی ما ننسخ من آیة او ننسها نأت

بخیر منها او مثلها الم تعلم ان الله علی کل شیء قدیر الم تعلم ان الله له ملک

السموات والارض وما لکم من دون الله و در خدمت این شیخ آخرینهٔ خود که کمال

بخشی یک توجه او بهتر از سلوک هزار ساله با بود قدس الله تعالی سره بسرعت

سیری بعروج در عروج بسیر مراتب عظمی عروجی و نزولی انتفا و بقاء متنوعه چنانچه

قبل ازین از احوال مراتب عدم و وجود مختلفه گذشتم (گذشته بودم) و بعد از مدتی مرتبه

دیگر غریبه بنصیب ظاهر واقع شد همه مراتب مکشوفات و مشهودات از درجات

غیبی و علمی هم رفتند حتی که علم هم رفت چون ازین مرتبه ترقیات کثیره کمال گرفت

بعد از مدتی توجه هم مفقود شد تا پنج روز همیشه متواتر بر من این مصرعه از غیب

ندا می شد   چون توجه نماند حق ماند   و حضرت شیخ ما قدس سره هر گاه

در خلوة مجالس میکردم میفرمودند که حمد خدای جل و علا بر تو بسیار و احبابت

اینمعامله که نصیب تست کار زمانه نیست بلکه درین زمانه کسی پیدا نیست که ازینمعارف

و علوم تو فهم هم تواند کرد و این فقیر در مقابل این کلمات کریمه عجز و تحقیر نفس

امری نفسی خود مینمود و عرض میکرد که هرچه از خیر و اثر کمال این ناکس را باشد

محض از توجه عالی ایشانست بحسن تواضع میفرمودند که اثر از قابلیت استعداد او

ازلی شماست عرض مینمودم که اگرچه همچنین هم باشد اما چون ظهور آن موقوف

بتاثیر نور توجه و تاثیر نظر عالی شما بوده است چنانچه صریح ظاهر مینماید پس

هرچه باشد محض از پرتو لطف این حضرت باشد و پیش از ایام این معامله عزّة

ما را بارشاد علوم طریقت اوّل در اجمیر بعده باز در بلدهٔ سرهند اذن عام

نموده باز هم در سرهند بودیم که بتاکید مکرّره نام خدمت محمدی صلی الله

علیه و سلم در میان آورده ماذون و مجاز فرموده بودند و هیچکس بدین

معاملات احوال ما از یگانه و بیگانه واقف نبود الا آنحضرت قدس سره

و همراه آن ایام بعلم و عرفان حقیقت قرآنی و بشهود ظاهر صورت آنحضرت صلعم

دیگر

و کشف ملائکه که بر اهتمام امور دنیاوی موکل اند در حاله افاقت مشرف شده

بودم بعد ازان آنحضرت ازین دار فنا بدار بقا رحلت فرمودند و داغ

آتش سوز الم فراق بر سینهٔ ما مهجوران کردند "قدس سره نور مرقده" و در

وقت غسل خارقی از ایشان صریح ظاهر شد و بعد ازان چند مرتبه یاران در

جماعت نماز حاضر دیدند و از مجلس مجاورت قبر ایشان مر مخلصان نزدیکان را

و بعید اثر ابجد و توجه بروح ایشان تا حال نفعهای صوری و معنوی مربیانه

میرسند الغرض بعد از دو سال وغدغه پیدا شد که شاید اتمام کار هنوز میسر نشدست

در بعضی تحقیقات معارف سابقه از هر عزیز زمانه که استفسار میرفت بهیچ

وجهی از ایشان تحقیق مطلوبه حاصل نمی گشت و خود را نیز علم فوقی آن نبوده

و لولهٔ قلق غلبه کرد پس قطع صحبت خلایق کرده و ترک تمامی از سر نو خواسته

سر بکوهستان زدم که یا درین راه بهلاکت فروشوم یا مراد برآید تا رضا

ظاهر کردند گریان و حیران باز گشته بخانه رسیدم و گفت همدران ایام
روزی در سیر صحرا بر لب دریا ایستاده بودم که دستی نورانی از طرف
بالا پدیدار آمد با حلقه دراز شصت واری برابر سینه ام رسید و بدان حلقه
از زیر قلب از بالا پیچ رگی که در هندوی او را انگلا و در فارسی شهرگ
و در عربی ورید گویند و قلب بر بالائی آن رگ هست و آن رگ باصل خود
که آن رگ را بهندوی پکهنا گویند در محل ناف می پیوند و مثل شاخ رگی دیگر
که از وی می برآید بمثل شاخ دومی در هندوی او را پنگلا نامند و آن شهرگ
دومی هست لیکن از طرف ته این رگ نفس مرا بدان حلقه مذکوره برآورد و بصورت
هزار پایه لیکن مجسم تر در پهن و خورد تر در طول از هزار پایه و پایش بهر چهار
طرف دیدم که بدان حلقه اویزان دلم از آن همه پایها می جنبانید و رنگش زرد و
چرب تر بغایت مکروه نما بود فی الحال حالم متغیر گشت و بکلیه خود از هردو عالم

سر درگشتم اما آرامی با امن خفی در باطن پیدا شد همدران وقتم نداکردند ١٢

که از قدرت خالق تعالی این چنین صد نفس و یکم پیدا شوند و انکشاف کیفیت حقیقی

صورت و باطن اصلی نفس و حقیقت این نمودارهای وی بصور مختلفه چنانچه

که با ولیاء متقدمین هم واقع شده است قدس اسرارهم با حقایق و دقایق

عجیبه همدران وقت متحقق شد و راه امن مسدود گشت و معلوم کردند که امن از مکر

او تعالی هم از مکر اوست سبحانه أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ

و گفت دنیا بکرات مرّات در خواب مینمود قبولش نمیکردم روزی در باغ

نشسته بودم که دنیا ظاهر شد آن نقل واقعه مجلس آشرور عالم یادآمد به نیت

متابعت آن صلی الله علیه وسلم و بارک بهر دو دست ردش کردم دفع نگشت

دریافتم که آن دست پاک مصطفوی بود که فی الحال بردن آن دفع شده بود

بسیار غصه خوردم و گفتش راندم بعد از وقتی دور شد و نکته درین این نیست

باید دریافت که آن اندک رد آن هر دو دست پاک مبرا مطلق از مکر جلی

وخفی نفس بود واین همه رد منتوعه خود از تذویر جلی یا خفی نفسانی مطلقا

پاک نمیدانم وگفت بعد ازان شبی در حجرهٔ خود بر چبوتره نشسته بودم که

دنیا قریب چبوترهٔ ظاهر آمد قبول نکردم چون مکرر وه دیدم بسویش تف کردم

دیدم که قطرهٔ محقری ازین تف بر رویش رسید و رویش فی الحال زشت گشت

وجمیله نمود در خاطر گذشت که مارا مضر نخواهد بود نداکردند که این نور شیطانیست

که برای مکر بر رویش ظاهر گشته است فی الحال متفکر شدم و دنیا مخفی شد

محمد حفظ حق سبحانه بجا آوردم ولیکن حیران ونگران چشم همت بر منتهای مقصد

بمحض هدایت فضل اتم حق سبحانه میداشتم عم احسانه وگفت بعد ازان روزی

دیدم که در مجمع روحانیان از اکابر اولیاء عجم و عرب عبارتی عجیبه از کاغذ

طوری بعبارت معنی هر دو مرتبهٔ اصلی وظلی چیزی باسم من خواندند وان ا

شعر قُطِعَ القُطّاعُ فِي هِمَمٍ ❁ قُطْبُ الاَقطابِ فِي الدهرِ ❁ حیران شدم که ۱۳

من قابل این مراتب چه نوع باشم همانگاه که بیدار شدم در هوشیاری

بیداری بدستی نورانی همان چیزی کاغذ طوری رو بروی من از غیب پیدا شد

همان عبارت که در خواب دیده بودم بدان کاغذ دیدم و یاد گرفتم همان

وقت معلوم شد که این دست مبارک امیرالمومنین علی است رضی الله تعالی

عنه و گفت بدانند آخر بتحقیق معلوم کرده اند که آنکه بعضی مشایخ بر سر همه اقطاب

قطب الاقطابی گفته اند که آن زیر قدم حضرت ابابکر صدیق است رضی الله تعالی

عنه یا مراد از قطب الاقطاب اهل قطبیت فردیت باشد و یا از همین عزیز

نادر العصر یگانه زمانه که باصالة اهل معنی آن مصراع اول مذکور است و قطبیت

اهل معنی آن مصراع ثانی مذکور است مراد بود و الا فی الحقیقة آن عزیز الوجود

سلطان خلیفه است فوق مرتبه تمام قطبیت و غوثیت اگر صاحب منصب امامت

وخلافت باشد والّا بابلیت کمالات امامت وخلافت صاحب کمالات

آن سلطان خلیفه باشد وگفت مهتر خضر علی نبینا وعلیه الصلوة اگرچه از غوث

وقطب در علم وکشف اسرار زمانه قوت بیشتر دارد امابا قطب مدار بنابر تعلق

امور زمانه اکثر هم صحبت می باشد من حیث الجلا والخفا وگاه گاهی همچنان باغوث

زمانه هم واگرچه غوث افضل از قطب است اما قطب مدار را از غوث علم اسرار زمانه

بیشتر می باشد ودر بعضی مهمات ضروریه که آن خلیفه را علم بدقایق آنمهام اگر

مفقود است آن هرسه عزیز یا یک دو ازینها البته ظاهر میشوند ولی تکلف عرض

اسرار مینمایند واینهارا همچنین عظیم دست رسی است که بمجرد گفتن واشارت اینها

دل این خلیفه بر رائی اینها میگردد حتی که در بعضی امور که دل آن خلیفه دران با

تمام نیاید آن امر صعب را از حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم استدعا نماید

اگر بقدرت الله سبحانه آن کار خواه ناخواه هرگز بتقاضائی قضائی مبرم یا دراتوقت

١٣

صورت پذیر نیست فی الحال آن عزیزان ظاهر میشوند و بآن خلیفه از ناقابلیت
وقوع آن کار رمزی ظاهر میکنند فی الحال ول آن خلیفه بر میگردد و حضرت
پیغمبر هم صلی الله علیه و سلم رای اینها را قبول میفرمایند لیکن اینقدر هست که اول
دران باب عدم ظهور رای این خلیفه باشد بعد ازان عدم ظهور رای حضرت پیغمبر
صلی الله علیه و سلم دران باب بظاهر آید یعنی که رای اینها را آنسرور عالم
بموافقت رای این خلیفه قبول میفرماید و نیز حضرت پیغامبر صلی الله علیه و سلم
در جواب باصواب بنظر کمال مهربانی و قبولیت خود بوجه استصلاح مخاطب
این خلیفه را میسازند نه ایشانرا و نیز هرگز بعدم توسط خفی یا جلی این خلیفه
از آن هر سه در هیچ امری سعی و جرأت نمیتوانند کرد و تواند بود که در اکثر امور
از خلیفه زمانه اینها را علم بیشتر باشد الا در علم بالله سبحانه زیرا که این درجه اعلی
از علم خاص محمدی بوجه خاص نصیب این خلیفه هست صلی الله علیه و آله و سلم و بارک

و دیگر مراتب حقایق قطبیت و غوثیت و امامت و خلافت در قسم ثانی باب

ثانی فصل ثالث در خلاصة المعارف مفصلا مرقوم شده است و کفت القصه بعده

بروز آینده بعد از نماز فجر با یاران از صحبت اهل طریقت در مسجد نشسته بودم که

یکبیک بصرهٔ سرّی بعلم لدنی اصلی نصیب من عطا نمودند چنانچه علم و عین یکی شد

و کار به بداهت رسید چنان شد که به نسبت همه معارف سابقه گوئیا از شب روز

برآمد و علم دیگر ما ورائی آن همه علوم ماضیه غیر مکرر بنصیبم ظاهر شد پس بدان علم

تحقیق ماهیت خلقت و بود و نمود خلایق بظهور مراتب وجودی تم کماله و بشهود

مراتب کونی مقدوریه بقدری ازلی حق سبحانه بموافق عقاید شرع شریف بر نص

و حدیث بتحقیق حقیق عقایده مقرره اجماع سلف بی احتیاج تاویل موضوعه بهدا هست

پیدا شد و دیگر معارف و عجایبات صحیحه صریح که نصیب شد نمیتوان گفتن و این همه

از محض فضل اوست تعالی انکاه حقیقت صحیح معلوم فرمودند آن علوم و معارف باحوال

اولیه

اولیه لطائف تلوینات عجائبات که بدعاء تبع مصطفوی سلب شده بود نداز

ظل ولایت اولیا بصفیه خیالی بعلم وجه مصدریه خیالی بودند که من حیث آن عجائبات

فی درجات مراتب عروجی ونزولی خیالیه بکمال ولایت بزعم خود وتجویز بزرگان

اهل آن مراتب صاحبان یقین ظنی بکمال ولایت بزعم خود محمول بودند وخیال

امریست که درحقیقت شان خیال سلطان العارفین شیخ بایزید بسطامی قدس سره

میفرماید جائی که سالک بسالها نرسد سلطان خیال بیک لمحه میرساند وآن دیگر مرتبه

وعلوم ومعارف باحوال ثانیه که درخدمت شیخ آخرینهٔ خود قدس سره باهمه لطائف

تجلیات غرائب بمراتب عروج ونزول میسر شده بود وازنفی ولایة اولیا بعلم لدنی

ظلی بوده وآن دیگر مرتبه علوم ومعارف ثالثه هم درخدمت حضرت شیخ خود قدس سره

که درانمرتبهٔ ثانیه سست ترقیات درجات عالیهٔ فقدان وخفای وصول وظهور

آنمراتب علیا آنمرتبه ثانیه روز بروز می شد از کمالات ولایة ملاء اعلی بود واگرچه

قبل ازین بعضی مراتب را ازان همه مراتب ماضیه از ولایت اولیاء و بعضی را از

ولایة انبیاء و بعضی را از ولایة ملائی اعلی و بعضی را از نبوت انبیا گمان متقرری برده

بودم و از رسائل بعضی مشایخ قدس سرهم مدلل کرده بودم این زمان بدلائل

بالغه بعلم لدنی اصلی دنمایند که در مراتب نفس ولایة اولیاء عرفان حصولی و

حضوری موجود است و ظهور علم اصلی مفقود بظهور عرفانی و خفای علمی چنانچه

در مراتب ظلالیه این ولایت مذکور ظهور مکشوفات تلوینات و موهومات خیالیه است

و در نصیبی که از کمالات ولایة ملاء اعلی باشد عرفان معدوم است و علم حضوری

هم مفقود چنانچه که علم حصولی مفقود است الا بتوسط یافت ایمانی و یقینی و در ظهور

نصیبی که از کمالات ولایة انبیا باشد عرفانی مفقود است و مرتبه نفس علم اصلی

موجود بظهور علمی و خفائی عرفانی سوائی مرتبه مصدریه اگرچه بمراتب مرتبه مصدریه

وقوع الظهور باشد و این مرتبه علم حضوری و حضور علمی باشد و در ظهور کمالات

نبوة

بنوة انبیا حضور در حضور است با جمیع مراتب حضوری و حضور ظهوری

واین فضل بحسب حقیقت است نه صورة علیهم الصلوٰة والتسلیمات وکیفیت درمعرفت

درجات ولایة ونبوة واطلاقات علم حصولی وعلم حضوری وعلم الیقین وعین

الیقین وحق الیقین وبیان حقیقت ظاهر وباطن ولایة وبیان صورت وحقیقت

تجرید وتفرید وطریق جمالی وجلالی وما یناسب ذلک باید دانست که ولایت و

نبوة هشت قسم است وعلم لدنی بر دو قسم است وکیفیت آن اقسام اینست که درجات

نبوت چهار گانه اند ودرجات ولایة نیز چهار گانه اما در درجات نبوة مطلق

اول مرتبه عام نبوة مطلق است که بدان نبی باشد دوم مرتبه خاص رسالة است

که بدان مرسل باشد سیوم مرتبهٔ اخص عزم که بدان اولو العزم بود واین عزم

بمثل عزیمت غیر اولو العزم نیست که هرچند غیر وی در امور دینی ودنیوی اهل عزیمت

خواهد بود اما قصد وی از رخصت بطرف عزیمت خواهد بود بعزم مقید یعنی غیر مطلق

واین البته به نیت اجتناب از رخصت بعزیمت بطرف امر و رضاء ربانی سبحانی

خواهد بود پس محض بی تکلف و بی تامل نباشد هرچند از کمال توفیق حق سبحانه

بی تکلف طور باشد بخلاف اولو العزم که نفس عزمش عزیمت است چه بعزیمت و چه

بغیر عزیمت زیراکه عزم وی مطلق بعزیمت است بقبول قابلیت مادهٔ قابل نفس

ذات آن الاکمل علیه الصلوة والسلام یعنی غیر قصد مقید بقصد بعزیمت یعنی که بهرانچه عزمش

واقع شد البته برحسب رضای وامر سبحانی افتد بی تکلف در امور مامور اما

این وقوع در بعضی جا جلی و بعضی جا خفی واقع باشد چراکه تمامی استعداد وی

پاک شده است چه جلی و چه خفی و غیر این را اگر هوائی جلی نبود احتمالست که هوای

خفی متبع باشد و اگر سوال کرده شود که احتمال این احتمال خطور در شان وی نباشد

جوابش اینست که هر که شان وی مقتضی این احتمال بود او صاحب آن مرتبه نباشد

ولهذا اهل آن مرتبه مسمی و موصوف با اولو العزمیت نیست بلکه با اولو العزم است ای

از قابلیت تبعی بود از مطلق

عزم

عزم مقبول زیراکه مادهٔ مظهریهٔ وی که مقتضی ظهور صفت فعل است بهمچنین ١٧

پاکی ظهور نموده است که از مقتضیات خصوصیات تمامی عناصر اربعه در عظمت

بکمال اکمل ظهور نموده است پس نفس عزم او با فعال متنوعه در همه اوقات

به بی تکلفی بلکه به بی تاملی چه در هر امر ماموره و عزمیت بلکه در جمیع امور رخصتی

هم بعین عزمیت بمقصد واقع میشود اینجا مستحق خالص تخصیص با خلاق الدهی باشد

سبحان الله سبحان الله زهی فضل عظیم حق تعالی اولیاء الله را نفس الهام

وکشف ظنی است که رحمانی باشد یا غیر رحمانی و دیگر انبیا را غیر آن اکمل الانبیا

اگرچه نفس الهام وکشف شان ظنی نیست اما نفس عزم شان یعنی نفس قصد شان

ظنی است بعد از وقوع فعل در قوالب صوری فعل شان ظنی نخواهد بود که مبرا از

حرام و نامرضی حق سبحانه خواهد بود زیراکه معصوم المخلف اند اما این نفی

ظن بر حرام از حلال خواهد بود نه بر رخص از عزمیت و آن فرد اکمل را فعل چه که

نفس عزم هم رحمانی است و برمرضی حق سبحانه است پس تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللهِ

در حق چنان عزیزی کما لا راست آید و انکه گفته شد که رحمانی غیر رحمانی رحمانی

خود رحمانی است که بحق و صواب از حق است تعالی اما غیر رحمانی چه یعنی نفسانی

باشد یا شیطانی نفسانی چه یعنی که در مرتبه شهادت بشهود اول جامع اجمع

یعنی بظهور اول که آنرا نور اول در مخلوقات خوانند چنانچه تقاضاء ماده

مظهریت نفس وی ظهور صفت کلام و بصورت مکلمات و مبصرات شیء از خلا مرتبه

درین مرتبه ملا ذهنی و خارجی بدان تقاضا بظهور می آیند و بالهام و کشف ظهور

مینمایند چه بالهام هاتفی و کشف خارجی و چه بالهام قلبی و کشف ذهنی لیکن الهام

و کشف نفسی که از برون چنان ظاهر گردد که آنرا کشف بصری و الهام هاتفی

رحمانی گمان برده شود سخت تر است ازان کشف و الهام نفسی که از باطن چنان

ظهور نماید که آنرا الهام و کشف قلبی رحمانی گمان کرده شود اما تخصیص نفسانی

بدان

بدان سبب باشد که بمراد نفسی باشد اگرچه در امور مباحه باشد و تخصیص
شیطانی بدان سبب بود که بخلاف امور مامورهٔ شرعی با غوای شیطانی
بود و اگر از اطوار این جنس هر دو نباشد آنرا کلام نفسی مکلمات نفسی و نظر نفسی و
مبصرات نفسی خوانند فافهم پس آن فرد اکمل است که بعاملان عزیمت اقتدار نماید
در امور غیر مامورہ و از اولیاء اهل کمالات نبوة و ولایت انبیا علیهم الصلوة
والسلام در اولیاء است این مرتبه اخص غالبا بنصیب حضرت خواجه نقشبند و بعضی دیگر
از متقدمین آمده و اولیاء صحبت کرام این مرتبه اخص غالبا نصیب حضرت فاروق
آمده که در باب او وارد شده کَانَ رَأیُهُ مُوَافِقًا بِالْوَحْیِ وَالْکِتَابِ
رضی الله تعالی عنه و عن الصحابه اجمعین و وجه تسمیهٔ فاروق بدین معنی باشد
یعنی نفس عزمش فرق کننده است از بطلان و خطا بحق و صواب در امور مخصه
و مناجات مطلق اگرچه بمعنی دیگر هم واقعه شده است اما بحقیقة الحقایق معلوم این

مسکین چنین واقع شد که مذکور شد چهارم مرتبه اجمع اکمل مرتبه اصل خلافت آن نبوت است

کما فی قوله تبارک وتعالی فی اظهار شرف حقیقت شان الانسان إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً

ما قال انی جاعل فی الارض عالما او ولیا او نبیا او رسلا او اولی العزم واین مرتبه

اخص الخواص است بشهد صادین در مراتب نبوة مطلق وآن هرسه مرتبه اصلی

ضمنی خود را که نبوت عام مخصوصه و رسالت خاص و عزم اخص باشد جامع

اجمع است واین مرتبه باول اصل منصب سرور جمیع عالم است که اخص الخواص

ممکنات است بشهد واو وصادین وآن محمد رسول الله است علیه الصلوة والسلام

ای برابر تمام مومنین و ملائکه مطلق انبیا اخص الخواص اند بشهد صادین و واو

در جمیع انبیا که صاحب مرتبه نبوت عام و رسالت خاص و عزم اخص اند اهل

مرتبه اخص الخواص خلافت بشهد واو وصادین که اصل الاصول تمامی مراتب ولایة

نبوت مطلق است محمد رسول الله خاتم النبیین است علیه الصلوة والسلام وانکه

خاتم

خاتم الخلفا نگفت از اینجاست که مرتبهٔ خلافت در جمیع انبیا و اولیا و خاص و عام
و در ملوک و حکام و علما و فضلا بلکه در هر متبوعی علی حسب استعداد هم ساریست
مگر در آنحضرت علیه الصلوة والسلام که بوجه کامل است و چون خلیفه اصل اکمل اوست
بهیچ خطابی دیگر مخاطب نشد چنانچه انبیاء دیگر بخطاب خلیل و کلیم و روح و صفی
و غیر آن بعضی کمل ملقب شدند الا برسول که جمیع مراتب الهیه را او مظهر کامل است بحکم
لولاک لما اظهرت الربوبیة پس اوست که شایان خلافت کامل اوست پس این
خلیفهٔ اکمل را بهیچ مرتبه مقید مخصوصه کردن شایان نبود الا برسول که آن فرستاده
بحکم خلافت کامل فی الحقیقة بهیچ مرتبه مقید از کملان عالمیان مخصوص نیست که بدان
خطاب ملقب باشد الا بخطاب رسول مطلق که بظهور آن جمیع مراتب ولایة و نبوة
بحقیقة نفسی و توابع نفسی خود توسط همه مقبولانست از اولیا و انبیا علیه و علیهم الصلوة
والتسلیمات و حقیقت آن خلافت بحقیقت خلّت محبوبی است که خاصه حبیب آمده صلی الله تعالی

علیه وسلم نه خلت محبّی زیراکه خلّت محبوبی دیگرست وخلت محبّی دیگر چنانچه

در قدسیه حضرة محمد پارسا هم واقعست قدس سره و در تمام اولیا این مرتبه

با ولیّت از اولیا صحبت غالبا نصیب حضرت صدیق اکبرست ولهذا در شان او

وارد ست إنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ اتَّخَذَ صَاحِبَکُم خَلِیلاً لَو کُنتُ مُتَّخِذاً أَحَداً خَلِیلاً لاتخذت ابابکر خلیلا

وایضا وارد ست مَا صَبَّ اللهُ فِی صَدرِی الّا وَقَد صببت فِی صَدرِ أَبِی بَکرٍ واز اولیاء است هرکه

از مرتبه قطبیت و غوثیّت بلکه از مرتبه امامت هم گذشته تا مرتبه خلافت برسد

اگرچه این مرتبه بعد از خلفاء اربعه تا محمد موعود بطریق جلی میسر شدنی نیست امّا

بطریق خفی هم اگر فردی را نصیب شود نادر نادرست و این مرتبه من حیث عام

خلافت بعامه بادشاهان دنیا شامل است وحقیقت آنمرتبه خاص خلافت در آن

هر سه مراتب عام و خاص و اخص شامل است ازینجا تواند بود که آنمرتبه مسمّی

غیر خلافت نگشت و ازینجا توان دریافت که با وجود حضرت فاروق صاحب

آن خصوصیت و قابلیت که در حدیث محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم واقع شده است ۳۰

لو کان نبی بعدی لکان عمر و با وجود حضرت ذی النورین و حضرت امیر که صاحب

مراتب اهل بیت اند حضرت صدیق اکبر مستحق امامت و خلافت اول آمد و هم ازین

قابلیت استعداد وی بدانمرتبه رسیده که در شان او سرور عالم مخصوص فرمود

لو وزن ایمان امتی بایمان ابی بکر لرجح رضی الله تعالی عنه و عن الصحابه اجمعین

و نیک واضح است که از جمیع مراتب دیگر چنانچه سخاوت و شجاعت و زهد و عبادة

و علم مرتبه ایمان مرعباد را افضل است اما درجات چهار گانه از ولایت

مطلق برین قسم اند اول مرتبه عام مطلق که ولایت عامه گویند و آن بنصیب عامه

مومنین است و بدان ولی عام باشد علیهم الرحمة بحصول متابعت علم تقلیدی

و علم کسبی باول ظهور نور موهبی ایمانی یقینی دوم مرتبه خاص که ولایت خاص گویند

و آن نصیب مومنین خاص است که اولیاء امت اند قدس الله تعالی اسرارهم

بعد حصول علم قلبی مطلق در معرفت خاص ذات و صفات عبد و رب تعالی و تقدس

و فی الحقیقه این اول مرتبه ایست از علم لدنی مطلق و این مرتبه ظلی است که باین علم

حصول و وصول مراتب ظلال است یعنی ظهورات مراتب اصلی و اجبی در مرتبه ثانی

یا ثالث الی غیر ذلک و حقیقه معرفه اطلاق اصلی و اطلاق ظلی و ظلال بمرتبه ثانی

و ثالث و غیرها بیشتر در فصل چهارم ملهمات واضح خواهد شد انشاء الله تعالی

و اگرچه کم کسی این فرق کرده اما حضرت علام الاسرار مطلق عز و جل معلوم این

حقیر کرد بی هیچ شبهه و شائبه چنین میفرماید سیوم مرتبه اخص که آن ولایت هر چهار ملائکة

مقرب است نصیب ازان مرتبه خاصه مر اهل کمالات ملاء اعلی است چهارم مرتبه خاص

الخواص نشد صاد ریع آخر که ولایة انبیا گویند و نصیبی ازان خاصه مر مرتبه اهل کمالات

ولایت انبیا است بوصول علم جانی و آن مرتبه اخیره اصلی است از علم لدنی مطلق

کرمایم نیز

که باین مرتبه وصول باصول است بامتیاز ظلال باز اصول باید دانست که در مرتبه علم

و معرفت که بوصول کمالات نبوت انبیا تعلق دارد حضور در حضور است بعلم

حضوری را انقدر هست که اهل کمالات نبوة من حیث نصیبی که از کمالات نبوت دارد

از کلام و معرفت حضرت حق علیم مطلق عز و جل بحضور علم از مرتبه حضور صرف بالاصالت

بتبعیه نبی خود اخذ میکنند اما مورد آنعلم حضوری است و دیگران بعلم حصولی

و علم حضوری هرچند انرا حضور علم دانند و مجهول الکیفیه یابند در حضوری علم

و علم حضوری تفاوتی بعید است شتان ما بین هما و تفاوت در دیگران نیست

که اهل ولایت اخص یعنی ولایت ملاء اعلی که ظل مرتبه نبوت نبی است در اخذ

کلام و معرفت غیب الغیب مناسبت تبعا باهل نبوت دارد هرچند مناسبت

قلیل بل اقل است و اهل ولایة خاص الخواص یعنی ولایت انبیا بعلم حضوری

از مرتبه حضور علم بالاصالت می یابد و اهل ولایت خاصه که ولایت اولیا است

که ظل ولایت انبیاست بعلم حصولی ازمرتبه علم حضوری تبعا اخذ مینماید واهل

ظل ولایت اولیا بکشف والهام حصولی ازمرتبه علم حصولی بهره میگردد ومتلذذ می شود

بدانید که ولایت عام ظل ولایت اخص است وولایت اخص ظل نبوة انبیاست

وولایت خاص ظل ولایت خاص الخواص است که ولایت انبیاست واین هردو

مرتبه هریک بالاصالة خوانده که ولایت انبیا ظل ولایت علا واعلی بود ویا ظل

نبوت شان باشد علیهم الصلوة والسلام وحقیقت عقیدة تفاوة افضلیت ولایت

ونبوة انبیا بیشتر واضح خواهد شد انشاالله تعالی علیهم الصلوة والسلام ودیگر

حقیقت احوال وعلوم ومعارف این هرچهار مراتب درقسم ثانی خلاصه المعارف

مفصلا لتوید یافته است امافهم حقیقت علم لدنی چنانست که حضرة مولانای عبدالرحمن

جامی قدس سره فرموده که باصطلاح متفقه اکابر مشایخ گفته است علیهم الرحمة

علم لدنی علمیست که اهل قرب را بتعلیم آلهی وتفهیم ربانی معلوم ومفهوم میشود نه بدلائل

ان ... فی ... حقیقت

عقل

عقلی و شواهد نقلی چنانچه در کلام قدیم در حق حضرت علی نبینا و علیه الصلوة
والسلام فرموده که عَلَّمْنَاهُ مِن لَّدُنَّا عِلْمًا و فرق میان علم یقین و علم لدنی
آنست که علم یقین عبارة از ادراک نور ذات و صفات الهی است و علم لدنی
کنایت از ادراک معانی و فهم کلمات است از حق سبحانه بطریق الهام و فهم
حقیقت دقایق موجهات اطلاقات که بعلم مطلق از حصول و حضور منطلق می گردند
چنانست که هرگاه از استعداد طالب مطلوب حقیقی و قابله قاصد مقصود اصلی
حجاب ظلمت و جهالت که وجود و توابع وجود را چنانچه ذات و صفات اصلی
بغیر شهود اول حق سبحانه که آن شهود بنور اول مسمی است در تمامی ممکنات
منتسب میگردد برخاست بر قدر آن رفع ظلمت و زنگ از آن مرات استعدادش
ظهور کمالات نور علم لدنی بر حسب تقاضای آن قابلیت هر مرتبه ظهور خواهند فرمود
و بر حسب معلومات و دریافت این شخص صفت العلم که نقطه واحده مبرا ست

از جمیع اطلاقات منطلق خواهد گشت چنانچه اگر چیزی از علم معلوم به نسبت وی علم

حصولی است معلوم الکیفیه باشد یا مجهول الکیفیه و اگر آن دیگران معلوم مجهول الکیفیه

را منتسب بعلم حضوری میفرمایند امانزد این فقیر بتعلیم ملک العلام تعالی و

تقدس بتحقیق من حیث الحقیقة آن معلوم منتسب بعلم حصولی است زیرا که در

معلوم مجهول الکیفیة آن معلوم غیر معلوم است که این معلوم است پس از هر قدر

آنچه معلوم باشد از ادنی یا اعلی از مراتب ممکن یا واجب از تشبیه یا تنزیه

هر چند تنزیهی که در زعم این شخص مقدس اقدس بود فی الحقیقة منتسب بعلم حصولی

بود پس واضح شد که موجبات اطلاق مرتبه حصول بر صفت العلم معلومات

حصولی باشند فلاجرم بدین حیثیت آن صفت واحد که نقطه ایست حرف و

قابلیتی است محض موصوف و مسمی بمرتبه علم حصولی بود که همان صفت مطلق را

برحسب افهام خلائق علم حصولی گویند که ادنی و اکشف مرتبه از مراتب مقیده است

کیفیة
لا یعنی مجهول الکیفیه معلوم غیر معلوم است

اما موجب اطلاق مرتبهٔ علم حضوری و حضور علم بدان صفت العلم المطلق

الواحد آن حقیقت است که بهره از دریافت این هر دو مرتبهٔ خاصه اهل ولایت

مهتدی

انبیاست علیه و علیهم و علی آله و صحابه و تبعه الصلوة والسلام چنانچه بهره

آن مرتبهٔ حصول نصیب شخص صاحب مرتبهٔ ولایهٔ اولیا بوده است علیهم الرحمة

و التحقیق چنانست که چون وجود و توابع وجود از ذات و صفات از غیر حق از خود

تردد

و غیر خود برخاسته محض بحضرت واجب تعالی بالتحقیق یقین صادق بی

ظاهری

قرار گرفت اما یقینی که محض کشفی باطنی نباشد بلکه در آن یقین خواهش ظاهر

و باطنی بیافت عقلی و قلبی و علمی همه یک حکم گرفته باشند چنانچه در یقین

و ایمان سماعی تقلیدی همه برابر بیشک بودند اکنون درین یقین و ایمانی

هم

وجدانی موهبی بی سببی همه برابر بی شک و بی شبهه بی تردد باشند و هیچ

ایمانی

معلوم نبود که چه معلوم است پس این معلوم است که ایمان و یقین نور موهبی

ایمانی را سرًّا حاضر میداند پس همان حضوری ذهنا حاصل مینماید و مومن بنفسه مع توابع نفسی ای ذاتا صفاتا چون اقدس پس محض است معدوم الکیفیات پس نفس ایمان نسبت بمومن بحضور محض است و نسبت باین مومن که مخلوق او تعالی است بحضور علم و علم حضوری معدوم الکیفیه است و واضح است که در امر اطلاق معدوم الکیفیه و مجهول الکیفیه تفاوتی صریح است شتان ما بینهما و چون یقین بی معلوم محال است باید دانست که این یقین مومن معنوی اصلی بفضل رب او مومن المهیمن جل جلاله من حیث حقیقت انسانیت خود است بحضور علم اصلی که نقطه واحد است و از تعلق معلومات محصولی منزه است یعنی که هیچ ذات آن معلوم معدوم الکیفیه محصول دارد و نه از صفات او تعالی و تقدس که اطلاق مراتب تنزلات نماید سوائی خبر قطعی بلکه ازین چنین اطلاقات زوائد محذور است و این حذر لازم میداند بحکم کریمه اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

سُبْحَانَ اللّٰهِ عَمَّا يَصِفُوْنَ. يعني هر وصف كه سواي امر ماموره حكم كنند ۲۴

وَيُحَذِّرُكُمُ اللّٰهُ نَفْسَهٗ ۭ وَاللّٰهُ رَءُوْفٌۢ بِالْعِبَادِ. هرچند در موقن بجوذ غور ربيني ميكنند

كه ايا هيچ معلوم شود غير از وصول اليقيني بآن معاني عاليه هيچ بهره حصولي

ازان نصيب ايماني خوذ درنمي يابد وچون ميداند كه يقين بعلم محال است درياند

كه آن علم علم يقين هست اي برادر علم اليقين اهل كمالات مرتبه ولايت انبيا

عليهم الصلوة والسلام نيست كه اينجا كشف محصولي ومعلومي را گنجايش نيست كه بهزاران

هزار مرتبه از ادراك وكشف وحصول وحضور ومعلوم عين اليقين وحق اليقين

مصطلحه مشهوره اعلي ومبراست وآن علم اليقين اهل مرتبه ولايت اوليا بوده است

عليهم الرحمة كه باپايان ترازان كشف عين اليقين وحق اليقين بوده است پس اينعلم

حضوري باشد وچون تحقيق كرد دريافت كه مارا هيچ از ادراك ذات وصفات

تعالي وتقدس معلوم نيست پس دانست كه في الحقيقة آين حضور را بمرتبه منزه مرتبه نفس

علم رست که از صفات واجبی ذات است سبحانه واین ظهور و ثبوت بعلم حضوری

باین دریافت حضور علم حقیقی اصلی در من بنا بر انست که مظهر استعداد من بعد ظهور

صفائی قابلیت خود از کدورات ظلمانی کسافت وجهالت که حجب حقیقی اند بمحض

فضل حق سبحانه قبول ظهور اینقدر کمالات صفت العلم واجبی نموده است وبسبب این

مظهریة استعدادیه که بظهور حقیقة انسانی منوط است این بهره یقینی پیدا یافته ام

پس بالتحقیق دریافت که این حضور علم اوست با و ذاتا و صفاتا سبحانه بس نیک

دریافت که همین صفت العلم واحد صرف من حیث ظهور در مظهر استعداد من بواسطه

آن یقین که بدان سبب را بنصب کشت بی نظر دریافت این حقیقة مسمی و منطلق است

بعلم حضوری ومن حیث دریافت این حقیقت موصوف ومنطلق است بحضور العلم

ای عزیز من این باشد عین الیقین اهل کمالات مرتبه ولایة انبیا علیهم الصلوٰة والسلام

که بحضور نفس صفت العلم مطلق تعلق دارد چنانچه آن عین الیقین اهل کمالات مرتبه ولایة اولیا

علیهم الرحمة که بکشوف و حصول باطني سالک تعلق داشت و دریافت دقائق

حقیقت حضور در حضور چنانست که هرگاه تحقیق نموده که علم غیر ذات نیست که

حضوري بذات داشته باشد که ذات بذاتِ علیم است نه بوصف زائد غیر ذات

و حقیقه اطلاق و اثبات صفت العلم بدان ذات بحت بآن قابلیت نور ذاتیست

که از نفس ذات و وجود اقدس پس عبارت باسم صفاتي باشد چنانچه قوله تعالی

السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ الی آخره که آن قابلیت مدرک جمیع مراتب غیب و غیب الغیب

و شهادة است و آن قابلیت همه قابلیات آن نور که غیر نفس وجود مقدس نیست

قابل الظهور بمظهریه و مُظهِریه و منظهریت اند پس ذات با کمالات خود خود بخود

حاضر است نه صفتي غیر ذات باشد که بذات حاضر دانند اینست سر حضور در حضور

که بوجه اختصار در بیان آمده و اینست حق الیقین اهل کمالات مرتبه ولایت انبیا

علیهم الصلوة و التسلیمات و التحیات حضور صرف است بعلم حضور و حضور علم

چنانچه آن حق الیقین اهل کمالات مرتبه ولایة اولیا بوده است که بحصول مجهول

الکیفه تعلق داشت هرچند که آنرا بنا بر جهالت بر کیفیتش غیر معلوم میدانست اما

معلوم است که معلوم بود اکنون باید فهمید که تا هرجا که سالک را وصول بحصول

و علم حصول است بهره مندی ازان مرتبهٔ علم لدنی است که آنمرتبه مسمی و منطق است

بعلم لدنی ظلی بنا بر اظلال معلومی و محصولی سالک و چون ازان درجات فوق گذشت

و بعلم حضوری و علم حضوری رسیده بمرتبه علم مشرف شد که آنجا وصول بغیر معلوم و غیر

محصول است آن مرتبه منطلق و موصوف است بعلم لدنی اصلی بنا بر حقائق مصدوره

یقینی حضور غیر معلومی و غیر محصولی چنانچه که پارهٔ ازان تحریر یافته است دیگر واضح

باشد که این وصول آن هر سه مرتبه شخصی کامل اکمل را در آن واحد میسر است نه بآنات

متغایره تعلق دارد دانند یا ندانند اگرچه دریافت این حقائق در عروج من حیث

ترتیب بآنات و ازمان متقدم و متاخر تعلق داشته باشد اما ظهور این همه معانی

مذکوره

٢٦

مذکوره در آن واحد نصیب قلبی واحد فرد کامل زمانه است که فی الحقیقة نادر العصر است

والله تعالی اعلم بماهیة الامور من حیث کما هی حقایقها و کتب چون مکرر

چون مکرر استفسار مینمایند ما فقیر مسکین را چه مناسبت که محض بنظر هیچ کاری خود

بهیچ امری غیر ازانکه بکلی همت و بتمامی نهمت منظور کلیه این فقیر احقر حضرت حق سبحانه

و تعالی باشد نمیخواهم که بهیچ وجهی بدپردازم لیکن بنابر درخواست برادران

سخنی گفته میشود باید دانست که غوثیت برسر قطبیت ارشاد و قطب مدار است

و فوق قطبیت افراد است و افوق است بر قطبیت اوتاد و بالای امامت است

و بالاتر است از خلافة اما انسب بخلافت است هرچند مناسب است با امامت

و در امامت ظهور کمالات احمدیه ام است و در خلافت ظهور کمالات محمدیه صلی الله علیه وسلم بمقدار

زیاده وا مینماید که در غوثیت دوام بخداوند سبحانه بودن است بحمل بار

نسبت شفاعت احوال دینی و دنیاوی خلق و در قطبیت نزد دوام با خدا تعالی بود

اما بحمل بار وساطت مهام دینی و دنیاوی خلق و اینها که اهل امامت و قطبیت اند

گویا برای خلق اند و آنها که اهل خلافت اند و غوثیت اند با خلق و بسا است که

عارف کمالات این مراتب خود را صاحب این مراتب دانند و ندانند که هنوز بکمالات

آن مراتب مشرف نشده ایم و بمنصب آن مراتب ممتاز نگشته ایم پس بدانند که اهل

معرفت کمالات این مراتب ناظر و عارف این مراتب است و اهل معرفت این مراتب که

صاحب منصب این مراتب هم باشند که از کاملیت به اکملیت و مکملیت رسیده است

بعضی غوث زمان یا قطب الاقطاب دور است و هم ناظر و عارف کمالات این مراتب

و معلوم میشود که چنانچه وجود قطب ارشاد در جمیع الازمان واقع نیست همچنین از وجود

غوث هم بعض زمانه خالی باشد و بقطب افراد هم بهیچ زمانه تعلق ندارد اما در هر

زمانه که باشد که از برکات او افاضه خفیه بر عالمیان واقع است و واقع است

که هیچ عصری از وجود قطب اوتاد و قطب مدار خالی نباشد دیگر روشن باد

[illegible]

که در

که در علم بالله تعالی در اهل کمالات غوثیت و سلطان خلافت اینقدر تفاوت نیست

که درین مرتبه توجه و متوجه بعلم معرفت حضرت اقدس جل و علا در رنگ متوجه

الیه بیچون مینماید و در مرتبهٔ خلافت نفس توجه معد و مست بعلم بالله و بجای توجه

بعلم ازلی حاضرست پس عالم حق است خود بخود سبحانه و معلوم هیچ نه محصول و هیچ نه بینیت

مجهول مثل غیره تعالی مگر حضور ست صرف و بهره ازان بجسب وصول ایقانیست تا بحضور

و هرچه معلوم ست همه از وست سبحانه که از ظهور کمالات وجوبیه او در مرتبهٔ شهادت

امکانیه ظاهرست معلوم ذهنی باشند یا محسوس خارجی و بدانند که حضرت سبحانه خود بخود

علیم ست اما ازین علم و بیش از صفت حضور صرف بیان نتوانیم کرد که آنحضرت مطلق

بی کیف ست ذاتا و صفة بیش ازین ندانم که بعین کمال بیکیفی او تعالی با جمیع کمالات خود

خود بخود حاضر ست تعالی ذاته و صفة پس نسبت معلوم مجهول الکیفیه را گنجایش بود

و آنکه حضرت غوث الثقلین شیخ عبد القادر جیلی در جواب سائلی فرموده که الغوث

و غیر محمول الکیفیه را

هو القطب و القطب هو الغوث چون تا لقطب و الغوث فرمودند عبارت واحد

ان یکون موضع نظره ذات الله سبحانه فی کل زمان من العلم در نظر این فقیر این العالم

جواب مشتمل بر دو کیفیت است یکی آنکه جواب بر حسب حال خود بوجه اختصار فرمودند

رمزاً بنفس خود دیگر آنکه بر حسب فهم پرسنده حقیقه تفاوت درجات غوثیت و قطبیت

بفرمودند شاید که او قابلیت فهم الحقائق نداشته باشد لاجار اشارة بیک صفت

در معرفت علم بالله تعالی که اهل هر دو مرتبه را آن صفت بر سبیل دوام واقع است مطلق

بحسب اختصار جواب فرمودند و الله تعالی اعلم بکماهی حقیقت کلام اولیائه و هو سبحانه

ملهم للصواب فافهموا رموزنا یا اخوانی و بدانند که ظهور ولایت انبیا در حضرت امیر

کرم الله وجهه علی وجه الاتم الاکمل معلوم میشود بعد ازان بحضرت فاطمة الزهرا و حضرات

حسنین و در اصحاب دیگر هم قلیلا و کثیرا علی حسب اختلاف مراتبهم رضی الله تعالی عنهم

ازینجا توان فهمید انا مدینة العلم و علی بابها و دیگر تصریح حقیقت این حدیث و حقیقه مرتبه

خلفاء راشدین در کتاب خلاصة المعارف در قول رابع در فصل ثانی در فصل ثانی از ان قسم

کتاب واضح شده است بعد ازان در هر هشت امام دیگر بعد ازان نوبت بحضرت

غوث الثقلین شیخ عبد القادر جیلانی علی حسب استعداده رسید و باز بدیگرتا مده

ندیده کمتر رسیده و اگر آخر نصیب نادری باشد اما وی با وجود آنمرتبه در کمال

غوثیت نماند بلکه با مامت برسد یا بخلافت یا بکمالات این هر دو مرتبه و ایشان با وجود

آنمراتب ولایة انبیا علیهم السلام غوثیت بر ثقلین دارند و این معامله با این حیثیت

در دیگری کمتر مینماید و بدانند که در حضرت غوث الثقلین ظاهر ولایة خاص الخواص

که ولایت انبیا باشد نسبت بباطن این ولایة بغایت ظهور اظهر کرده و غالب ظهور

آمده حتی که ببعضی خصایص ظاهر این ولایت بر ایشان نسبت باهل بیت هم رضی الله تعالی

عنهم ظهور غالب نموده و ظهور باطن این ولایت در آنحضرت علیه الرحمة والرضوان

نسبت بآن ظاهر که در آنحضرت واقع شده است و نیز نسبت بانکه چنانکه در ایمه اثنی عشر

من حیث کمال کامله باطن این ولایة بظهور غالب اغلب واقع گشته قلیل آمده فافهم

مضمون قوله رضی الله تعالی عنه شعر افلت شموس الاولین وشمسنا ؏ ابداً علی افق

العلی لاتغرب ؏ و قطب الاقطاب مدار که کاروبار زمانه با و تعلق دارد و در هر عصری

بمطلق ولایة خاصه و بظاهر ولایة خاص الخواص نایب مناب آنحضرت غوث الثقلین است

بلکه هر دو قطب الاقطاب دیگر هم که قطب الاقطاب دیگر هم که قطب الاقطاب اوتاد

و قطب افراد باشند نایب مناب اویند و دیگر هر همه اقطاب ارشاد و مدار و اوتاد

و افراد که هزاران توانند بود در هر زمانه نایب مناب آن هر چهار قطب الاقطاب اند

علی حسب اختلاف درجاتهم و غوث ازین هر چهار فایق هست و او گویا وزیر است

و در مدار مهام و انجاح مرام گویا مطلق التوسط هست و آن هر چهار گویا ارکان دولت اند

و گویا ایشان نیز در ملک مطلق العنان هستند و کار دینی و دنیاوی براه تصرف

و برکت شان اکثر روانست اما همه اقطاب را خصوصاً قطب اقطاب اوتاد را خاص تر

قطب اقطاب افراد را مناسب صفات بکمالات امام بیشتر معلوم میشود چنانچه
مناسبت قطب الاقطاب ارشاد و مدار بکمالات خلیفه و مخفی نماند که قطب اقطاب
ارشاد و مدار زیر قدم حضرت امیر اند و هم زیر قدم حضرت فاروق و بهره از
علم قلب نبی علیه الصلوة والسلام در قطب اقطاب ارشاد بیشتر است چنانچه بهره
از حکمت او صلی الله تعالی علیه وآله وسلم در قطب اقطاب مدار زیاده تر است و
قطب اقطاب اوتاد زیر قدم حضرت عثمان است و قطب اقطاب افراد زیر قدم
حضرت صدیق اکبر است و آن شش دیگر از اقطاب اوتاد هستند که پایان تر ازان هر
چهار اند و فایق تر از همه اقطاب دیگر اند زیر قدم آن سته از عشره مبشره اند و امام
در اولیاء امت نایب مناب حضرت امیر و خلیفه نایب مناب و هم زیر قدم حضرت
فاروق است و قطبیت ظل امامت است و غوثیت ظل خلافت و امامت ظل ولایت
احمدی است و خلافت ظل نبوت محمدی علیه الصلوة والسلام و صاحب منصب امامت

برائی استفاده خلق امام خلق است بسوئی خالق عز وجل بفضل تمام او سبحانه

و صاحب منصب خلافت خلیفه خالق است تعالی بسوی خلق برائی افاده خلق او عز وجل

بفضل تمام او وتم احسانه واکثر اقطاب را تعلق بحضرت امیر بیشتر باشد بتعلق زیر قدمی

وهمچنین غوث را بحضرت فاروق وبحضرت امیر نیز باشد که وی را کمالات قطبیت

هم نمی باشد اما در شخص واحد اگر هر دو جانب غوثیت و قطبیت در وی برابر باشند

زیر قدم حضرت امیر بیشتر است واگر جانب غوثیت غالب بود زیر قدمی حضرت

فاروق زیاده تر دان عزیزا اکمل ما در العصر سلطان خلیفه که قطب اقطاب افراد است

مآب اوست و او را از کمالات قطبیت و غوثیت گذشته بفردیت وقطبیت

اصلی رسیده است از کمالات حضرت خواجه اویس قرنی مستفید است و فوق جمیع

اقطاب اوتاد و مدار ارشاد و افراد که قطب الاقطاب گفته اند همین سلطان خلیفه

را توان گفت اما من حیث ظاهر ولایت او در دهر بحسب الصورة من ظاهر کما له که

بحسب معنی من حقیقت کماله چون شخص واحد سلطان خلیفه است بکسب همت اکمله

خود در همه تمام خلائق آنوقت و مرتبهٔ غوثیت را که بزرگان قدس اسرارهم

کرده اند و بر نفس قطبیت مطلقاً موقوف گذاشته شد سر این چنین باشد که قطب اقطاب

هر مرتبه را از مراتب اقطاب اوتاد و مدار و ارشاد و افراد شمول بکمالات

غوثیت هم واقعه است در امور تحصیلی آن مرتبه بنابر لحصول کمالات آن مرتبه که

هیچ قطبی بی کمالات این غوثیه قطبیت اقطاب آن مرتبه نمیتواند شد پس چون

تمامی کمالات غوثیت مطلق کامله ازین کمالات غوثیت این چهار مراتب

قطبیت که مذکور گشته شد بر زوائد زایده در نفس خود زائد نیست پس بلاغه از اظهار

نسبت غوثیت توقف کرده منحصر بر عبارت مخصوصه مسمیت بقطب الاقطاب

اطلاق کرده باشند و بر قطبیه و غوثیت وی فردیت اصلی و قطبیت و خلت

حقیقی غالب آمده باشد و در مرتبه تربیت و ارشاد و در واقعه و معامله در عالم انسان

از حضرة رسالت پناه صلی الله علیه وسلم و در عالم ملایکه در خواب از روح
الامین تربیت یافته باشد و یا بعد ازان از روح خلفاء راشدین خصوصاً
از روح حضرت صدیق اکبر و حضرة امیر و اما از ارواح اولیاست محتاج تربیت
کمتر بود و در باب وی بساست که جمع روحانیان کبار از اولیا و ملائکه بجلا
یا خفا و بملا یا خلا بعد از ظهور آن مرتبه و آن نسبت مناصب یا پیش از ظهور آن
این خطبه خوانده باشد شعر قطع القطاع فی همم ؛ قطب الاقطاب فی
الدهر ؛ مصراع اول مشعر بر حقیقت باطنی اوست و این حالت اورا محض لله باشد
و مصراع ثانی مبنی بر معنی ظاهری اوست و این حالت اورا محض للخلق بود و
قطب الاقطابی گویا ظل حقیقت المصراع اول است و قطب الاقطاب فی دهر
آن بود که بقطبیت کامل و غوثیت شامل فرد کامل زمانه بود و قطع القطاع
فی همم آن عزیز اکمل بود که منتهاء همتش و مقصد نهمتش بقطع نظر از کمالات قطبیت

و غوثیت

وغوثیت مرتبهٔ خاص فردیت وقطبیت وخلت اصلی حقیقی بود باصالت

تبعی نه بظلیت ظلی وچون نقد نصیب امامت وخلافت بآنمرتبه اصلی خلت بر سید

اگرچه طفیلی بود واین زمان این عزیز اکمل نادر الدهر در مرتبهٔ کمال سلوک سیر

وخاص حضرت خواجه اویس قرنی بود من حیث قطع همت از تمامی علایق جسمانیه

وروحانی بتخلیص خالص سری ودر مرتبهٔ کمال منصب نایب مناب حضرت صدیق اکبر بود

وزیر قدمی حضرت حبیب حق احمد مجتبی محمد مصطفی باشد که بوجه تفضیل مراتب نبی

الرحیم الرحمن حقیقی است علیه الصلوة والسلام اگرچه بوجه مطلق نبی الله ورسول الله

وحبیب الله مطلق اکمل است علیه الصلوة والسلام ازینجا سر این مرتبه را نیز

توان جست که بیش ازین حضرت حبیب را صلی الله تعالی علیه وعلی آله وصحبه وسلم

وبارک ازاولوالعزم هم باوجود اثبات هر سه مرتبه نبوة ورسالت وعزم

ممتاز گفته ام ودر اولیا بهرهٔ خاص آن ازانمراتب اخص الخواص بالاصالت بحضرة

صدیق اکبر گفته ام و این مرتبه را مسمی بهیچ اسمی علاحده بجز اسم خاص سالة

و خلافت نیافته ام که بهمه کمال مشتمل مساویست در هر سه نبوة و رسالت و عزم

خاص بطریق خلت در نهایت هر کمال مراتب نبوة و رسالت و عزم و بهره از مرتبه

اولوالعزم بحضرت فاروق بالاصالة نوشته ام الغرض مذکور ما قبل را تمام بیان کنیم

واضح باد که آن هر چهار قطب اقطاب متنوعه رابعه یعنی مراتب اوتاد و مداره

ارشاد و افراد را واسطهٔ نیابت حضرت شیخ محی الدین جیلی ثابت است قلة او

کثرة بعد از ام نسب زیر قدمی آن اصحاب کرام رضی الله تعالی عنهم اجمعین چنانچه

بالا گذشت و حقیقه کیفیت این همه اقطاب چنانست که مثلاً قطبیت مدار است بعضی را

این قطبیت بر دو دیه و یا دو شهر است و بعضی را بر چند دیه و یا چند شهر است و

بعضی را بر یک دو و یا بر چند سرکار و دیار و بعضی را بر یک دو اقلیم و یا چند

اقلیم باشد و قطبیت قطب اقطاب این مرتبه بر هر هفت اقلیم است و علی هذا القیاس

کیفیت آن هر سه قطب الاقطاب و دیگر هم توان دریافت و باید فهمید

تواند بود که بعضی کسانرا از کمالات این مراتب بهره ور شده باشند و بمناصب

آن مراتب مخصوص نشده باشند و بمناسب آن مراتب و گمان برده باشند که بدان

مخصوص شده ایم و جایز است که از آن همه اقطاب دیگر متنوعه بعضی را علم

بر کمالات و منصب خود باشد و بعضی را نه اما آن هر چهار قطب الاقطاب را البته باشد

و حقیقت قطب اقطاب را البته باشد و حقیقة قطب اقطاب ارشاد برین مسکین

چنان ظاهر ساخته اند که ارشاد بدو مرتبه است یکی عام دیگر خاص اما ارشاد عام

گویا دریائیست منجد که زیر قدم این قطب الاقطاب ارشاد است که هر منکر

و مخلص این صاحب آن مرتبه از انجا بهره می یابد بر حسب استعداد خویش و آن

ارشاد عام بر ظل ولایت اولیاست و بر اکثر کمالات نفس این ولایت اولیا

نیز واقعه است و دیگر مرتبه ارشاد خاص که بر بعضی کمالات کامله ولایة اولیا است

امّا خاصه بکمالات ولایة انبیاست حواله این اقطب الاقطاب ارشاد حاجی

آنمرتبه است فی الحقیقة وآن بحکم نبی است علیه الصلوة والسلام وبطفیل ریزقدمی

حضرت امیر کرم الله تعالی وجهه یعنی بدانند که قطب اقطاب ارشاد از نبی

علیه الصلوة والسلام محکوم ومامور است باین امر که هرکرا مستقیم بمتابعت آنسرور

یابد بار دهد پس هرکس بوساطت ووسیله این کامل نصیبی نتوانند یافت وجابجایی

اقطاب دیگر که تابع این قطب الاقطاب اند برحسب قطبیت خود برساکنان

هر دیه یا هر شهر یا هر اقلیم علی هذا القیاس حکم این دربانی دارند وآن سرحلقهٔ

شان داخل مجلس اندرونی آنند رجه آید است [illegible] بفرق اصالت وتبعیت وآن

مجلس اندرونی اشاره از مرتبه ولا ابنیاست علیهم الصلوة والسلام واین

خدمت که آن قطب الاقطاب بدان مخصوص از صاحب آن مجلس است بالاصالة

علیه الصلوة والسلام از تابعان او بسیار جاریست به تبعیت التبعیت واین کار

۳۳

از روح این اشخاص می برآید در معنی وسیادت بارواح اهل استرشاد و علما و
جهلا که بعضی را علم درین حقیقت خود باشد و بعضی را نباشد وکشف اینمعامله
برین مسکین پیش ازین بدو سال گذشته است که حالا در تحریر آمد دیگر بدانند
که کمال ولایة اولیاء امت یعنی ولایة خاصه تا غوثیت است وکمال ولایت اهل
ولایة انبیا در اولیاء امت است وکمال در کمال نبوة بغیر نبی را تا خلافت است
ونزد این فقیر ظهور سر اینمعنی بوده است فی الحقیقه که خلافت حضرات شیخین رضی الله
تعالی عنهما بی تردد برپا ماند و قبول همه آمد و بغایت عدل و قوة داشت زیرا که
جانب کمالات نبوة نبی که در ایشانست اکمل و اغلب است از جانب ولایة ایشان
در ایشان و در خلافت حضرت ذی النورین رضی الله تعالی عنه که برزخ است بین
الولایة والنبوة نبی علیه الصلوة والسلام شور و شر شروع شد و در خلافت حضرت امیر
کرم الله تعالی وجهه که در ایشان جانب ولایة نبی غالب است خلل کمال شد اما چون

تا امامت است

صاحب یکمرتبه که امامت حقیقی باشد مستثنی بوده اند مقبول در باب خلافت
نشدند و حضرت ذی النورین بقتل رسیدند در باب خلافه که برزخ بوده است
بین حقیقة الامامة والخلافة و بهیچ یکی ازین هر دو مرتبه مخصوص و در نظر اهل
مسکین از حضرت امیر امامت فی الحقیقة شروع افتاد و در ظاهر ختم خلافت شد
که صاحب کمالات نبوة هم بر کمال بوده است و در دیگران که والی ظاهر در ملک و امارت
باشند سایهٔ خلافة می آید من وجه که فی الحقیقة صاحب کمالات نبوة و ولایت
در ایشان که بعد حضرت امیر باشند کمتر کسی می آید فلا جرم این دیگران مسمی به بادشاه باشند
اما امامان عشره از اهل بیت چون در کمالات خلافه که اشارت از کمالات
نبوة است بهرهٔ قلة داشتند نه کثرة مخصوص و ممتاز بخلافه نشدند و مسمی و سرفراز
بامامت آمدند و چون در هر چهار خلفاء راشدین و حضرة مهدی از کمالات نبوة
هم بهرهٔ بکثرة است اگرچه طفیلی است بخلافه برسند که فی الحقیقه سخن خلافت باشند

۳۴ اگرچه خلافت آن دو خلیفه بشور و شر باشد بنابر اسرار مسطوره و حضرات حسنین

رضی الله تعالی عنهما من حیث استعداد اکمل خویش که جزء نبی بودند علیه الصلوة والسلام

گویا فی الحقیقه در راه اکمال و تکمیل اینمرتبه حقیقی شهید شده اند و بعد شهادة

درکمال مرتبه ولایة نبی علیه الصلوة والسلام قریب اقرب بوده باشند نسبت بحالة

حیاة خویش بحقیقه معارف بعلم الله تعالی وچون درحالة حیات نبی نابالغ بوده اند

واستعداد انسانی تاحین بلوغت در دنیا کامل نمیشود فلاجرم از بهره که در صحبت

نبی در ظاهر بهره‌مند مانده بودند بعد شهادة یافتند و داخل اصحاب عظام شدند

پس این سخنها گویا ریاضت بود برایشان فی الحقیقه برای ظهور آن نعمت حقیقی

اگرچه بطفیل جد و پدر ما درجو د طفلی و نبلی و عطائی صرف بوده است اما بعد آن

ریاضات شهادة بتعا باصالة وکسب نیز بهوست و مزیتی دیگر پیدا کرد فنوز علی نور

حاصل شد رضی الله تعالی عنهم و حضرت امام محمد موعود من حیث معنی الحقیقة فی الباطن

امام باشند و فی الظاهر خلیفه و مرتبه خلافت شان کوته بود بمرتبه امامت شان اما

چون مرتبه امامت عظیم است و مرتبه خلاصه اعظم پس شهود بخلیفه باشند بشرف استعداد

خویش ویرند بید ولت مدعی بدبخت بمعنی نالایق دعوی خلافت کرد و قاتل آن قائلان

اهل معنی حقیقی آمد محروم سعادت گشت والله سبحانه اعلم بحقایق حکمت امر وفی

وقوع الامور بقضایه تعالی کما هی که حقایقها الغرض بر سر اصل سخن مذکور باید در

وباید دانست که مرتبه کمال ولایة اولیاء است که ولایة خاصه است بکمالات غوثیت

والکملیت و رینمرتبه غوثیت جن و انس است واین نصیب خاصه حضرت شیخ عبد القادر

جیلی است که غوث الثقلین است ولهذا غوث الاعظم اکمل حقیقی است وخود اهل ولایة

ابنیاست که فوق آنمرتبه باشد وانیمرتبه را که اهلیت ولایة ابنیاست مرتبه امام باشد

اگرچه خفی باشد و داخل دوازده امام نباشد اما بهمه اولیاء مرتبه این دوازده امام

این امام باشد در هر عصری که باشد مر قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله را اینجا توان

جهت

جُست بهر دو معنی یکی معنی کمال غوثیت دیگر بنظر ظاهر ولایة خاص الخواص
که در ایشان نسبت بهمه اولیاء اولین و آخرین غالب ظهور آمده بود لفظ کُلّ
ولی الله بدین معنی فرموده باشند پس در اولیاء اهل ولایت خاصه بنظر اما هست که
بوصول ولایة انبیا منوط است اگرچه مخفی باشند قدم آنحضرت بر رقبهٔ هر اهل مرتبه
عامه و خاصه لایق مطلق باشند یعنی تفوق ایشان بر آن همه دیگران واقعه باشد
و اولیاء اهل کمال باطن مرتبهٔ اخص و خاص الخواص ولایة مطلق ازین زیر قدم
بیرون باشند و چون نادر است که در اولیاء هست فردی بولایة انبیا برسد
که اینمرتبه خاص الخواص از ولایة مطلق است بلکه بولایة ملاء اعلی هم که این مرتبهٔ
اخص از ولایت مطلق است پس حکم مر اکثر راست لاجار کل اولیا هم توان گفت و
رسیدن بعلم و کمالات ولایة انبیا آسان ندانند که برهانش آنچه پیش ازین نوشته شده است
در کتب و رسایل اکثر اولیاء هست نایاب است و دیگر اکابر قدس اسرارهم بنظر کُلّ

مطلق مخصوص بر زمانه ایشان گفته اند رضی الله تعالی عنه و معلوم این سکین انمعانیه
گشته اند که مذکور شد و یک روز مبشر از روزتسوید این حقیقه قبل ازین بچند سال
همین هر دو وجه که بالا مسطور شد ند بخاطر میگشتند که همدر آنوقت روح آنحضرت
غوث الثقلین حاضر شد و باین فقیر این عبارت فرمود که فرزندا هر دو وجه خود هیچ
غلطی نیست بعد ازان معلوم شد که این کلمه ازان حضرت بی نظر و تفکر بطریق بیقصدی
بالقاء ربانی از غیب ظاهر شده است و حضرة شیخ الشیوخ هم در عوارف فرموده است
قدس سره که این کلمه از حضرت شیخ عبد القادر در سکر بر آمده ای برادر نزد این فقیر
بر تقدیر سکر هم باشد و این سکر محمود است نه مذموم از انچه که هیچ ترقی خالی
از حالت مستی بمطلق نمیشود مستی جلی باشد یا خفی و چون آنحضرت بدان مرتبه خاصه مخصوصه
خود مشرف شده اند بقدرت الله سبحانه بی تکلف و بی قصد بالقای ربانی فرموده اند
قدمی هذا علی رقبة کل ولی الله من حیث آن تفوق ظاهر ولائیت که بر وجه تامه منصب خود

یافتند و روشن است که در کلام صوفیه طور سکر عبارة ازان حالت است که

صاحب آنحالت نتواند پوشیدن چیزیرا که پوشیدن آن چیز پیش ازآنحالت لایق و لازم

بوده است پس واضح شد که حضرات اصحاب کرام و حضرت مهدی و بعضي افراد دیگر هم

من حیث کمال باطن مرتبهٔ اخص و خاص الخواص و لائیة ازین زیر قدمی پیرون باشد

و فوق بلکه افوق بونند اگرچه هر همه اولیاء اوّلین و آخرین غیر اصحاب کرام من حیث

جمع آن هر دو وجه مذکوره که کمال ظاهر ولائیة خاص الخواص و کمال غوثیّت باشند که منصب

اکمل متوجب بکمال مرتبه خاصه ولائیة است تفوق آنحضرت غوث الثقلین واقعه باشد

اما کساني را که من حیث کمال باطن ولائیة خاص الخواص برابر ایشان باشند یا بر ایشان

هم تفوق داشته باشند اهانت پیدا نمیکنند وآن تفوق مستلزم افضلیت غوث

الثقلین بر او شان نمي باشد فافهموا اسرار کلام الاولیاء یا اخواني و اگر این وجوه مخصوصه را

بگذاریم و بر حکم علي العموم ائمه عامه اولیا آنوقت باشند از مبتدي تا منتهي ولائیة

مطلق چنانچه حضرت حماد دباس هم که پیر صحبت ایشان بوده اند فرموده است که این عجمی را
قدمی است که در وقت وی بر گردن همه اولیا خواهد بود هر آئینه مامور شود با آنکه بگوید
قدمی هذه کل ولی الله و همه اولیا گردن نهند و بدانند که لفظ مامور بنظر اثبات سکر که
حضرت شیخ شیوخ علیه الرحمة فرموده است مراد بامر خفی باشد تقدیر و ارادت بامر
جلی الهاماً و آنکه حضرت حماد دباس گفت که این اعجمی را قدمی است الی آخر دلیل بر مرتبه مخصوصه
ظاهر میکند از مراتب ولایة مطلق قدمی گفت که بقید حرف یا بکلمه قدم تکلم کرد و معبر
ساخت یعنی چنانچه اثبات مرتبه غوثیت تامه که اکملیت مرتبه خاصه است با وجود مرتبه
خاص الخواص از ولایت مطلق و نیز از عبارت شیخ حماد دباس مذکور قید زمانه ایشان
بعبارت وقت ایشان هویداست و نیز نقل است که از حضرت شیخ فرید الدین چشتی قدس سره
شخصی پرسید که شیخ عبد القادر فرموده است قدمی هذه الی آخره شما چه میفرمائید فرمودند
که اگر من در آنوقت می بودم بر چشم میگرفتم پس تابعان شیخ فرید قدس اسرارهم گفته اند

این اشارت به تخصیص زمانهٔ ایشانست بنظر کل مطلق به اولیاء آن زمانه و زمانه عبارت

از مدت صد سال است و نیز چون محمد و آن مایه خود ایشان بودند و در آنوقت دیگری

همقرین ایشان واقع نباشد لاچار قدم ایشان بر گردن همه اولیاء آنوقت بود

یعنی در آن زمانه تفوق ایشان بر همهٔ آن اولیا واقع باشد و این تفوق تمثل تفوق

دیگر است بلکه سخت فوق است دیگر باید دانست لازم نیست که در هر زمانه دیگر هیچ کس

افضل از مجد و آنمایه نبود چنانچه حضرت شیخ ما قدس سره که مجدد این الف ثانیست و همدرین

الف حضرت مهدی افضل و اکمل از ایشان و از همه اولیاء امت مبعوث شد نیست ان شاء الله تعالی

و نیز باید دانست که هر مرتبه ولایه مطلق را ظاهر است و باطن ثمرهٔ ظاهر تصرف بر خلق است

و لفظ ولایت بر حسب نظر این حیثیت واو باشد و ظهور صفت جلالی در آن بیشتر است و ثمرهٔ

باطن قربت و علم بحق است و لفظ ولایت بحسب نظر این حیثیت بکسر واو باشد و ظهور

صفت جمالی دران زیاده تر است واضح کنیم که تحصیل ظاهر ولایت عامه منوط بعبادت ظاهر است

بشرط جمعیت قلبی و وصول باطن و ولایت عامه منوط بعلم کسبی است بشرط وصول بهره
از علم لدنی و حصول ظاهر و ولایت خاصه منوط بعبادت و ریاضت ظاهر است بصورت تجرید
اگرچه آن تجرید در باطن هم بود اما بشرط جمعیت قلبی و وصول باطن و ولایة خاصه
منوط بعلم لدنی است اگرچه این علم لدنی ظلی بود بعبادت و ریاضت باطن است که
خلوص اخلاص و ترک هوس است بصورة تفرید اگرچه تفرید باطن از جمیع خواستها متفرد
باشد خواه خواست دنیوی خواه اخروی و وصول ظاهر و ولایت خاص الخواص منوط
بعبادة و ریاضت و جهد و مجاهده باشرایط کامله است بحقیقة تجرید و وصول باطن این
ولایت منوط است بکمال علو همت که موصل فقر حقیقی اصلی است بقطع نظر از جمیع تجلیات
و جمیع تعلقات معلومی بکشف باطنی مطلوب حقیقی و حاضر بودن بحضرت غیر معلوم یعنی علم
معدوم الکیفیه که فوق علم معلوم الکیفیت و مجهول الکیفیه است بعلم لدنی اصلی بحقیقة تفرید
بقرب ابدیه بخلو متخیله خالص و آن طرفه کلمه کامله است رمزاً تماماً در نظر این فقیر از کلمات

قدسیه

قدسیه حضرة خواجه نقشبند که فرموده است قدس سره بلی نفر ظاهر و باطن کار
تمام میشود و پر روشن است که افضل منتهی حقیقی همانست که بعلم بالله اکمل باشد اگرچه
در مراتب دیگر چنانچه قطبیت کامل و غوثیت اکمل غیر وی بر وی مزیتی داشته باشد
زیراکه در جمیع علوم و مراتب مرتبه علم بالله و مرتبه کمال خلت اصلی با و تعالی افضل
واقرب است چراکه اسم حبیب بر غیر اهل خلت منتهای محبوبی که بدین اعتبار محمد رسول الله
حبیب الله است منطلق نشده علیه الصلوة والسلام و این مرتبه مر اهل کمال در کمالات
باطن و لایة حبیب الله را علیه و علی اله الصلوة والسلام بکمال نهایت علم بالله
بکماهی کما هو سبحانه ذاته و صفاته بر تقدس پیر مدی جل و علی با وجود ظهور کمالات
خویش بمراتب الخلق تبقاضاء مراد كنت كنزا مخفيا الی آخره و بکمال علم حقایق
نیستی اشیا در اولیاء امت میسر باشد پس فضل حقیقی مر اهل باطن آنولایت راست
و شرف صوری مر اهل ظاهر آن و لایت را من حیث حقایق المذکوره اینجا بود که فقیر

حقیقی تبعاً و طفیلاً میسر گردد و اینجا بود که سرّ الفقر فخری دریافته شود که فرمود

علیه الصلوة والسلام الفقر و فخری و اصلاً بمراتب دیگر اشارةً هم بتخصیص

فخر نفرمود والله سبحانه اعلم بکما هی حقایق الامور کلها و هو غافر الخطیّات

والملهم للصواب واهب العطیّات تم افضاله ثم اعلم هذه الاسرار الغامضه

من کلام حضرت قطب الولایة شیخ شیخنا و مولانا خواجه محمد باقی قدس سرّهما

غوث الثقلین وختم الولایة داخلان تماماً وکمالاً مشایخ اربعه نقشبندیه تمام

داخل اند والمتاخرون من مشائخهم تحت هذا المقام متصلین بمحیط الدائرة بل مقدم

روسهم واخلافیه مولانا محمد قاضی ملا خواجکی خواجه کلان شیخ تاج مرزا حسام الدین

وجمع من اصحابنا یدخلون تحت المقام بتوفیق الله تعالی الا الشیخ احمد فانه

الی

٣٩

الي الصدر داخل في المقام و بالمآل الي مقدم الفخد وكذا الكاتب با دني زيادة

حالاً و مالاً شيخين سهروردية الاول الي الصدر والثاني القريب من الثرة المشايخ

خمسه چشتية تا مقدم فخذ والمتاخرون من اهل التوحيد الصوري منهم ليسو تحت هذا المقام

كما كانوا خارجين من كماله ومن تحت مقام الكمال دايرة معرفة و ولايت بفتح

الواو مراتب اللاهوت واليسر في الدو



غير من مراتب القرب ٥

خواجه احرار در معرفة وجه الافتراق من النقشبندية فان لهم فيهما اقداماً

راسخة و خطوطهم منهما وافرة وجه الافتراق من چشتية في الولاية بكسر الواو

و مقامات السلوك وكلهم من الفريقين من خلص عباد الله تعالى واخص اوليائه

دايرة تكميل بالكمال



المقيد بالفناء والبقا

مشایخ اربعه نقشبندیه داخلون تماماً والغوث والختم ایضاً والمشایخ الخمسه

الی ما بین الصدر والسره شیخین سهروردیه الاول الی مقدم الصدر والثانیه

الی موخره الشیخ الاحمد والکاتب داخلان تماماً فی التکمیل قد بقی من القدمین

خارجین عن الدائره دایره کمال مطلق



خواجه بزرگ تمام داخل قریب خواجه محمد پارسا نیز داخل لیکن رفیق خواجه احرار

تا ساق سلطان المشایخ تا نصف فخذ شیخ نصیر الدین تا ساق لیکن باریک شیخ

الشیوخ تا کتف شیخ بها والدین تا قریب ناف لیکن این هر دو به نزدیک شیخ

نصیر الدین حضرت غوث الثقلین تمام داخل شیخ محی الدین ابن عربی تمام داخل

بلند شیخ نجم الدین کبرا تا کتف شیخ علا والدوله تمام داخل میر سید علی همدانی

تا ناف شیخ احمد بالفعل سر داخل بالمآل تمام کاتب بالفعل نزدیک بکتف تا

۴۱

اربعین تا ناف بالمال تمام و اصل شیخ تاج و مرزا حسام الدین تا اربعین کاتب

قدری از سر بالمال تمام سر لیکن سهرهرد و یک گز فوق شیخ الهداد نزدیک

مابین دو بالفعل و بالمال آن دو خیلی فایق دایرهٔ کمال باطنی



درینمقام خواجه علی الدین بلند تر از خواجه احرار مشایخ چشتیه همه محاذی خواجه

علاء الدین سلطان المشایخ قدری فرود تر شیخین سهروردیه از مقام اول

اندکی فرود تر بلکه متصل بدایره لیکن سرهای محاذی مشایخ چشتیه شیخ ابن عربی

تا اکثر فخذ و شیخ احمد زیر مقام متصل بدایره قدری فرود تا اربعین کاتب تا کتف

تا آخر تا پاره از فخذ شیخ احمد تا آخر مثل همین انتهی کلام قدس سره بدانند که

بدانش قاصر این فقیر این کشوف معارف در کشف ظهور انوار آنمراتب اند که بتمثیل

دوایر از آن مراتب و به بیان ادخال اعضای داخلین آنمراتب آنحضرت قطب الزمان

کامل العرفان قدس الله تعالی سره مرقوم فرموده اند و در کتب حقیقه کشوف

این چنین معامله بظهور انوار بعضی مراتب ازین اقسام بدین فقیر در مجالس روحانی

اولیاء الله چنانچه حضرة سلطان ابراهیم و رابعه بصری وغیره بمذکوره معرفت

حقیقت نفس و معامله انوار و مرتبه بعضی خصائص که بعد فناء نفس نصیب شود و بظهور

آن انوار رحمت الهی که بعد آن فنای متحقق اند پیش ازین بمدت سه سال گذاشته است

وانکه آن حضرت خواجه قدس سره در آنمراتب جز معامله حال و مال آن بزرگان

فرموده اند حالا بکشف نفس آن انوار و بکشف مثالی هم میتواند بود اما مالا به الهام

ویا من حیث کشف قابلیت استعدادی شان باشد بحسب ادراک فراشته والله تعالی

اعلم بحق الصواب و بکما هی حقایق الامور کلها و هو غافر الخطیات و ملهم للصواب و

گفت اکثر مشایخ مجتهد و بعضی از صوفیه بر انند که نبوت افضل از ولایت است هر چند

ولایة همان نبی باشد و بعضی از اهل اجتهاد و اکثری از اهل تصوف با فضیلت ولایت

هر ولایة هر نبي بر نبوة او قایلند و در آخر کار این مسکین چنان فرموده اند ٢١

که نبوت هر نبي افضل بر ولایة اوست و لا هر همان نبي اشرف بر نبوة اوست لیس

اگرچه بمرتبۀ ولایة مزیتي پیدا شد امّا دلیل افضلیت نبوت اقوي گشت زیرا که

باوجود آن مزیتش نیز فضل نبوة ثابت شد باید دانست ماهیّت کماهي حقیقه نبوة

و ولایت نبي همان نبي دانند صلی الله تعالی علیه و سلم با مر ازلی او رب العالمین

سبحانهٗ اما آنچه بافراد نادر از اولیاست بعد از طي مراتب ابتداء و وسط ولائیت

ظلّي و اصلي در انتها رسیدن کمال بر اندازۀ او بدرجات ولایة نبوة انبیاء نصیب

میشود پارۀ از علم آن در حیز تحریر مي آید که بوجه کامل اکمل من حیث مرتبه اکملیة

مرتبه ولایة اشرف است از مرتبۀ نبوة و بوجه اکمل تکمیل من حیث مرتبه مکملیه مرتبه

نبوت افضل است از مرتبۀ ولایة اگرچه ولائیت همان نبي باشد هرچند بعضي از

اکابر دانسته اند و فرموده اند که ولائیت همان نبي افضل است از نبوة او زیرا که

در ولایة رو بحق است و پشت بخلق و در نبوة رو بخلق است و پشت بخالق چونکه

در مرتبه نبوة رجوع بخلق است از خالق برائی دعوت اگرچه مرتبه تکمیل است گویم از برای

در مرتبه ولایة پشت بخلق است و رو بخالق تعالی بخلاف مرتبه نبوت و درست است

که در مرتبه نبوة رو بحق سبحانه معلوم نمیشود اما چه منفر مائیند مگر ندانسته اند که در مرتبه

نبوت رو بخالق از آن جهت نیست که به خالق است سبحانه و برائی دعوت بعد حصول تکمیل

رو بخلق دارد بنظر انصاف باید دریافت چه قدر تفاوت است در حال شخصی که رو

بمحبوب دارد و نسبت بحال مردی که با محبوب باشد اگر نیک فهم کنی هنوز طالب است آنکه

رو بمحبوب دارد و بالحقیقة الحقیقة واصل همانست که با محبوب است فلاجرم نبی من حیث

مرتبه نبوت خود ما مونست نمرتبه ولایت دیگر دلیل افضلیت نبوت بر ولایت

همان نبی است که نفس وجود و ثبوت همان ولایة نبی بثبوت نبوة آن نبی است

که اگر همان نبی را نبوت نباشد ولایة وی از ولایت انبیا نباشد بلکه از ولایة

اولیا بود

اولیا بود و نیز لازم آید که بعد مبعوث شدن آن نبی را به نبوة در مرتبهٔ ولایة

ترقی نشود بلکه ولایتش همان حالت اولی باشد و آن غیر واقعه است هرگاه

بعد بعثت بنبوة ولایتش مزیتی یافت البته افضلیه نبوتش بر ولایة او ثابت

گشت که بطفیل وجود نبوة وقوع ثمرات ولایة است و دلیل اشرفیت ولایة

آن نبی آنست که نبی بی ولایة نبود و اگر گویند بتقدیر لو فرضًا باشد پس گویم

که ناقص باشد بلکه هرگز نباشد و آن ناقص هم هرگز نبی نباشد پس نبی هرگز

بی ولایة نباشد علیهم الصلوة والتسلیمات و باید دانست که نبوة را صورتست

و حقیقة زیرا که این امر حقیقی است و ولایة را صورت است و معنی چرا که این امر

معنویست و حقیقة نبوة آنکه حق تعالی بر مظهر نبی خود خبر دهنده است بی توسط

بمحض خفا یا بجلا هم و استعداد اهل این مظهریه را شرط عصمت است و صورتش

آنکه حق سبحانه بمظهر نبی بتوسط خبر میدهد اما صورت ولایة بمطلق ایمان بالله است

مبدی و منتهی را اللّٰهُ وَلِیُّ الَّذِینَ آمَنُوا و معنی اش آنکه از علم حقیقت ایمان

بمطلق باللّٰه نصیب باشد و آن بر درجاتیست أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ و استعداد

اهل این را محفوظیه شرط است پس هر که علم وی در ایمان باللّٰه از عقاید حقه

قطعیه شرعیه برخلاف بود از محفوظان نیست اگرچه در دقایق معارف و مواجید

و بمکشوفات عجیبه و تصرفات غریبه معتقد جهانیان باشد اما اگر کسی از ان

عرفا با وجود آن نقص صحیحه معارف خود را بدلیل و تاویل موافق عقاید مقرره

اسلامیه میسازد نه آن عقاید موافق معارف خویش پس او از محفوظان صوریست

ونیز باید دانست که از مراتب مطلق ولایت مرتبه اولی که مسمی بولایة عامه

مومنین است ظل ولایة ملاء اعلی است و مرتبه ثانیه که مسمی بولایة اولیا است

ظل ولایة انبیاست که این مرتبه چهارم اصلی و اعلی و اعظم است از مطلق ولایة

و مرتبه ثالثه که مسمی بولایة ملاء اعلی است ظل نبوة انبیاست و این هر دو مرتبه ولایت و نبوة

نبی مرنبی را بوجه اصالت وبحیثیت تخصیص اند نه بوجهی من الوجوه ظلیت

ونعیم و باید دریافت که اگر ولایت نبی به تبعیت یا بظلیت ملک مقرب باشد

پس بعلم حضور و قرب باطنی بحق سبحانه مر نبی را توسط ملک لازمی ذاتی باشد

و آن محال است زیرا که انبیا افضل جمیع خلایق اند و این افضل بحسب حقیقت است

بصورت علیهم الصلوة والتسلیمات نکته غامضه در باب هر گاه ولایت بظل

نبوتی باشد علم و معرفت او اضطراری خواهد بود نه اختیاری هر چند بر سوخ

استقلال باشد زیرا که سیر کمالات نکات نقطه نسبت اشرف که مسمی بولایت

مطلق است وصول بحضور حق است باجتبای سبحانی اگر جهلا هم باشد فمنا من

علم ومنا من جهل وسیر کمالات نکات نقطه نسبت افضل مسمی النبوت مظهر است

نور و خیر هدایت خلق است از خلایق باصطفائی رحمانی پس اگر اهل کمالات این

نسبت افضل صاحب کمالات اصالت است اگر چه بتبعیت است لیکن بی کمالات نور

وعلم آنمرتبه مخصوصه ازان نسبت اشرف که مسمی بولایت انبیاست نخواهد
بود وعلم ومعرفة او اختیاری خواهد بود ولا فلا وچون در غیر انبیا ظهور این
نسبت افضل من حیث الکمال مفقود است لاجرم غیرنبی را صاحب دعوة گفته نشود
نه صاحب نبوة وبیشتر این تحقیق بوجه مفصل گفته خواهد شد انشاالله تعالی
مصراع بس کنم خود زیرکان را این بس است وگفت یکی ولایت است بکسر
واو وآن عبارت از تقرب بخالق است تعالی ویکی ولایت بفتح واو وآن عبارت است
از تصرف بخلق وعلم لدنی عبارت است از علمی که بحقایق عرفانی بعلم ذات وصفات
سبحانی عالم محض شود واین تعبیر معنی اصطلاحی است وعلم معانی عبارت از علمی است
که بحقایق اصولی مسایل قطعیه شرعیه عالم مدقق گردد وگفت قوله علیه وعلی آله
الصلوة والسلام مُوتُوا قَبْلَ اَنْ تَمُوتُوا علم وهمت باین امر ضروری باید داشت
اگرچه از کمالات کمال این مرگ معنوی برحال هرسالکی برحسب ظهور قابلیات وی

در هر وقتی اثری بظهور خواهد آمد امّا ظهور کمال این معنی فی الواقع بحسب

ظهور کمال فقرای تمامی فقر واقع خواهد بود هم بدان تمامی فقر کمال مراتب

ولایهٔ مطلق است و روشن است که نفس ولایهٔ مطلق را چهار مرتبه است

کمالات

چنانچه بالا تحقیق یافته است عامه و خاصه و اخص و خاص الخواص اما شروع در

مرتبهٔ عام از اوّل ظهور حبّی بوصف گرویدگی بحق است سبحانه و اوّل تقوی این بود

لیست

که از نفس کفر مطلق رهائی یافته بایمان مشرف شده و این مهم محض موهبی از

که بر وقت مقرّره ازلی مقتضی الظهور است زیرا که تا زمانی که نور ایمان بر باطن

بنده ظهور میکند هرگز از ظلمت مستوجبات امّاره من حیث مقتضیات طبیعی خلاص

نمیشود. فلا جرم از کفر نمی برآید اینجا باید دانست لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ فِي

أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا پس از اینجاست که با وجود جهل

و تعالیه

علم قلبی بحقیقه غیب ایمان بالغیب بحضور سرّی واقعه میشود و بنا بر این میفرماید سبحانه

اَللّٰهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا و برحسب اعمال صالح اهل این مرتبه را نیز بحسب

قابلیت استعدادش ظهور عجائبات تلوینات کثیفه ولطیفه وکشف کونی والهام

هم میشود تا اینجا ظهور محبت صفاتی نه ذاتی واگر فی الجمله محبت ذاتی هم واقع است

اما هنوز در پردهٔ محبت صفاتیست و باطن اینکس هنوز درین حالت است که اگر شهودی

از تجلیات صوری ومعنوی یا آثاری یا افعالی یا صفاتی یا ذاتی واقعه شود مفتون

آن گردد اگرچه پیش ازان حال منکر وطاعن اهل آن حال است واگر اینکس ترک دنیا

هم میکند هنوز از هوائی مراد نفسی مطلقاً نرسته است بسی از خوف و یا رجا ترک

دنیا کرده است ورهائی در تمامی تعلق غیر حق هم میخواهد واهل این را هم تزکیهٔ نفس و

تنقیهٔ دماغی قدری خواهد بود ازین راه علوم ومعانی بوجدان قیاسیّه وخیالیّه

خواهد یافت وبسا است که آن علوم وجدانیه از علم لدنی گمان خواهد برد و تلذذ

اینکس بصورت وظائف عبادات از نماز وروزه وتسابیح بیشتر خواهد بود واما در حقیقت

آن و لطایف تحقیق کشفی سرّی نخواهد داشت اگرچه تقلیداً بر حسب استعداد خویش
رسوخ راسخ ایمانی میداشته باشد و شروع در کمالات مرتبهٔ خاصه از ظهور محبت
ذاتی است و اگر این کس را محبت صفاتی هم باشد در پردهٔ محبت ذاتی خواهد بود
و در شروع ظهور این مرتبه ظلالی آنمراتبه است پس باکثر الوقوع قبل ازین شروع
شروع ظهور ظلّ مرتبهٔ خاصهٔ مذکوره است و تجلیات صوری و معنوی و آثاری
بانواع لطایف ستّه بوجه نورانی و ظلمانی متنوعهٔ ذهنی خاصهٔ ایشانست حتی که از
تجلیات صوری از مراتب متنوعهٔ موالید سه گانه گذشته قلّةً او کثرةً از تجلیات
برقی و نجمی وارسته در آن شهودات و هستی مثالی نورانی و ظلمانی تا کمال جبروت
و لاهوت و ناهوت و یاهوت یقین بسته اند و بعضی ازینها که به بارهٔ تزکیه و تصفیه
هم بانجلای قوای عنصری صاحب خارق شده اند ظنّ او نها موجب کمال استحکام
رای هوائی برای خود و برای دیگران آمده است چنانچه بعضی ارباب توحید محض برای

تکمیل عوام منحصر میدارند اگرچه فی الظاهر خود هم بتقید تکالیف شرعیه میکوشند

اما بعضی از انها این تقید را محض صلاح ظاهری خلق میدانند و بعضی برای خالق هم

و ارباب مرتبهٔ عامه و ارباب ظل مرتبه خاصه تفریق قلبی را از نفس در باطن خود

هنوز انکشافاً و حالاً نه دریافته اند و اینها نند که تصفیه قلبی ایشان متعلق

بمکشوفات تصفیه خیالی اینهاست و بعد ازین ظهور نفس مرتبهٔ خاصه است و در مرتبه

انکشاف معارف مراتب احدیه و واحدیه علی هذه القیاس به تنزلات خمسه و مراتب

سته واقعه است کمالاً و نقصاناً و اکمل اهالی این مرتبه شیخ ابن عربی میباشند قدس سره

و کمال علوم و معارف شیخ ما در علم با لعد بسیار بسیار ازان بالاتر است چنانچه

اهل رد کلام شیخ گمان برده اند زبان تشنیع دراز کرده اند و بعضی از صوفیه هم

که برد آن کلام شیخ آمده اند نیک واضح شده است که در طی مراتب مرتبهٔ عامه ولایة

مراتب ظلالی مرتبه خاصه ولایة منکشف ایشان شده است چنانچه از کشف توحید خویش خود

خبر داده اند

خبر داده اند که من عالم را در دریائی وحدت مثل خس و خاشاک و برگ و اشجار
یافته ام و یا بغلبۀ فرط محبت مَا رَأَیْتُ شَیْئًا إِلَّا وَرَأَیْتُ اللهَ بعده و قبله
و فیه وَمَا رَأَیْتُ شَیْئًا إِلَّا اللهَ منکشف ایشان شده باشد در یافت مراتب وحدة
بتصفیه خالیه در وجدان قلبی ایشان حصول پذیر باشد نه که بنفس مرآت سری
یا قلبی بحضور حقیقی واقع بود و همین حقیقت عرفانی را کمال عرفان گمان برده
وصل عریان و وصل یاس در همین مراتب عرفانی شخصی کرده باشند چنانچه
از کلام اینها استفاده میشود و بعد از انکه بکمال ظهور آن انوار صفات وجوبیه
بتقاضائی کمالات مرتبۀ اخص ولایت رسیده اند مطلق از مکشوفات مرتبۀ خاصه
که رئیس اهل این مکشوفات شیخ ابن عربی مینماید و خدمت مولانای عبد الرحمن جامی
در تفصیل تحقیقات وحدت وجودی که خاصۀ اهل کمال این مرتبه است صاحب کشف غامضه
مینماید قدس سرهم انکار کرده اند والله تعالی اعلم اگر بکمال این مرتبه خاصه چنانچه

شیخ در کمال این مرتبه است میرسیانند چطور از کردیدگی باین کمال وار آنحضرت

المملیه درین کمال میکذشتند و باید دانست که مرتبهٔ علم ظلی از علم لدنی مطلق

طی کمالات مرتبهٔ خاصه ولایة است اگرچه آنرا اصلی دانند و بانجذاب جذبات

جذبه بیکار و بار حصول و حضور و وصول شان تا طی انکمالات است و بعضی که این

معارف گویند که وجود مطلق بلا موجودیه بقیدی من حیث الخارج موجود باشد

حاشا و کلا بلکه این اطلاق بر وجود خلقی که موجود امکانی است میزیبد چرا که در

موجود امکانی با وجود نفس کمال اکمل لطافه نورانی هر چند هر چند که مجهول الکیفیه باشد

چنانچه در خلقت اول باشد که آنرا نور او پس نور محمدی گویند علیه الصلوة والسلام

نفس بقید نفسی واقعه است زیرا که بنفسه معدوم الکیف نیست و حقیقة حیثیت موجودیتی

موجود امکانی همچنان واقعه است چنانچه اونشان بر حضرت موجود واجبی مطلق سبحانه

گمان برده اندای برادر نکتهٔ سری اینجا باید دریافت که اطلاق نفس اسم وجود بر موجود

امکانی از حیثیت معنوی مفهوم ترادفی بمعنی ثبوت است چنانچه اطلاق لفظ

اسم موجود بر وجود واجبی عز شانه از حیثیت معنوی بمفهوم ترادفی بمعنی

ثابت باید دانست که قایلان آنچنان معارف شطحیه در آنوقت از همان

اهالی مرتبهٔ ظل ظلالی آنمرتبهٔ خاصه اند که آنها اهل عرفان در مراتب شهود جامعه

اوّل آنمراتب اند ماجی الوجود از نور مطلق اقدس اند که آنمرتبه مقتضی الظهور بوجه

شهود شهادهٔ بسیطه مطلق عرفانیست خواه این ظهور شهادی آنمرتبه را بعضی

نور جامعه اوّل خواه بعضی نور محمدی یا روح محمد علیه و علی آله الصلوة والسلام

انتها خواه بعضی عقل گویند اما معلوم شده است که روح محمدی یقین اوّل

قابل الظهور بوصف تفصیلی مراتب اجمالی را از آن نور جامعه اوّل است

قابل الظهور بوصف اجمالی مرجمیع مراتب را بوصف تفصیلی مراتب اجمالیه را

از آن نور جامعه اوّل است که معبّر بنور محمدی باشد علیه الصلوة والسلام

اگرچه بعضی مراتب ازان مراتب اجمالی در پردهٔ موجودیه ظهور کمالات قابلیهٔ

جلالی مقتضی الموجودیة والمشهودیه باشند بمشهودیت اولی او ثانی او ثالث

او غیرها و در کشوف همین مرتبهٔ شهادی اول که کیفیت و قوع وجود موجودٌ

بالکنه مبرا از ادراک باشد نفس آنرا محض بحث سازج انکار رند و من حیث این

عرفان بر حضرت اقدس مطلق سبحانه چنانچه بمعنی ظهور صفاتی اطلاق اسم الباسط

همچنان بمعنی ظهور فانی لطلاق اسم البسیط بی تحاشی بنمایند و نظر بمعنی لغوی نکنند

ظهور اصطلاحاً مفهوم اسم البسط را مقابل مرکب فهمند بر آنحضرت سبحانه اطلاق مینمایند

عجب است نمیدانند که مقابله حیثیات مرکب مفهوم حیثیت مفردات است نمفهوم حیثیت نفس

تعین فردیت مطلق اسم المفرد از ینجاست که این فقیر برادر آنرا از اطلاق مستثنی غیر

ازاطلاق قرآن و حدیث و اجماع سلف احتراز مینماید لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى

فَادْعُوهُ بِهَا این آیهٔ کریمه باحتیاب ازان جراتها هدایة کافی است وَاللّٰهُ وَلِيُّ التوفیق

۴۸

الغرض از همان نور جامعه اوّل دیگر مراتب مدرکه مجهول الکیف عقلی علمی را

بوحدت و واحدیّت گویند و مراتب مجهول الکیف عقلی را بعضی باعیان ثابته

و بعضی بصور علمیّه خوانند و این ظهورات خارجی همان مراتب اند ماحبه آن نور

اوّل شهادی را که عالم امر و عالم مثال و عالم خلق هست چه از ارواح و ملائکه

و چه از مثل عکوسی و چه از مثل نفوسی و چه از اجرام و اجسام بوصف جامعه عالم

شهادة گویند و در مرتبه کثیفه و لطیفه همین عالمیان نورانی و ظلمانی اطلاق

حقیّت خلا و ملا متعین نمایند و ازین معرفت غافل باشند که این همه بظهور ثانی

که مرتبهٔ ملا است ظهور ثانی قابلیات همان مرتبه خلا از مطلق عالم و بعضی ظهورات

لطیفه لطیفه الطف را در ظهورات عالم امر بنفس عقل و بظهورات عقل باسامی مخصوصه

مستقر کردند و بعضی ازین عرفا و عقلا گاهی این عالم را آثار و احکام آن صور

مصطلحه خود دانند و نفوس آن صور علمیه را محض موجود علمی و بانفسها معدوم ماة

خوانند و گاهی نفوس آن صور علمیه را محض موجود علمی بنور وجود مطلق نامند

چنانچه مشهور است و بر ارباب فطرت سلیمه نیک روشن است که در تحقیقات خود

آنمردم بر تعریف حقایق اشیا چه تدقیقات خیالیه متفرعه مینمایند گاهی که حقیقتش

معلومیت معدوم و گاهی گویند که حقیقه عالمیان وجود واجب است تعالی و بر

مظاهر لطیفه و کثیفه بوجوه کثیفه خیالیه مثالیه خود مراتب بعیده مشروطه میسازند

و حیثیات و اعتبارات را سد تقیدی نظر خود میگیرند و همان اصل شهاده که

نور جامعه مخلوقه لطیفه را که در رای ایشان مستغرق استغراق بطن غالب خیال وهمی

بذات بحت میگردد و مجهول بحال متنوعة الظهور میدانند و کمال غلطی اهل تحقیق

مکشوفات آنکه بعدم عقل و نفوس اصول عالمیان عالم بطن و همی قائل گشته

بتاویلات وهمیه قیاسیه کمر بسته اند و حضرت حق قدیم مطلق را سبحانه غیر از ذات

بقدم زمانی معدوم گفته حیف است هر چیزی را که مخلوق گویند محدوث ندانند

واگر بوجه نسبت اثر و عین آن منتسب نمانند پس عقل را از جملهٔ صفات قدسی

گمان خواهند برد و حق تعالی را سبحانه از عاقل گفتن هیچ محذوری لازم نخواهند

دانست و آن غلطی از آنست که این غلطی از آنست که این کشف فوقانی گمان

ایشان همه در مرتبه مثال پس قیاسات ایشان همه درین مرتبه واثر باشند

هرگاه که در مکشفاة قلبی و ذهنی خود که از مکشوفات مثالیه مراتب لطیفه و که صغر

هر سه مرتبه بلا قلة و کثرة گذشته در مکشوفاة مراتبه لطیفة الطف مرتبه خلا

در افتد آنجا این غلط پذیری واقع شود و نمیدانند که این همه مدرکات مثالیه

عکسی از مرتبه مثل و عکوسی عالم مثال که اعلی و مخفی تر از مرتبه مثل نفوس

آن عالم است بر مدرکه مثالیه مرآت خیالی و وهمی ایشان واقع شده اند و

قوت عقلی و علمی بدان تعلقات پراگنده گشته است ای برادر عالم مثال

عالمیست که از محققین بعضی صوفیه آنجا این غلطی واقع آمد که گویند در عالم نفس

مراتب وجوبی قدسی را هر مثالی واقعه است و ندانند که این ظهور الطف

مراتب اند ما چه مرتبه خلا را از مطلق عالم در مرتبه مثال واقعه است و این

غلطاء ایشان با نظر اعتماد یه هوائی خود من حیث بجلائی مراتب لطیفه

مثالی خود که مسمی بخیال است و دیده کشائی نور بصرت قلبی را بر مرتبه مثل

عکوسی عالم مثال که مقتضی الظهور جمیع مراتب جلی وخفی اول از مراتب مرتبه

مثل نغوسی که در عالم مثال واقعه است بعد ازان از مراتب جلی و خفی عالمیان

متنوعه عالم خلق بعده بحسب کمال انجلا مرآت مثالیه خیالی و تصفیه قلبی عارف

از مراتب جلی وخفی عالمیان عالم امر همچو کلید آمده پس هرچه بصرت قلبی ازان

منکشفات بعلم حضوری بهره گیرد آن همه را بر وقت و حالت مقتضی الحصول

همین مرتبه مثالیه خیالی آلعارف و عاقل خود منظر آمده باعث گرفتاری و پابستگی

از علم غیب نفسی ذات صفات باریتعالی که مقتبس از انوار مشکوة مرتبه اخص

۵۱ و مرتبهٔ خاص الخواص از ولایهٔ مطلق کامل ست بحدیکه بعضی را باعث ضلاله
از صدق و با فضلیت نبی و لزوم متابعت آن معنوی و حقیقی بر خود گذشته است
قوله علیه الصلوة والسلام و علی آله بئس العبد عبد ابو الفضله و کمال این ضلالة
بعضی را بانکار صانع عالم میکشد ای عزیز من زمانی که این فقیر را تقاضای ظهورات
مندمجه مرتبه خلا از عالم مطلق بظهورات کمالات این مراتب متنوعه مرتبه بلا تکشف کنند
ادراکه تا بجائی درین تحقیقات گذشت که بهمه اطوار متنوعه که بنفی و اثبات کمالات
صانع و حالات مصنوعیت مصنوع کرده شود از فردی که نقلا و عقلا از هر وقتی
از هر جانبی که ظاهر شود همه تقاضای ظهورات دهر است خواه آنرا نفس کره مجمل مطلق
خواه نفس اصل الاصول عالم خواه دهر گویند بزودی زود و بمحض فضل موهبی غیبی
بوسیله وجود صدق اتباع آنسرور عالم وسیلة المتحیرین صلی الله تعالی علیه و علی آله
وسلم هدایتی واقعه شد که در ما صفت فعل باختیار صریح ظاهر واقع هست بس از هر مرتبه

که از من واقعه میشود واگر آنجا باختیار ثابت بنفسه نیست از وی در مایان چطور

باین حیثیت بنوه مخصوصه ظهور نماید بلکه هرگز فی الواقع واقع نشود واگر در وی

ثبوت قدرة نفس امری خود واقع هست وبمراد وبفعل وبایجاد وغیر اوست پس همان

هرچه بنفسه فی الواقع موجود هست خالق مایان وخالق مایان وخالق همه عالم است

الحمد لله علی ذلك سبحانه تعالی الغرض بعده شروع در مرتبه اخص ولایة است

واهل آن بایمان بالغیب بانکشاف سرّی اجمالا مشرف میشود واستعدادش بکمال

ظهور میکند که بمعارف اهل ظلال کمالات مرتبه خاصه چه که بمعارف اهل کمالات نفس

مرتبه خاصه هم هرگز نخواهد گردید وبکمال تنزیه ازین بهیچ مومن حقیقی خواهد بود

که چنانچه امور متقابله اسما وصفاة وجوبیه را از حضرت تعالی وتقدس مستبعد میدانست

همچنین نفس تعیناة اسماء وصفات را از آنحضرت اقدس متقابل حیثیات آن امور

متقابله موجود انتزاعی از منتزعات خواهد دانست وبرحسب حال خود همچنین امثال خواهد گفت

نظم چگوییم بابتو از مرغی نشانه ❁ که با عنقا بود هم آشیانه ❁ ز عنقا هست

نامی پیش مردم ❁ ز مرغ من بود آن هم نام هم گم ❁ و درین مرتبه توجه و متوجه

و رنگ متوجه الیه بچون میدانند اما چنان مینماید که نهایه اهل ایمان کامل از اهل مرتبه

خاصه که مومن و مشغول ذکر الله بحضور نقطه قلبی بنفس بحت مطلق است بی اهلیت

بهره از خصوصیتی خاصه از مرتبه اخص نسبت حرفی بس است بعده شروع در کمالات

مرتبه خاص الخواص ولایت است و درین اهلیت حضور علم بنور سری در تحقیقات

حقیقه و حقایق تمام نفس بحت مطلق است که نفس غیب است و مراتب نفسی آن نفس

غیب الغیب که ملزومات صفات ذاتیه حضرت حق الله تعالی و تقدس و حضرت الله

حقیقی را بکمال بحت قدس و موصوف و مسمی بصفات و اسماء قدس بایمان محققانه

حقیقی مومن است و درین مرتبه نفس توجه بحضرت اقدس مفقود است ای برادر تفاوت

کثیره صریح ظاهر است سبحان الله نیک باید دریافت اهل مرتبه خاصه غیب الغیب نفس ذات

رامیدانند زیراکه صفاة ای تعینات ای کمالات ای قابلیات ذاته را

وتعینات صفاة را از مراتب قابل الادراک میشمارند چراکه نمیدانند که این

ظهور مراتب نفسی حضرت حق مطلق اقدس بر مرات مراتب منزله نفس ذات : منست

واهل مرتبهٔ اخصّ از کمال تجرد در تقدیس مطلق باین وآن هیچ اطلاق کردن نمیتوانند

واهل مرتبهٔ خاص الخواص ذاة وصفاة را غیب مطلق وقابلیات صفاتیه ذاتیه

را غیب الغیب بر حق میدانند وتفاوت درین هردو عزیز که اهل مرتبهٔ اخص واهل

مرتبهٔ خاص اند هنست که آن نادر العصر صاحب علم حقایق وحقیقة آنحضرت اقدس بتحت

مطلق منست که بحقایق اشیا هم کما حقه آگاه بدیهی بنوعی که عین حق بدانند وبا : بنفسها

همه ظهور شهودی نفس همان قابلیات صفات واته که غیب الغیب اند بدانند منست

بخلاف آن عزیز نادر العصر فرد کامل زمانه که اهل کمالات حقه عالیه مرتبه خاص الخواص

ولائیه هست که این مرتبهٔ اعظم انها معروف ومسمی بولایة انبیاست علیهم وعلی مقربهم الصلوة

والتسلیمات

۵۲

والتسلیمات مثنی بمونه خرواری بود مثل مشهور است و برهان اهلیت این

مرتبه اعلی و افوق این علم حضوری حقیقی است بحضور سری ای سر الانسان ای

حقیقه انسانی که حقایق عقاید ایمانیه بوجهی که لا احتیاج تاویل قیاسیه و خیالیه بحجب حقیقه

حقه صادقه ثابته علما بشند باشد منکشف باشند و اهل کمالات این مرتبه را علم لدنی

اصلی خواهد بود و کار و بار و حصول حضورش باحتبا خواهد بود و اگر این فرد کامل

عزیز الوجود زمانه را شغل بذکر الله سبحانه بحجب کمال اکمل جود از علم کلی و کاجمالی

بیقین صادق شامل بحضور حضرت واجب الوجود اقدس کامل با یمان مطلق مبرا از حسنات

اجمال و کل منزه از علم و آن یقین که شامل علم بحضور یقین صفات یا ذات انسانی با بشند

خواهد بود و در آن وقت بهره مندی از کمالات مرتبه اخص الخواص که بنده صادق است

وآن مرتبه مسمی به نبوة انبیاست خواهد بود علیهم الصلوة والتسلیمات این است اجر عظیم

در دار دنیا که گفت فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ ؛ سر آیه کریمه که در اول کلام مجید بود معنت

ازینجا باید دریافت قوله تعالی یُؤمِنُونَ بِالغَیبِ ما قالَ یَعلَمُونَ بِالغَیبِ اَو یَعرِفُونَ بِالغَیبِ که بکدام متنوعه احاطه حقائق احوال علوم و خواص دارد زیراکه انکشاف متنوعه

که مبتدی و متوسط اند ایمان بالغیب جهاله و تقلیداً دارند و بعضی را که در تجلیات

وقوع کمان وصول بالغیب بحق سبحانه واقع است ازان راه است که بتوسط مظهریه

هر آن ظهور کمالی از کمالات خود که مقتضی الظهور بحثیت آن تعین که در آن وقت بدان

ظهور وصولی آن امر خلاصه انسانی که مظهر سر ربانیت بوصول حق سبحانه واقع شده است

و یک ظهور محقق بوجه خاصه ازان محبوب حقیقی بجاذبه این ظهور فرط محبت از ظهور آن

حب حقیقی قدسی مخفی کقوله تعالی یُحِبُّهُم وَیُحِبُّونَهُ تجلی بسری بر حقیقه انسانی شان

کرده است و ازینجا که آن مرتبه اصل این شخص است بر فروع این مرتبه که علم و عین و

عقل و خیال و وهم و فهم این شخص باشد ظهور نموده است و تمثیل این معنی جناب بنت

که گفته است شیخ سعدی علیه الرحمة بیت تشنه کانرا نماید اندر خواب ✿ همه عالم بچشم چشمه آب

زیرا که نفس صفت آبی که با قوای احاطه دارد و بتقاضاء او تشنگی که از مستوجب ظهور

غلبه صفت آتشی و بادی است بر مرات کمالی از آن کمالات وی که در جواب

مقتضی الظهور بدان حقیقت نمودن صفت آبیست که بنفس وی سریان یعنی احاطه

مخفی دارد و موجب وی ظهور خفی نموده است و غلطی در آن یافت یعنی که مرات

نور بسرّی وی واقع شده است نیست زیرا که این مرتبه از مراتب وی هم نور

مطلق آن ظهور قدسی بدین قابلیت از سر این تشخص ظاهر شده است که مظهریّه

آن ظهور مخفی را سرّاً قابل آمده بلکه غلطی از نقص ظهور علمی و عقلی است مغلوبیت:

آن فرط محبّت که استعداد این کس در فرط جذبه استقلال تاب مادّه ندارد بس لاجار:

مَظهر را مُظهر میدانسته است وصول حضوری ایمان عرفانی ظلی ظنی اضطراری لحق سبحانه

که هر چند ظهور آن مظهریه بدان مظهریت الطف و مجهول الکیف ظاهر شود و ماورای این وصول

ایمانی علمی تقلیدی است و آن وصول حضوری علمی اصلی ایمانی یقینی حقیقی اختیاری نیست

بحق سبحانه که خاصه مرتبهٔ اخص بالغیب بعدم علم حقیقة این حضور معدوم الکشف
بالغیب وخاصه اهل کمالات مرتبهٔ اخص الخواص بوجهی که بالا مذکور شده واقعست
ای برادر هرچه ازین ابواب گفته ونوشته میشود گویا یک حرفی است از دفاتر
این علوم که ظاهر میگردد وچه گویم وچه نویسم که آن هم برحسب مرات وفطرت
مستمعان ظاهر خواهد گشت من حیث الحقیقه اللهم نور مرآت اخوان الصادقین
خلص فطانتهم بخلوص حقایق عقاید الایمانیه بحلیه المنجله وتخلیص السری تماما وکمالاً
ازینجا باید دریافت معنی حدیث مسطوره مُوتُوا قَبلَ اَن تَمُوتُوا باید دانست
که بعثت انبیاء عظام علیهم الصلوة والسلام در خلایق بعد کمال این مرگ معنوی
مذکوره کامله است که برائی تکمیل بر آن افراد ایشان در نصیبهٔ ظهور نمود همچنین
این عزیزان مکمل اهل دعوت خلق را باید دانست علی حسب درجاتهم من حیث ظهور
قابلیات استعداد ذاتهم وگفت که از سماع ونظارهٔ نزد اهل کمال حقیقی اکمل

سوائی آن احتراز که بخوف بهرهٔ نفسی واجب است زیرا که آگاهی تفریق نفسی ا
از دل منوط بکمال متعالیه کملان است بدین معانی نیز تقوی ضروری بود که حقیقه
انسانی که سر ربانیست مظهر نفس حقیقه اقدس بود مطلق سبحانی است و مراتب
آن حقیقه انسانی مظاهر آن مراتب از آن حقیقه اقدس اند که بعضی مقتضی الظهور
بوجه اطلاق چنانچه اسماء و صفات در مرآت بعضی مراتب سر انسانی باطلاق
مشهودند جَهلاً عِلماً فَمِنّا مَن عِلم فَمِنّا مَن جَهل و بعضی مقتضی
الظهور بوجه تقیدی چنانکه ملزومات صفات و اسما و صفات وجوه تقیدی در
مرات اکثر مراتب حقیقه انسانی مقتضی الشهودند پس هر مرتبه که بظهور حسن کیفیه
یا لطیفه از آن حضرت لطیف مطلق حقیقی تعالی از مظاهر مخلوقات مختلفه بر مرآت
هر کمالی از کمالات این حقیقت انسانی ظاهر شود بوجهی که الشمس بنوعی از انواع
تقیدی مقتضی تجلیت مستمیش می تواند ازاحتراز کرده بعدم لذات و ذوق مرا هست

جسمانی و روحانی بخلو امنجیله بتخلیص و خلوص سرّی بوجهی که وجه آن نفس حقیقه
انسانی خالص بنفسه بنا بر مظهریه آن اطلاق حضرت اقدس مطلقاً مشهود و مشهود
اطلاق باشد شاغل ذکر الله سبحانه و مستدعی همت صادقه باشد. و اما این حیثیت چنانچه
در کمال اهل مرتبهٔ خاص الخواص از ولایهٔ مطلق تا بحلیه ذکر الله تعالی بهره از کمالات
مرتبهٔ اخص الخواص که بشد صادین است مسطور گشته است باید بود و اگر گفته شود
التذاذ بحسن صورة و صورة در بهشت کملا را خواهد بود جواب مختصر این است که نا رسیده
با این بدن در بهشت در کار ره بار او بجای تقلیدی پیش گرفتن و دور از انصاف و وقوف
بخوف هوای نفسی در مرغوبات طبیعی است زیرا که ناقصان را بر حسب انسان و کملا را
بر حسب شان لطافت بدنی ازین حیثیت کثیفه بدان حیثیت لطیفه چنانکه در حدیث و نص
مذکور شده است ظاهر خواهد گشت پس هیچکدامی را خوف روپوشی از ظهورات الذات
این مظاهر فروعی حقیقه انسانی با آن ظهور آن حضور حقیقی اقدس مر این مظهر اصلی نفس حقیقه

۵۵ انسانی که سر ربانیت نخواهد بود بخلاف این ظهوراتی که درین دار دنیائی

واقعه باشند و دلیل صحبت است و در دار آخرت انبیا کجا که اولیا هم مستبشر بدین

آیهٔ کریمه اند لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ . و درینجا فوری محذر

آیهٔ کریمه است أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ وگفت آنکه بعضی

علماء مذهب سنت جماعه در آیهٔ کریمه وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ

فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ بنا بر فضل خواص

انسان بر مخلوقات لفظ کثیر را تاویلی تکلف کرده اند روزی معتزله شنیدم

که مصنف کشاف قصد این تاویل آن بعضی را انگشت نما ساخته جا که همه این جماعه

همه اهل مذهب علیه ناجیه سنیه یعنی اهل سنت سنیه بحسب اتباع اجماع

سنیهٔ صدر اول علیهٔ ناجیهٔ رضوان الله علیهم اجمعین تفسیق نکرده حیران میگردم

ماندیم که صاحب همچنان تصانیف را هم اینقدر سبکساری می باشند لیکن موید

حضرة حکیم مطلق جل جلاله خبث هوائی مخفیه بعضی اهل غرور خیالاتی را باهمچنین

اسباب باین طریق بی باکی نموده ظاهر می سازد حجة لهم ولاتباعهم معاذ الله

سبحانه اما تقاضائی حسن ظن چنانست که آخر ازان اطوار توفیق توبه

یافته باشد مگر درین آیه مذکوره صریح ظاهر نمی یابد که این فضل عامه عام

انسان را بر خلایق کبیره در مرتبه عام است زیرا که در ضمن بیان مطلق بنی آدم فجره

وکفره هم داخل آمد اولئک کالانعام بل هم اضل وفضل خاصه ای فضل

عظیم بعض انسان بر تمامی مخلوقات و وضوح حقیقة افضلیت آن امر خلاصه خاصه

نفس حقیقة انسانی که مظهر سر سبحانی ربانی است و بناء علیه وفضلا ازلیا در سر انسان

وارد است الانسان سری وانا سره بر امور خلاصه خاصه حقایق خلایق

اجمالا از کلام حضرت آدم در جواب فرزندان خود چنانچه در نسخه حصن حصین سید

عبد الاول که متقی محدثین متاخرین است علیه الرحمة واز صحف حضرت ابراهیم خلیل الله

ورجايي كه بتقريب ذكر حضرت آدم فضل محمد رسول الله صلى الله تعالى عليه وسلم

مكتوب است وازتورية وانجيل ظاهر وباهر است وبوجه جلي اجمالي بوجوه خفيه

تفضلي از خلافة مطلق وازآية سجدة ملائكه لآدم كه امر آلي آدم نشده وكمال

نوربينائي ازسورهٔ نور وحقيقة فضل انسان ازسورهٔ احزاب وازآيات ديگر

وازآية اميد لقاء رباني وازحديث رؤية حقاني اخروي وازان آية

يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ مطلق نيك واضح است واگر متعصبي درخلافت

قيد جن وغيرآن وازآية سجده ملائكه مخصوص وازآية امانت نظرظلم وجهل

در پيش كرده اينقدرهم نه بيند كه به نفس مسجوديت وخلافة درتمام خلائق

محض كمل الانسان ممتاز است غيرازهزلي انصافي نباشد آري بحصول علمي كه ازسر

تعصب باشد به تحقيق حقه چطور برسد زيرا كه آنجا إِنِّي خَالِقٌ فِي الْأَرْضِ

نگفته است بلكه إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً گفته واينجا اسرار برخفايه

اولوالابصار واضح باد که نفس آن خلاصه خلیفه را در خلقت اول در مرتبه

خلا خلق مطلق ساخته برائی ظهور بوجه الاتم بر وقت مخصوصه علی مراد ازلی

بنابر حصول قابلیت ظهور تامه کمالات صفاتیه ذاتیه آن خلیفه تام الاستعداد

که قابلیت جامعیت بجمیع کمالات مراتب عالم امر و عالم خلق و عالم مثال بوجه

الاتم بوجوه مخصوصه خلاصه داشت تکمیلا لاستکمال بظهور کمالات کمال عجیبه

عظیم نفسه بمرتبه قابل الظهور بوجه جسمانی بودیعت خاص غریبه در نفس حقیقه

آن حقیت لطیفه کرد ظهور ملا در آخرین خلقه یعنی در آخرین بیدائیش یعنی

در آخرین بیدائی بوصف جامعیت باوصاف عجیبه غریبه عظمی عظمت خفی از کمالات

اند ماجیه وجودی و توابع وجودی مطلق مقتضی الظهور بعنصر خاکی آب و مظهر نفس

صفت الوجود بشدت ظهور ست چنانچه نفس حقیت عنصر آبی مظهر صفت الحیوه کما قوله تعالی

وکذلک جعلنا من الماء کل شیء حی ونفس حقیت عنصر هوائی بادی مظهر صفت الارادات

۵۷

ونفس حیثیت عنصر ناری مظهر صفت القدرة بتقاضاء ظهورات اوصاف عجایب

غرایب کمالات الصفاة مطلق قدسی بوصوف جامعیة واقع اند و روشن است

که یکی از مقتضیات حکمت مطلق بحسب ظهور قابلیات اینست بودیعت دران حیثیت

خاص لطیفه خاصه ازان لطایف که قابل الظهور بمراتب عنصر خاکی اند که قابل الظهور

بمظهریت اوصاف عجایب غرایب کمالات کامله نفس صفت الوجودی است این

باشد که هرچه بقبول کامله قابل ظهور اوصاف عجیبه کمالات مندمجه مخفی الوجود است

البته اند ما جا فی ضمنه بقبول ظهورات اوصاف عجایب کمالات مندمجه مخفیة توابع

وجودی هم واقع است بتقاضاء استعداد افراد انواع متنوعه ظهورات قابلیات

خود قلة او کثرة چنانچه ظهورات آخرین خاکی و آبی بانواع و اجناس موالید ثلثه کائنه

بظهورات اولین بادی و آتشی چنانچه جنیان همه بوصف اوصاف متنوعه عجایب

مختلفه بملکت تاثیر قابلیات حقیقه این حیثیت قابل الظهور عجایب غرایب کمالات نفس

صفت الوجود مطلق را من حیث اصلیه در تمام عالمیان اولین افوق اعلی هم بنیت باید دانست بزرکی فرماید خاک شو خاک تا براید کل که بجز خاک آدم مظهر کل امیر خسرو علیه الرحمة فرماید توئی آن احسن تقویم و حرف ابجد زاید شد که کشت از تو مستخرج حساب چرخ دوارش مثال تو که توقیع ذوی الانسان بسر چه بی افتد ازین بشتی بهایم طبع حیوانش الغرض نفس آن خلاصهٔ مظهر سر ربانی قابل خلاف را از نور اولی که خلقت اول تقابلیت اند ماحی مظهر جامعیت است بمراتب جمیع خلائق و آن نور محمدی باید دانست علیه الصلوة والسلام من حیث تعین اولی کامله قابل بجامعیت ظهور کمالاة قابلیاة آن نور بسیطه که آن تعین مقتضی الظهور کمالات ظاهری و صوری و معنوی و حقیقی نفس محمدی است و این از کمال قابلیت جمالیه که مستوجب استکمال بتکمیل کمال اکمل تکمل تامه بوند اگرچه بعضی ازان بلباس جلالیه هم باشند ظهور بدترست چه قابلیت نورانی وجه قابلیات

جسمانی پس از نور ثانی که مظهر عالمیان عالم امر است لطیفه قابل الظهور مراتب
روحانی آنرا پیدا کرده آن امر خلاصه مذکوره اصلی حقیقت انسانی را اندماجاً
بحقیقه انسانی بکره مجمل عنصری طبعی بنا، لظهور تنوعات کمال حکمت خود سبحانه چنانچه
بتقاضا كُنْتُ كَنْزاً مَخْفِيّاً فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِأُعْرَفَ مودع ساخته بود
در وقت ظهور هر مرتبه از مراتب مفصله آن کره مجمل که کرهائی ناری وغیره باشند
همان امر خلاصه مستغلب الظهور مستوجب الوقوع به این ظهور اتم می آید چون در اخیر این
کرهٔ خاکی رسیده وقت ظهورش بوجه کمال رسیده بود حکم شد إِنِّي جَاعِلٌ
فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً پس چون بتقاضا، ظهور کمال مرتبه مستوجب الظهور جسمانی
حیوانی مقتضی الصول وصول اتحادیه همان لطیفه قابل الظهور بوجه روحانی بمقتضات
متنوعه مکمل باشد همان لطیفه ظاهرا ولینه روحانی مخلوقه مسمی الروح به تنزل از استجلاب
در علم خلق لظهور استکمال ظهورات کمالات عجائبات حقائق قابلیات نفسه چون

بعنصر هوائي رسيده همدران پیکر جسمانی منفوخ کشته بهيات وحداني ظهوريافت

بحسب استعداد واستحقاق افضل اعظم موهبي مفضل مقبل ازلي واقع شد علّم آدم

عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلٰئِكَةِ پس اکر فردي از ملاء اعلي هم

قابل وقادر بآن بناء مي بود چرا آنجماعه مخصوصه رائي معتزله اشارت بدو نكردند

زيرا كه درباب انسان خود در جواب حضرت حق سبحانه وتعالي مجيب شده بودند

أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا الي الآخر الآيه پس ظهور آن افضل افضل حقيقه

انساني لقوله تعالي أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ

إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمٰوَاتِ الي آخر الآية براي استحقاق سجده ملائكه بود كه سجده آن

بي تردد وتوقف شايان باشد وبراي ظهور خبث ابليسي بود كه با وجود آن

برهان بالغه در غرور خود مانده وتخصيص ملائكه درباب بدليل صحيحه آيه صريحه

وجهول
واقع نيست هرچند بعض ملائكه در مقام اعلي ما شسنار واكر در حمل امانت از لفظ ظلوم

بمان نیانرا

۵۹

همه انبیا نیز را از همه مخلوقات بنظر قبیح بنگرند حیف است در ینها انبیاء کرام

معصومین اند بلکه درین بیان مدح خاص تخصیص انسانی مراد باشد زیرا که آن نوری

که با آن عمل امین بودن که مستلزم اهل خلافت است خصوص امینی در صنف خود با وجود

آنقابلیات تامه مستوجب الظهور با مور مستلزمه موافقت و مخالفت با فراد

این صنف واقع شود محض امر سرّی عظیم بس انسان چونکه بمجموعیت قابلیات تامه

حیثیات عجائبات ظلومی و جهولی را نیز مقتضی حمل ظهور است بتقاضای حسن فطرتی

که در احسن تقویم واقع است لا تنحت من قبائح الظلومی و الجهولی که بنا بر عجائبات

صفات جمالیه در پرده واز پرده ظهور عجائبات صفات جلالیه که مظهریه آن

وقوع عجیبه از عجائبات لطیفه نصیب نوع استعدادی قابل الایمان که بمومنین

انسانی ظاهر آمده است واقع شده وهم بنا بر ظهور عجائبات همان صفات

بر عکس وقوع مذکوره که مظهریه این ظهور ثانی از عجائبات قهریه نصیب نوع

استعدادی قال الکفر که کافرین انسان ظاهر گشته است واقع شده علی حسب

قابلیاتهما بنور حسن فراست استعدادیه موهبی ازلیه اطاعة حل آن نور امانت بر خود

لازم داشت تا این چنین ظهورات کمالات اقتدار عجیبه قدرت سبحانی را در تحصیل

عجایبات تزکیه وتصفیه وتنقیه تجلیه بتمامی همت بمحبت ذاتی باالم وعشق جوهر

قلبی بترک ما سوی الله یحبون فرطا جی بکمال ایمان بالله کما قوله علیه الصلوة والسلام

لَنْ يُؤْمِنَ أَحَدُكُمْ حَتَّى يَقُولُ إِنَّهُ مَجْنُونٌ بقدای فنا ونفس استحضار

حضور محبوب حقیقی تم کاله واهم مهام داشته در مراد بخشی مقتضیات روحانی

وجسمانی نفس خود را ظلومی وجهولی نموده چنان بخلوص سری از جمله سیئات

وحسنات باشتراق آن استحضار مظهر آن کمال علم عسر فانی میکرد د که بدان شان

عظیمه وارد است لَا يَسَعُنِي أَرْضِي وَلَا سَمَائِي ولیکن یسعنی قلب عبدی

المومن واون مخلوقات جنی وحیوانی اضله کالانعام که برای ظهور عجایبات امتیازی

این

این افراد خواص اهل آن امر خلاصه ازلی در ضمن حقیقت انسانی مقتضی التحقیق

بودند بکار و بار آن عجیبهٔ جلالی بعذاب متنوعه میکردند مولاناے عبد الرحمن

جامی علیه الرحمه فرماید هیچ موجود نیست در عالم ❊ که شناسد حقیقة

آدم ❊ واند آدم حقیقت همه چیز ❊ عین حق از حقیقت همه نیز ❊ اینحکایت اشارتیست

نهفت ❊ جانب انکه حضرت حق گفت ❊ بر سموات وارض و مافی بین ❊ قد عرضنا

الامانة فابین ❊ لیس فی الکون کاین ماکان ❊ کافل حملها سوی الانسان ❊

غیر انسان کسش نکرد قبول ❊ زانکه انسان ظلوم بود وجهول ❊ ظلم او انکه

هستی خود را ❊ ساخت فانی فدای سر مدرا ❊ جهل او انکه هرچه جز حق بود ❊

صورت او ز لوح دل بزدود ❊ نیک ظلمی که عین معدلت است ❊ نغز جهلی که

مغز معرفت است ❊ ای نکرده دل از علایق صاف ❊ مزن از دانش وحقایق لاف ❊

زانکه در عالم خدادانی ❊ جهل علم است وعلم نادانی ❊ سبحان الله سبحانه در ظهور

یکمرتبه حکمتی چندان ظهورات مراتب متنوعه آن حکمت کامله واقع میشوند که

اکمل عرفا راحیرانی اکمل می باشد پس اگر بشرافت صوری فضل مراد باشد

عام ملک هم از خواص انسان افضل باشند امانظر بهمان امر خلاصه حقیقت

انسانی باید کرد که از تاثیرات متنوعه همان امر خلاصه اگر بالکی خواهند بفیض

افراد انسانی را این قوتیست که تمام عمر خو و اگر نخواهند چیزی نخورند و اگر عروج

فوقانی خواهند عروج روحانی ببعض انسان اعلی تر واقع است و اگر علم

خواهند عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ومشهور است از آن سرور صلی الله علیه وسلم

عَلِمْتُ عِلْمَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ واز حضرت امیر المومنین علی رضی الله تعالی عنه

سَلُونِي مَا شِئْتُمْ مِنْ دُونِ الْعَرْشِ واینجا که قید دون العرش واقعه است باوب

تقدیس اقدس که از اذهان حاضران مجلس بعید الافهام و نسبته قوله علیه الصلوه والسلام

أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا درین جا نکته ایست باید دریافت که علم مطلق فرموده است

وقوله عليه السلام ما صبّ الله في صدري الّا وقد صببته في صدر ابي بكر اينجا هم نكته
بايد دانست كه لفظ ما صب الله مطلق گفته است چه علماً و حكمةً پس بر شان
بعضي تابعان محمدي نكتهٔ خاص سرّي بايد يافت العلماء امّتي كانبياء
بني اسرائيل اللهم صل علي محمد واله وصحبه وتبعه وسلم وبارك
وعلي جميع الانبياء والمرسلين وملائكة المقربين فاعتبروا يا اولي
الابصار مناسب فطرت انساني اينست كه سخن طفل ملكي كافر را هم وقت درو
تحقيق حقايق بوجهي كه در حسن خلق خود فتوري نرود جوابي شافي بايد كرد
اگر معقول شود فهو المراد والا ما على الرسول الا البلغ بمقتضاي وقت
وحالت بكاري ضروري به پردازد وبشود وببرد وبتخيلات وقياسات
شيي خود را ضايع نگرداند اما ازين اداهاي اين فريق متفرقه چه عجب عجب اگر انها
بعجب نفسي جلي يا خفي به بعضي اهل علم وتقوي بنا بر ضرور عنادي از متابعت

صدر اوّل بعضی خلافیان هوائی را باتباع قیاس وکشوف خود بر خود مباح دانسته

بوسعت تاویلی از قرآن واحادیث همچنان واقع است فَأَمَّا الَّذِينَ

فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ طور اجتهاد بیش

کرده مفتون معقول تعقلی تخیلی خود گشته آیتی وروائی که موافق مدعاء خود

نیافتند باوّل یا منسوخ یا موضوع ظن برده یکطرفی مخصوص گرفته تعین مقتدائی

خود نامیدن ضروری دانسته از خوبیهای اطراف دیگر محرومی قبول کرده باشند

چنانچه بعضی محض بطرف جبریه وبعضی محض بطرف قدریه رفتند وبعضی ببغض

اهل بیت وبعضی ببغض خلفاً ناشئه بتقاضاء خبث نفسانی بفریب شیطانی باعتماد

طبعی بقیاسات ومنامات بقیل وقال از استدلال هوائی مبتلا کنند واین خسر[ا]ن

را سهل دانستند نعوذ بالله نظر نکردند قوله علیه وعلی آله وصحبه الصلوة والسلام

مَنْ أَحَبَّهُمْ فَبِحُبِّي أَحَبَّهُمْ وَمَنْ أَبْغَضَهُمْ فَبِبُغْضِي أَبْغَضَهُمْ وایضاً قوله علیه وعلی آله

وصحبه وتبعه الصلوة والسلام من اذی الی واصحابی فقد اذانی فقد

اذی الحق ومن اذی الحق فقد کفر و درمسئله جبر و قدر امام حسن بصری در خدمت حضرت امیرالمومنین

امام حسن رضی الله تعالی عنهما عریضه نوشت جوابی باین مضمون فرستادند

که قدری کافرست وجبری فاسق مذهب اعتدال درین هر دو طرق متابعت دین

محمدی علیه الصلوة والسلام است وهمچنین حضرت امام ابوحنیفه از حضرت امیرالمومنین

امام جعفر صادق سوالی واختیار وبی اختیار نمود فرمودند رضی الله تعالی عنهما

بین بین چنانچه نقل است لا جبر ولا تفویض ولکن امر بین ذلک پس ایشانان

باین حیثیات از روی اعتدال بران مذهب ناجیه اهل سنت یعنی انچه بر تحقیق تبع

صدر اول است مستقر ماندند واگر در بعضی جزبانه بعض علوم که بایشان اجمالا در

رسیده بودند بسبب بعضی ضروریات همان اجمالی را تفصیلی اجتهادیه لازمی داشتند

چه محذورست آری چه عجب اگر کسی از تعصب هوای عناد دیه همچنان احادیث

واقوال را موضوع بگویند وآنچنان آیات را باوّل خیالی خود سازد و قیاس نکنند

که اداب و روش استحقاق تقدم و تاخر این عزیزان بهتر دانند که در وقت آن سرور

عالم علیه الصلوة والسلام بوده‌اند خصوص بعضی کسان که مقرب‌تر و مقرر‌تر و اولی‌تر

از همه بودند و اوشان با این کسان که بسخنان سماعی یا جهادیه هوای از

مقررات آنوقت بهر کیف که او مقرر شده و متفق نشان آمده و اتفاق گذشت

بمذهب اختراعی بر تفرقه محصوصه طبیعی متفرق باطن شوند انتباهی ضرورست

که در مذاهب منکران شیخین و ختنین و اهل ملت ظاهرین از آنوقت بفراغ مذهب

تا اینوقت چه بلا فتنهاست که افزوده و می افزایند و همچنین در مذهب دیگر

از هر به و اعتزالیه و قدریه و جبریه الی غیر ذلک پس اگر مذهب ناجیه این نباشد

دیگر چه باشد که بدوستی آن سرور عالم دوستداران طرفین و بدانستن هر طرفی را

از آن طرفین کفر میدانند و باوجود آنکه بفضل شیخین قائل اند لیکن حب اهل بیت را

از شرائط سلامتی ایمان میدانند و می افزایند اولاد حضرت حسین را براولاد
حضرت شیخین و براولاد همه اصحاب کرام محبوب و معظم و افضل میدارند صلی الله
تعالی علی محمد علیهم اجمعین و به برکت این اعتقاد و این اخلاص اولیت که حضرت
حق تعالی براشان در مسله جبریه و قدریه بمیانه گزینی و در مسله امید لقاء حق سبحانه
و در مسله نفی قدم از غیر حق سبحانه و از امثال آن تحقیق شافی واگر وبس ازان
قباحتها که بتخصص گرفتن یکطرف و بانکار طرف دیگر پیش می آیند چنانچه اهل هر طرف
بر اهل هر طرف ثانی خود بیان کرده اند محفوظ و مصون مانند اکنون بالضرور
برائی وضوح حقیقة این مذهب عدل ناجیه متبع صدر اوّل حقیقت همین یک مسله
فاعل مختار بودن بالتقی اختیار از خود اختصارًا واضح سازیم برادراک اهل
فطرت سلیمه منصف الفطانه مشکل نخواهد ماند انشاالله تعالی باید دریافت که
صفت اختیار ما هم صفتی است از صفات ما بس نفی کردن هیچ صفت خود محض جهل باشد

وچون ذات ما بان امکانیست پس جمیع صفات ما بطریق اولی امکانی اند و یقین است

که هر موجود امکانی در هر آنی از آنات بهر حالی از حالات دایما عاجز و محتاج

نفسی ذاتی بنفس موجودیه خود است باختیار واجبی عز شانه پس واضح شد

که چون باختیار خود فاعل بهم مختاریم لیکن نفس اختیار ما که صفت افعالیه ارادتی

و قدرتی ماست از حیطه عجز فقری ذاتی که بنفسه ما باشد هرگز بهیچ وجهی من الوجوه

نمی برآید زیرا که هرچه مخلوق است بهر کیف در هر حالی علی الدوام مقدور قدرت

مطلق تم اقتداره پس با وجود این اختیار صحیحه ذاتی امکانی حکم نیابت اختیاری

بفقر نفسی خود در پیش اختیار و قدرت کامله واجبی سبحانه بر خود واجب دانیم

وآنکه بر استحقاق تکلیف امور مامور و بعد از تخلیق تفویض اختیار مکلف

میگویند و بعضی صفت این اختیار حق را تعالی کلی میدانند نه چنین است بلکه اثبات

تکلیف بدان سبب است که در افراد بالغهٔ انسان غیر مجنون بتقدیر ازلی منتظر وقوع

حصول آثار اثبات آن مواد که مظاهر ثابته صفات ثمانیه انسانی واقع اند

و وقوع اثر اثبات مادهٔ مظهر ثابت صفت اختیار هم بتعقل و تحفظ و تعقل حسنات

متنوعه از حسنات و سیئات فی ازمان مختلفه بتمیز عقلی بحسب نقص و کمال صحت

قوای محل و مکان ظهور و وقوع مظهریه آن ماده واقع است بخلاف غیر خود

که این اثبات مخصوصهٔ مذکوره را هر گز قابل نیستند اگرچه از مراتبه علمی و عقلی

هم نصیبی داشته باشند چراکه هیچ ذی علم را از مخلوقات بغیر از نصیب از مراتبه

یعنی از وجوه مطلق نفس عقل در مرادات و مرغوبات طبیعی خود از خلافیات

آن تمیز واقع نیست اگرچه در بعضی ذی علم این نصبه قلیل الظهور بل اقل الوقوع

باشد چنانچه نزد اهل بصیرت سلیمهٔ عقلا و عرفا مقرر است هر چند که بعضی

وقوع این حیثیت را جبلی گویند آری اینمعنی هم که اینچنین میگویند من حیث جبلی

آن هر یکی همچنین میداند و آنکه بالا از وجوه مطلق نفس عقل گفته شد یعنی از قابلیات

مندمجه ذاتیه عقل مطلق که وجهی مخصوصه از آن وجوه مظهر صفت الوهم واقعست

چنانچه وجوه دیگر مظهر صفت الفکر والخیال والفهم والحس المشترک وحوه

واقع اند ونفس عقل وجوداً مظهر بعضی قابلیات عجیبه مخفیه مندمجه ذاتیه بنفس

صفت نور ذاتی قدسی یعنی امر ذاتی یعنی امر وجودی مطلق که بنفس امری بنفسه

حیثیت وجودی موصوف الاسمی واقعیست وبنفس صفت علم ذاتی قدسی یعنی امر صفاتی

یعنی امری از امور تابع وجودی مطلق که بنفس امری بنفسه حیث وجودی

موصوف الصفتی واقعه است واقع پس ازینجاست که ظهور عقل در غیر انسان در بهیمه

حیوانات دیگر کالوهم واقعه است مصرع پس کنم خود زیرکانرا این سبق اسرت

مشتی نمونه خرواری بود وحقائق مفصله این مسئله در قسم ثانی خلاصة المعارف

در فصل ششم واضح تر گشته ونیز بیشتر در بیان معارف حقائق اشیا بر اهل بصیرت

جدیده واضح تر خواهد شد انشاالله سبحانه پس از تابعان محمدی علیه وعلی آله

۶۵

وصحبه وتبعه الصلوة والسلام عالي همتي چون بفطرت سليمه باستعداد

عالي نيک مي دريابد که به تزکيه نفسي وتصفيه قلبي وتجليه روحي که اهل وقوع

عجايبات چنانچه سهل تستري وغيره عليهم الرحمة خبر داده اند از وقت خلقت

روحاني آگاه شديم وبر مراتب فوقاني وتحتاني گرديم واگر صاحب الهام

وکشف از حالاة عالميان وصاحب قدرة ومراد بحسب خواهش امر کن فيکون

از قدرت خداوند سبحانه هيچ بعيد نيست اگرچه کرامةً باليقين هم باشد اما براي

نفس خود چه سود کرده باشيم پس هر آني که بغرور ماندگي طغيان نقصاني بدين

بيجان مقتضيات طبيعي جسماني ومرادات مستوجبات لطايف روحاني با طمينان

اماره بجميع کليه خود بسلامتي تمامي بتخيله خيالي بتخليص سري بذکر الله سبحانه

بوصف عبديت حقيقي بعلم حضوري کامله ذاتي بحضور حضور صرف همان امر خلاصه

که مظهر آن امر حقيقت انساني است بگذرد غنيمت هزار غنيمت است پس بدانند اگر قلب مومن

ازین امر خلاصه حقیقة انسانی که از جمیع امور حقایق مخلوقات دیگر من حیث اسرار

مذکوره صدر را افضل و اعظم است مراد باشد قلب مومن را خلعت اکمل اتم علی اکبر

توان دانست که هزاران هزار فضل بر تمامی عالمیان دارد خواه ارباب تاویل

بوجوه مؤوله حقیقة انسانی را عالم کبیر گویند خواه عالم صغیر و در هر فردی

که بعد از موصوفیت بدان همت مذکوره آنعلم حضوری خاص و آن حضور صرف

خاصه که باصالة بنصیب اهل مرتبه خاص الخواص و اخص الخواص است بظهور آید

بتقاضائی ظهور آن امر خاصه که مظهر آن غیر از حقیقة انسانی نیست خواهد بود و تبعاً

بهره مندی خواست اند کمالات ان هردو مرتبه مسطوره البته باشند داشته بر حسب

آنظهور همان امر خلاصه بر غیر خود افضلیت ذاتی دارد اگرچه آن غیر او نیز از فیها

عجیبه صفاتی ذاتی بر وی داشته باشند و انشاء الله تعالی بدریافت لقاء و سبحانی

بر رؤیت اخروی که اجر عظیم و موهبت اعظم است علی حسب استعداد هم که دراید

آخرت برحسب ظهور آثار ان امر خلاصه خلاصه خواهد بود افضلیت و ۹۶

مفضولیت هر یکی ظاهر خواهد شد و انکه بنا بر محذور وقوع جهت و مکان

از رویت اخروی انکار کنند گوییم که الحال هم حق تعالی بر نفس تقدیس و

محض اطلاق صفاتی ذاتی خود هست و لطیف مطلق هست و ما آن همه کیف

مقید و لظهور حضوری نور ایمان از غیب در دل مومن بعلم حضوری با ثبات

هستی سبحانی و معیت و اقربیت و احاطه او تعالی مبرا و منزه از تمامی متلزمات

کما و کیفی که از حیثیات جهتی و مکانی و اتصالی و اتحادی و غیرها باشند

یقین صحیح واقعه هست و برهان این علم حضوری نهیست و مقرر بنظر عرفانی ثابت است

که بعد تلقی نور ایمانی بعلم حضوری مستلزم اطمینان قلبی که محض موهبی است

هرگز یقین نمی باشد و حقیقه نجات مومن و وصول جنت او با وجود عدم اعمال

صالحه انیست که بر حقیقه انسانی این فرد انسانیان در آنوقت بظهور نور موهبی

ظهور آن امر خلاصه خاصه که مظهر خاص سرّ ربانیست واقعه شده است که این فرد

انسان مومن بالله گشته وچون حیثیت علمی مندمج الوجود بصفت النور مطلق

قدسی واقعه است پس هر مومن بنی آدم را بر قدر ظهور همان نور ایمانی موهبی

که ظهور آن بر قلب هر مومن انسان بتوسط همان امر خلاصه خاصه سرّی است

ایمان ویقین من حیث النقص والکمال علی حسب ظهور قابلیات استعدادیه

فی الواقع واقع باشد وامور خلاصه حقایق اصناف ملایکه ومومنین جنّ

وغیره اگر بقیات مخصوصه از روح محمدی اند علیه الصلوة والسلام چنانچه

درحدیث آمده لیکن اندماج مخصوصه

ضمی الوجودی بدان امر خاصه خلاصه حقیقت انسانی که یقین خاص از نور محمد است

معلوم میشود وبمناسبت اقبلیت واکملیت این یقینی خاص خود روح محمدی قابلیت

الظهور در صنف محمدی انسان آمده وروح محمدی علیه الصلوة والسلام آن یقین

اوّل اکمل ازان نور جامع خلقی اوّل است که در جمیع تعیّنات ان کالتعین صفة

الوجود هست در صفات دیگر پس چنانچه اثر امر اولیّت و اصلیّت و قیومیّت

و احاطه و غیرها معدوم الکیف از صفت الوجود بجمیع صفات واقعه است

همچنین اثر امر اولیّت و اصلیّت و قیومیّت و احاطه و غیرها از تعیّن اولی

بر تمامی تعیّنات آن نور جامعه خلقی اوّل اشهادی مجهول الکیف واقع است

بعد و قابلیات مخلوقات و صفاته و سلم

و بارک کذلک الفرض اگر همان ظهور نور موهبی سرّی ایمانی بحسب ظهور قابلیات

کامله انسانی غلبه کند که بحضور سرّ قلبی بغلبه ظهور بصیرت علمی غیبی بحکم حدیث واحد و گردد

شنود واقع هست پس اگر فردا که در جنت انشاالله تعالی همه قوای جسمانی ما یان وکریه

ظهور خاص نورانی خواهد شد حتی که چنانچه امروز جنیان من حیث لطافت خلقی

بادی و اتشی شان هر مومن را دیده نمیتوانند و انها می بینند همچنین معائنه بر عکس

خواهد بود و همه معامله علمی عنیبی باطنی و ظاهری مایان علی حسب استعداد تاکمال

درکمال خواهد یافت اگر صفت آن قابلیت قلبی که بدان حضور بی کیف کامل واقع

باشد خلاصه چشم راکه مظهر بصری است چنانچه مظهر علمی خلاصه قلب نصیبا واقع کرده

ازاقتدار قدرة کامله واجبی چه عجب ای برادر اینجا بقبول رؤیت اخروی توقف

آن بی نصیبی را باشد که محالات عقلی را محالات قدرة کامله سبحانی داشته استبعادا

آن مینماید واین ازنقص استعداد عقلاست اگر کاملی اهل عقل کامل محالات تعقلی را

برحضرت خالق العقل تام القدرة عزشانه محال نداند معقول عقل کامل باشد

زیراکه خالق همچو انوار عقلی همان قادر کامل اتم می شاید آری تعقل عقلی دیگراست

ومعقول عقل دیگر شتان ما بینهما والله عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ دلیل قاطع است

ای برادر با وجود این وضوح اوضح این اسرار غامضه انکار رؤیة وا فضلست

بکملان انسانی مرهمان کسی باند که از رؤیة حق تعالی محروم ازلی واز ظهور آن امر

خلاصه حقیقهٔ انسانی خاصه سر ربانی معدوم الا استعداد ازلی باشد و تقاضا

ان استعداد نا قابل و بنا بر ظهور معنی ان حدیث قدسی در آخرت این

نا بوسی مستوجب ظهور بی نصیبی بمحض محرومی و محض یاس از ان اجر عظیم ایمانی

فی الآخرة من حیث این عقیدهٔ فاسده نقصان عظیم ایمانی بسبب تمکن ان

تعجب از اقتدار قدرة واجب الکمال نامه در وقوع رؤیهٔ مطلق بی کم

و کیف که اهم جمیع مهام و مطالب و مقاصد لقاء محبوب حقیقی است عز شانه

در خاطرش متمکن شده باشد کما ورد انا عند ظن عبدی بی نعوذ

بالله من شرور انفسنا غزل منش بچنین ریش دارست در مهجوری آن دلبر

چو حبل ممسد فی جیدها حبل الورید آمد بجز دیدار آن دلبر گل خندان جنتها

چو گلخن آن بهشتی چون صدائی تو بدید آمد چون عالم بر فضایل بجز ازروی آن

یار است کلامش از فضل بر هزل چون هزل آن ولید آمد کمان جنبش و فرخ می گند

نوامید رویت را ⁂ که در ایمان او حب لقایش ناپدید آمد ⁂ ظهور التفعل

محبوبش هم از وی برعیان تابد ⁂ که نظر از حب ذاتی ثابت از بشر

وحید آمد ⁂ نگوید از هوا و زنکته عاشق را بدین صوفی ⁂ سوی الله والله پس گشت

هر قطش چون باز عید آمد ⁂ ضیغمی از بنی آدم زمدح ال و صحب او ⁂ چه گوید تا بغض هم همچو بعض افضل بشنید آمد

و روشن هست که در حدیث آمده که شیطان بصورة انبیا و ملایکه نمیتواند گشت

و بنام ایشان خود را نمیتواند گویانید پس آن واقعه عظیمه و دلیل صحیحه است که شبیه

بخواب دیدم در بیداری امر عطای آن خواب را دریافتم و این سخن ضروری از آن

واقعه گفته میشود که آن سرور عالم اعلم و اکمل عالمیان علیه و علی آله الصلوة

و السلام بدان حال از آن معنی مخصوصه از وجه خاص جامعه لفظ الم مقطعه ذاتیه

سوای آن حالت الجمله جلی که بوجه کمال اخص خاصه بعضی افراد عالم امر است آغاز

سر حقیقه کامله مخفی از آن حالت باظهار سر حقیقة الجمله مخفی این حالت کامله حقی که بوجه

کمال

کمال خاص الخواص و اخص الخواص ورذکر الله بعد از حصول التوجه مخصوصه

دیگر ظلی آن حالت که از ظهور ظلی این حالت اعلی تر است از لغطیت الحروف

کلماتی آن معنطغات خاصه بعض افراد عالم خلق است توجه فیض اعظم خود را

که بقلب حضرت جبرائیل علیهم الصلوة والتسلیمات ساخته اند بوجه خفی جنبان نموده اند

که این فقیر را باطلاع آن بافضل عرفان مشرف و مفضل ساخته بنصیب ازلی در

دل این فقیر بجامعیت آن هردو حالت عظیمه حالتی اعظم غریبه بظهور آوردند

چنانچه در بیداری در خود یافتم و وقوع و ظهور نصب این مرتبه مخصوصه اعظم

در ملایکه ملاء اعلی او را از ان فضل افضل مخفی حقیقت حیثیت هم خلقی است استعداد او

بر حقیقت حیثیت خلقی آن مقربین خلاصه ملاء اعلی با وجود آن شرفها که بروی دارند

و استعداد ایشان بوصف غالبست آن قبول لفظی خود قابلیت ظهور اثر کمال خلاصه

حقیقت خلقی حیثیت آبی و بادی و آتشی که در اداء و افر ظهورات حقایق بشدت

الظهور العجائبات متنوعه کمالات قابلیاة تعین صفت الوجودی کامل مطلق

واجبی آمده عزشانها و هم بدان مناسبت علیه مخصوصه خاصه مرسل با نبیا

عظام گشته وظاهرا بناء علیه قابل رویته هم آمده که در حدیث نبوی محض

بنام او در تمام ملائکه واقع شده که فرموده است یکد و مرتبه از رویت

بهشتی حق سبحانه جبرئیل را نصیب باشد علیه علیهم الصلوة والتسلیمات ای برادر

هر کسی را باید که ازان افضلیه عظمی بر نفس خود و بر نفس همه اولیاء است که آن

برد زیرا که در نظر این فقیر زمانی که بر قلب عزیزی مستعد بسعادة ازلی عظمی تجلی معیت

هر دو اصل انخالت و اینخالت عظمی یعنی آن خاصه ملکی و این خاصه انسانی که باعث

تخلیق روح انسانی را اولاً در عالم تکمیل آنخالت باشد آنخالتی غریبه اعظم الم مظهر بت

حقیقت خشوع و خضوع و تضرع و خوف و انکسار نفسی و محبت و شوق و اخلاص

خالص و افتقار ذاتی که حقائق عبادت اند پیدا آید آنزمان عزیزنا در العصر قابل

الا قبل

الا قبل زمانه بحسب ظهور این حقیقت عظمی که اتم و افضل تامی مراتب جمیع عباد

عالم امر و عالم خلق هست هر مرتبه که مستوجب الرحمة والفضل والقرب حق باشند

سبحانه بسبب ظهور این حقیت عظیمه مندمجه همان امر خلاصه مصدوره مذکوره

که خاصه حقیقه انسانیت من حیث افضلیت این اهلیت کبری که اگر دل مومن

را بحسب این اهلیت عالم کبیر گویند صادق آید که بناء علیه هر مومن آن

قابل ظهور رؤیه اخروی علی حسب استعداد و داخل اهل قبول جلی یا خفی

ببعض مرتبه از مراتب اهل خلافه آمده هست افضل بر غیر اهل آن اهلیت خواهد بود

بدانند که غیر مطلق مومنین هر فردی از مخلوقات بقابلیت قبول آن اهلیت

کبری مطلق معدوم الاستعداد هست أُولَٰئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ

یعنی نه که انسانند کالانعام هالکت او بهانی الحقیقه دابه اضل از دواب اند که بحسب

گوش و چشم و قلب کالانعام اند و دلیل اضل آنکه انعام در مستوجبات خیر جود بحسب نوع

جزوی سمعیت و بصارت و فقاهت دارند و او نها بقدر رهم لی نصیب اند

معاذ الله جف القلم بما هو کائن و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله

و گفت یاران متوسلان و فرزندان مخلصان مرا باید که تا زمانیکه شخصی را در علم

بالله برهان صحیحه و اجتهاد صریحه مقرره متقدمین سلف شکر الله تعالی سعیهم

افضل العلم ازین علم که نصیب این فقیر درین زمانه شده است ولی هیچ تخالف

موافق بتوفیق صحیحه صریحه بعقائد قطعیه ایمانیه اسلامیه در معرفت صفات

ذات باریتعالی و در عرفان حقایق اشیا واقعه است نمایند زنهار زنهار

بعرفا این ابناء زمانه هرچند بتعذیقات ادفه مالوله توجی خیالی بصفاء لطیفه

مثالیه خیالیه که موصل لطفه مخصوصه قلبیه رو آمواحید ظلالیه کمالات مرتبه خاصه

از ولایت مطلق است بمتخیلات عجیبه مقتضی الشروح اهل طبیعت زیرکانه

با انتساب علم لدنی در علم توحید سبحانه در مسئله وحدت وجود بوجهی نغزیی

فی فضل العلم

۹۹۶۰

بر وجود مطلق اطلاق مینمایند و منتهای عرفان اینها فی الحقیقه اینست

که وجود مطلق من حیث الخارج بلی موجودیه بقیدی موجونیت فلاجرم

بسبب
بمرتبه متعین خود را لنفس ذات بحت گفته مبرا از جمیع تعینات نامیده

حقیقت
صفات از نفس تقدیس مطلق جرات نمایند و هرچه در خاطر آید بگویند و

شیخی
این غلطی هست پس ازین مرقوم شده است و با بعضی آن اهل عرفان که بی تحاشی

نه
عالم را اظلال اسماء و صفات واجبی میخوانند متوسل نشوند بلکه دیگر اهل

استخاره
از اولاد و از مخلصان خالص الصدق ما یابند زمانیکه این فقیر را اینها بند با

صادقانه مصافحه توسل بیاری یاران ما فزون و مجاز متوسل هرچند که

بوسایط کثیره باشد بکنند و اگر کسی از یاران اهل ارشاد این کمالات که

مقتبس العلم از مشکوة انوار کمالات مرتبهٔ خاص الخواص از ولایت مطلق اند

ست
و مقتبس الحضور را از مشکواة انوار کمالات مرتبهٔ اخص الخواص که نسبت صادقین ا

واقع اندبیابند و عزیزی دیگر هم علم افضل ازین علم و با اهل همین علم باشد

نیابند راسخ العطوف بعقائد اجمالی معتزه ایمانیه اهل اسلام بیقین درست

درخلا و ملا و عبادات و عادات عامل بعزیمت بوده و از معارف و مواجید

خیالی بلکه قلبی هم که در اهل ظل مرتبه خاصه از ولایت مطلق می باشد

اغماض عین نموده و سمت خالص بدان نیت بسته که اگر مارا خبری از علم و عرفان

اصلیه محمدی علیه و علی آله الصلوة والسلام اتباعاً بفضل الله سبحانه میسر شود

هو المراد والا خلاف آن باشد بهر قطعه تیمم چون نجاست پاک فرض اندر تعطیلی

که از قهر آب باشد این عمل بر نفس خود رحم است فرد بس ایمان مقلد به بدان احمال

تقلید ۞ ز تحقیق خیالی چون تحقق از سر وهم است ۞ پس بذکر باطنی بوقوف قلبی نکو شمار

و خالص باطنی انجیب بوده از توسل این فقیر برند زیرا که آن سرور عالم و

وسیلة الامم صلی الله علیه وسلم اهل مصافحه این فقیر را بمصافحه خود نسبت کرده

قبول فرموده است و حضرت حق سبحانه و تعالی در طریقهٔ نقشبندیه که اقرب
طرق است چنانچه حضرت نقشبند قدس سرّه فرموده و جدت طریقة اقرب
طرق الی الله سبحانه و نیز بزرگان این خانواده گفته اند نهایت دیگران در
بدایت ماست و نیز گفته اند ما فضلناهم نهایت را در بدایت
درج میکنیم در راه ما مشقت کم فتوح بسیار و نیز حضرت غوث الثقلین شیخ
عبد القادر جیلانی باین فقیر مطلق فرموده است که قرب خدارا سبحانه همچو
این طریقهٔ دیگر نیست و برهان این مذکور بر اهل فطرت سلیمه من حیث حصول
جمعیت
اعمال عزیمت بلی تکلیف و تصدیع باطنی بدان در ابتداء سلوک و حصول
بود
بالتذاذ ذکر و مراقبهٔ قلبی در خلا و ملا و هم و حیث نتائج دیگر نیست واضح خواهد
این طریقه مخصوصه افضلیه موهبیه این فقیر را از مسلوک جذبه و نتائج محض
فضل خود بانابت و اجابت و نتائج مقرون نموده بنور توسط ظهور خاص نور

محمدی علیه الصلوة والسلام بخصایص غرایب ظاهر ساخته است بوجهی که منسوب حب
ظهور فضل افضل بتقاضای ظهور علم وحضور بالله سبحانه که خاصه اهل کمالات مرتبه
اخص الخواص از ولایة مطلق است واقعه آمده و نیز بحضور حرف اقدس که خاصه
اهل کمالات مرتبهٔ اخص الخواص بشد الصادین است مقتضی خاص بود که ظهور
ان قدمین مبارک معظم مکرم بر فرق این فقیر نامود و نیم سال و دیگر علامات
ظهورات عجایبات فضلی قبل ازین برین مسکین واقعه شدند و کیفیت بعضی
خصایص این طریق انابت و این عرفان اجابت مخصوصه غیر مکرره زمانه بنابر
خواست بعضی یاران حاضر وقت تحریر یافته وفقهم الله تعالی بمرضیات و محبت
ذاته واکرمهم الله سبحانه بکمال الآیة کمال الشریعت والطریقت والحقیقة
علیه وعلی اله وصحبه وتبعه الصلوة والتسلیمات والبرکات التامات الزاکیات بیے
اجمالا وانمود شود چنانچه اول بتعلیم ذکر باطنی بعد از با ذکر قلبی باستحضار حضور

بسم الله

بسم الله بوجهی که سوائی نظر تلفظی من حیث وجه تسمیه اسمی این تعین اسمی را غیر
مسمی ندانند بوسع امکان خود وهمت خالص صادقه تعمل بعزیمت در جمیع عادات
وعبادات بصوم وآنمرتبه بترک هوائی مطلق از طعام ومنام وتلبیس وتکلم بطور مسکینانه
غریبانه اهل احرام کعبه معظمه بنماز دایمی که بجمیع حالات بی حرکت مباحه ضروریه منع
اختیار تحرک زیادتی بر نفس خود کرده وفضولی دانسته چنانچه گفته شد مثنوی
همین یک لقمکی بی کینه بهتر ؛ همین یک خرقکی دیرینه بهتر ؛ رضا را پاکی دل از هوا
لقارا صافی آئینه بهتر ؛ جامکی روز وشب برور وشبم ؛ فوقکی حزن برای دلم
نی ضرور این برین بحسب ضرور ؛ هرچه باشد بامر رب شکور ؛ از کفر جلی وخفی
که بیتر واستتار ذکر الله از غفلات حضوری سری وقلبی وحضوری احتراز باید
نمود که گفته اند علیه الرحمة بیت کسی کو غافل از حق یکزمان است ؛ در آندم کافر است
کرچه نهانست ؛ وهر آنی را آن آخر وقت خود شمرده از ترک خفی ذکر وتعلیم

بلکه ذکر و علم غیر تمثیل شرک جلی اکراه کرده با تحضار همگی همت بجمیع خواطر بجمیع خواطر بجمیع تمامی قابلیت عین و علم باطنی بمحبوب حقیقی عز شانه بمحبت ذاتی درست بود بمداومت و ملازمت بذکر الله بجمیع جمیع لطائفه خود بکوشند چنانکه گفته شود تذکره غیر خواهش مطلق تذکر حب حق شرک است الحق و در لزوم استدوام مقرر بزرگان است علیهم الرحمة که گفته اند شاید تقاضاء ظهور تمامی اوقات حاصله اگر بغفلت بگذرد پس باجتناب از مقتضیات غفلت انتباهی تمام نصیب عین داشته دایم الاوقات بخشوع و خضوع باطنی که حقیقت عبادت بخلافت ظهورات هوائیه طبیعی نفسانیت حتی الامکان حاضر وقت بوده بیاد داشت بکاسبه انسانی قلبی بار و حیه باسم ذات که اسم الله حقیقی است در عین یاد کرد خیالی تبعی اثبات نفی ضرب کلمه لا اله الا الله بیکبار بوجهی که در اتمام کلمه طیبه محض اسم الله بنظر صادقه تامیه بعلم یقینی مبرا از گمان غیر مسمی دانسته از حقیقت جوهر قلبی ظاهر سازد یا از

اندرون

اندرون دل اندرونی کلمهٔ اسم الله را بگوید و بکلیهٔ خود بجامعیت لطافت
ستهٔ انسانی چه روحی و چه جسمی بحضور سرّ قلبی یا بحضور محض لطیفهٔ قلبی حاضر وقت مانند
و بانصراف همت کامله ساعی صادق وجه باشند دوام این سلوک باشند و هر کرا
درین سلوک این است طریقه که غیر مکرر من حیث این وجه خاص خلاصه طریق اذکار
در جمیع اهل سلوک طریقت هست چنانکه بیشتر مفصلاً ظاهر کرده خواهد شد انشاالله تعالی
چون علم شهود بپیش آید تا بکمال مراتب کمال مرتبه خاصه از ولایه مطلق چه
مراتب مقتضی الظهور کلمهٔ سبحانی ما اعظم شانی و امثال آن وجه مراتب مقتضی الظهور
معارف عالیهٔ دیگر برحسب ظهورات مقتضیات استعداد خویش خواهد رسید
حتی که اگر همت صادقه باستحضار حضور دائمی سرّ قلبی استغراق کامل بجمعیت کلیهٔ خود
بنفی مراداته قلیله و کثیره روحی و جسمی علی الدوام یابد مظهر قدرة و ارادت الحکیم
کن فیکون و مظهر این معارف که همه عالم را از خود یابد بحسب معانی این حدیث قدسی

لو يعرف الإنسان هذا المرتبة عندي فقال الإنسان في كل يوم لمن اليوم الّا لي

درهمين مرتبهٔ خاصه ولايه ميشود انشاالله تعالى تاخيرا او تعجيلا وبعد ازان اهل فطرت

عاليه را بايد كه بوجه اين تعليم عرفان موصل الحق بالاجابت عن النجدب بحسب آن

تمثيلي مثلي مثلي ومثالي كه از ملقبات مخصوصه اين فقير در تحقيق مثالي ووقوع خالقيت

وقيوميت واقربيت ومعيت واحاطه اوست تعالى بوجه لي كيفي صرف چنانچه بتشبير

درفصل ثالث درمعرفه حقائق اشيا واضح خواهد شد انشاالله وبحقيقه حقه ذاتي

وصفاتي خود ظهور مراتب وجودي اقدس مطلق وجودي بتفاوت مظهريه ظهور مراتب

مقيده نما مصدريه الظهور وجودي وتوابع وجودي امكاني روحاني وجسماني خود

باستحضار حضور علم وعين سري خود كه عين وعلم در نور سر سري غير يكديگر نيستند

يعني كه بدان مرتبه اصل الاصول انكشاف محض است بلا وقوع بمنزل حيثيتي قط هر چند بحسب تخالف

مظاهر مختلف الظهور نمايند مگر كه اين حكم امتيازي من حيث ظهور آن حضور مذكور شده

وضعفاً بحصول حضوري مراد باشد بعرفان حقیقة حالي خود بنظر فناي نفسي خود تخلیص
سرّي بجمیع کلیه پس بخلوص سرّي بنظر وجه بلا وجه بوجهی که نفس توجه بحق سبحانه مفقود باشد
باصلیّة ماهیّت امر خلاصه حقیقة انسانی ازلي سري بعلم العلم خود بقصد آنعرفان کُنه
علمی مطلق از علم خود پس از علم نفس خود مطلق بظهور سرّ سبحانی از وجود مطلق حقیقی
صفاتي ذاتي اقدس حضرت حق سبحانه وجود وقیام خود حالا دانسته همیشه بدین
خلوة در انجمن باطنی حتی که از انجمن ظهور آنه آنمراتب نفس ذات خود که مقتضی الظهور
معانی و معارف باشد که این خلوة حقیقة آن خلوت در انجمن ظاهري است در خلا و ملا
باستیعات تمامی اوقات بهمگی همت کامله صادقه بکوشد که حاضر وقت باشد و کمال
آنمرتبه آنست که در آنوقت مظهر سرّي اسم الله بوجه تحت نفس مطلق مسمی سبحانه باشد
و باید که برادران بتخیلات و قیاسات خود بغور رسی فهم این کلمه متوهم و مصدع
وقت خود نگردند زیرا که در آنوقت وصول ظهور خاص سرّي حق سبحانه بدان

ظهور حضور سرّی از مراتب اخص الخواص بشر الصادین از حضرت حق سبحانه و تعالی

کلمهٔ إِنِّي أَنَا اللّٰهُ نیز آن مثل انا الحق و سبحانی و أَنَا الرَّبُّ و امثال آن بر مظهریت

مراتب حقیقهٔ انسانی بدین فرد نادر الاعصار بتوسط همان امر خلاصه حقیقهٔ انسانی ظاهر را

بطونی خواهد شد که این فرد خاصه خلاصه خلائق زمانه خود تکلام حق را محض کلام حق

محض کلام او تعالی از مظهریت همان امر خلاصه خاصه سرّی اصل حقیقهٔ خویش خواهد یافت

تکلام خود و بهیچ وجهی من الوجوه ظهور آن کلمه را غیر از وجه مظهریت بنفس خود

منتسب نخواهد دانست و در هر مرتبه او را استغنای خفی سرّی نفسی ذاتی کامله سرّی کمال

انسانی خفی سرّی نفس ذاتی کامله سرّی کمال انسانی از هوای جلی و خفی خارق امر کنفکون

هم بی تکلف و بی تامل تخلیص خالص باطنی بخلوص حقیقی سرّی خواهد بود و نیز در هر وقت

حقیقهٔ وجودی تعین متعینه اطلاق انا هر مخلوقی را مثل حقیقهٔ قابلیت وجودی تعین متعینه

اطلاق انا وجود خود بمعنی ظهور خاص خالص بهر مرتبه از مراتب جلی و خفی تمامی مراتب

جلی وخفی تمامی مراتب امکانیه حیثیات خلا و ملا از جمله عالمیان از ظهورات قابلیت

ضمنی الوجودی سری تعین انا وجودی مطلق وخوبی قدسی که مستوجب الظهور

بمقتضیات مظاهری خود بظهورات انها وی تعین انا امکانی مقید اعتباری مصدریه

وجودی اصل هستی خلایق که محض بود نهان مصدریه از شهود بود مطلق ظاهر شهادیه

درین عالم شهادة اند خواهد دانست چنانچه گفته شده نحن وانا تقلب نگردد

زسر خودی سری بود بهر دو سر از سر واحدی و همچنین حقیقت مراتب توابع

وجودی هر موجود امکانی را از ظهور شهادی توابع وجودی مطلق قدسیه امور موجودیه

اعتباریه باعتبارات نفس امری مصدریه من حیث مظهر هر مرتبه غیر منجری این هر مز موجوده

شهادیه امکانیه خواهد یافت دیگر مرتبه از حضور خاصه اهل مرتبه اخص الخواص بلند

الصادین این فرد خاص الخواص زمانه را اعلی تر ازان مرتبه انبیا که دران حدیث مذکور است

بعبدیت واخلاص خاص اخص خواهد بود واین حقیقه از معنی این هر دو رباعی توان دریافت

که گفته شد ﴿ انسان چو رسد بعلم عرفان ولي ❊ کو يد لمن الملك و لي الآلي
دانه ديد از حقيقت خويش درخت ❊ انيست بيان آن حديث قدسي ❊ کامل المکمل شده
از همه نقص ولي ❊ چون رفت ز عرفان بعلم اصلي ❊ اسرار حديث لمن الملك اليوم ❊ ببيند
لله اگر چه ديد الآلي ❊ ازينجا بي توان بردن بکمال هدائيت معني حديثه وليکن بسعني قلب
عبدي المومن و اين آيات توالي بتکميل ايماني يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ جل و علي
دِينِي إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ وَاللَّه
و بکمال صديقي وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَأَشَدَّ
تَثْبِيتًا وَإِذًا لَآتَيْنَاهُمْ مِنْ لَدُنَّا أَجْرًا عَظِيمًا وَلَهَدَيْنَاهُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا
وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ
وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا ذَٰلِكَ
الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ عَلِيمًا نکته از سر غامضه در ياب که هر چند بار که

۷۷

بتجدید وازدیاد و خلوص و اظهار برهانی برایمان دین وصدق درکلام مجید
اشاره واقعه شده است همان قدر مراتب مخصوصه کامله که جامعه بکمالات متنوعه
عالیه اند در تکمیل ایمان واخلاص وصدق واقع اند پس شکر العطیه اظهار الشکر بحکم
اما بنعمة ربك فحدث بنابر در خواست مکرر بعضی یاران خصوص
اخوص معنوی توفیق اثار مبر متصدر اکرمه الله تعالی بکمال الایمان تخلوص الدین باخلاص
الصدیقین باتباع المحمدی علیه وعلی آله الصلوة والسلام نوشته میشود که بدین وجه احسن
مذکوره این طریقه عرفانی فضلیه این فقیر را حضرت حق سبحانه و تعالی طریقه اجابت
افضل العرفان الهام نموده است چنانچه وجه سلوک باطنی مذکوره الصدر مخصوصه
این فقیر را که فی الحقیقه انابت واقعه است احسن طریق فی طریقه اقرب الطریق الهام
ساخته پس این طریقه اسما وصفة مسمی موصوف باشد بدین عبارت طریقه تابعه صادقه
صادقه جامعه علی علیه صدیقه افضلیه احسن طریق افضل العرفان طریقه اجابت الانابت.

متبع المحمدي من سلوک الجذبة في طريق النقشبندية وخفيه معني اين عبارة

ملهم از حقايق معاني اين نسخه بر اهل فطرت سليمه نيک واضح است والله ولي التوفيق

ومنه الرشاد وعلي صراط السداد ومنه المغفرة من الخطايا والاجابت بالرضايا

بحرمة حبيبه شفيع المذنبين ووسيلة المتحيرين خير البرايا محمد وآله واصحابه واتباعه واحبابه

اجمعين عليه وعليهم الصلوة والتسليمات والبركات اتمها وفضله سبحانه وكفت هر چه

حق است بنصيب هيچ فردي لي وقوع اختيار قليله يا کثيره هرگز واقع نيست زيرا که

سر همه مراتب وصول بالله سبحانه که نقش ايمان مطلق است محض موهبي است وموهب

لي اجابت واقعه لي بس نفس توفيق سلوک جلي يا خفي بمراتب بذلي يا روحي مظهر

اخفا مراجابت را است ومظهر خفي مراتابت را ومقتضي بوقوع وظهور جذبه است من حيث الجلا

والخفا ومظهر جلي مر جذبه را است ونفس جذبه مظهر خفي مراجابت را است ومقتضي الوصول

بمحبوب ومقصود وجولي وامکاني بتجليات ظلالي است بعضي افراد بتجليات اصلي هم در

مرآت

مرات مرتبهٔ از مراتب بلطائف سبعهٔ انسانی بر مقتضای هر حالت موقوف لیکن

جذبه مستوجب الظهور بظهور جلی اجابت نیست اگرچه رحمانی باشد والا مقتضی الوقوع

بنفس اجابت اصلا نیست ونفس انابت مقتضی الظهور اجابت است بظهور جلی یا خفی

چنانچه نفس سلوک مقتضی الظهور جذبه واقعه است بظهور جلی یا خفی نفس اجابت

مقتضی الوصول من حیث الجلا او خفا مبرا از توسط تجلیات چه تجلی ظلی وچه اصلیه

از تجلیات متنوعه حتی التجلی ذاتی بنفس حضور نفس امری واقعه است بمراتب نفس

سری آن امر خلاصه حقیقهٔ انسانی که مظهر خاص سر ربانیت تعالی اگر علما وجهلا

عرفانا او نکارةً واقع گردد ولیکن هر فردی از طلبه صادقه که درین احسن طریق

داخل است شده بعد ذکر بوجه این طریق بیاد داشت مخصوصه از یادکرد کلمه طیبه بوجه

خاص مبرا از جمیع اطوار سلوکات که محض طریق وجه انابت خالص موصلة الاجابت است

علما باشند یا جهلا بتعلیم عرفانی مذکوره مصدوره که مخصوصه این طریقه تابعه فضیلت

صادقیه واقعه است از شخص متوسل و ماذون منشرف و منفصل شود بظهور عرفانی بعلم لدنی اصلی حقیقی حقه و وقوع حضور و وقوع حضور شهودی و شهود حضوری نفسی بحسب خالقیه و قومیه و معیت و اقربیت و احاطه کماهی بیکیف صرف اقدس صفاتی ذاتی و ذاتی ولزوم صفاتی سبحانه ظاهر محض مبرا مطلق از نفس حجاب بحسب قوه استعداد خود البته اهل علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین صادقه بظهور و وقوع شهودی بدیهی حقه نفس وجود مطلق تحقیقه شهود نفس وجودی و توابع وجودی مقدس بس بهمه شهود مراتب وجوبی الظهور بهذه المرتبة الشهادیه العرفانی فی الحال محقق صادق خواهد گشت من حیث ظهور شدت او ضعفا قلة او کثرة بحسب شدة وضعف قوة قبول قابلیه باطنی خویش زیرا که فی الحال از نفس علم عرفان اهل کمال مرتبهٔ خاص الخواص ولایت بهره مند حقیقی خواهد شد مگر که تفاوت اینچنین نقص و کمال از کمال کامل واقعی واقعه بود چنانچه در نفس مطالعه

بسم الله

بسم الله یافت عزیزی می بتقیید نظر بجا عالم معنوی اند بود دیگر بکثرت استعمال

بی تقیید نظر بجا عالم باشد حرفی بس است وگفت اگرچه سخن سلوک بر انواع

متنوع کثرت یافته است اما سوائی اطوار اذکار و اشغال طرق دیگر در طور ذکر

وشغل طریق علیه نقشبندیه نیز اکثر اختیار اعمال ایشان بمتابعت صدر اول بحسب

عزیمت است وقوف قلبی و زبانی و عددی و یادکرد و یاد داشت و بازگشت

و هوش در دم و نظر بر قدم و سفر در وطن و خلوة در انجمن و غیرها گفته اند

اما اسرار دقایق بعضی کلماة که ضروری اند چنانسبت اول ضروری و وقوف قلبی

که اهم مهام است و آن بر دو مرتبه است یکی وقوف سالک بر قلب بحفظ ذکر و در مرتبه

وقوف بقلب القلوب عز شانه بر سالک ظاهر نیست بلک اندباجی ضمنی است مخفی

باشد خواه باره جلی هم و این مرتبه ذکر بیاد کرد است یعنی یاد بتکرار اسمی بحسب لفظیه

اسمی لسانی باشد خواه قلبی و این ذکر من حیث جلا بظهور نور الاسم لفظی است:

بمظهر اسمیت اسم اگرچه از قالب بطونی باشد که اندرون این قالب است و من حیث
الخفا اسمی است بمظهریه مسمی عمنواله اما این یاد اسمی را نیز برهان انقیاد قلبی بمظهریت
ادای ادب امر و نهی شرط است و حرارت قلبی بظهور اطوار شوق و ولوله درین مرتبه
بیشتر می باشد و غلبه آن بتاثیر نفسی بظهور تقاضای عنصر ناری از عمل رکن بادی از مقتضیات
عناصر اربعه قوای جوارح جسدی باشد و دوم مرتبه از وقوف قلبی وقوف قلب بر سالک
بحفظ ذکر است بر مذکوره و درین مرتبه وقوف قلب بر مقلب القلوب است و ضمنی
و اندماجی نیست بلکه ظاهر است و جلی اگرچه پاره مخفی هم باشد واین مرتبه ذکر مسمی بیاد داشت نسبت
یعنی یاد ذلی تکرار اسمی واین ذکر من حیث الجلا اسمیت بظهور نور ظهور الاسم بمظهریه
نور مسمیت مسمی بتمام کماله و هرچند این یادداشت بیقین حضور مسمی غالب شود تمام برهانه ظهور کمالیت
سالک بیشتر است و درین حالة خواه سالک که ذاکر یادداشت است در سلوک یادکرد بتکرار مجرد
لفظ اسم ذاتی باشد خواه بتکرار نفی و اثبات خواه بی هر دو و نیز خواه بحبس دم باشد

خواه بی حبس دم باشد امّا اهل این مرتبه را نسبت یادداشت بر نسبت یادکرد مقدّم مست

بر عکس حال اهل مرتبه اوّل و یادکرد را گنجایش در قلب سالک تا زمانیست که نسبت

ظهور شهودی مسمّی بمظهریّه یادداشت غالب نیامده است و کمال اکمل حالت یادداشت

تا وقت ظهور قابلیّت مظهریّه نورانی بکلام سبحانی ما اعظم شانی است برسر نقطهٔ

قابلیّت متعدده وجود سالک و آن قابلیّت مظهریت نورانی سرّ وجود وجوهیه

سبحانیت و این ظهور او سبحانه عزّ شانه بظهور موصوفیت صفت سبحانی باسم

الرحمن است هو الله السبحان الرحمن و بدین ظهور خود بر خود تجلّی فرموده جلّ سلطانه

اگرچه این نیز عرفانیست بنا بر توسط مرات مظهریّه سرّ عارف و این کلمه بدین سرّ

عارف و این کلمه بدین سرّ باین فقیر زمانی که در اوایل باین حالت بدینوقت

مشرف ساخته بودند حضرت شیخ شبلی قدس سرّه که خود بر خود تجلّی فرموده و در بدینوقت

کلام سبحانی وغیر آن خواه از زبان و دل صاحب حال ظاهر شود و خواه نشود لیکن

در هر دو حالت محض مسلوب الشعور خواهد بود و اگر اندک شعور هم باشد هر چند

بیکر وقت باشد اینوقت از آنوقت کمال اکمل اندک پایین و در آنوقت تایید

ظهور او تعالی جل جلاله بظهور موصوفیت صفت حقانی بصفت الرحیم است هو الله الحق

الرحیم و قول انا الحق و غیر آن درینوقت از زبان و دل صاحب حال ظاهر نشود یا نشود

و در آنحالت آنوقت این کلمه بدین تحقیق باین فقیر حقیر حضرت شیخ سلطان العارفین

بایزید بسطامی فرمود قدس سره که باندک وقوع شعور بدان حال گفت که این اندک

ازان فروتر است و بدین ظهور حضرت حق تعالی تجلی بر سالک نمود و کمال اینحال

بر حسین منصور در عین نفس قتل بوده قدس سره و در کمال این حال روح حسین مذکور

حکم بدان بایزید بسطامی داشت و بدان حسین مذکور حکم جبل حضرت موسوی داشت

علیه السلام **نکته** غامضه از حالت آن وقت موسوی دریاب که در آیة کریمه قرآنی

بدار دنیا رؤیة نظری حسی محال فرمود و لقای حقیقی سری بر آنحال نمود کما قال سبحانه

علام الاسرار اعوذ بالله من الشيطان الرجيم وَلَمَّا جَآءَ مُوسَىٰ لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ

رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَن تَرَانِي وَلَٰكِنِ انظُرْ إِلَى الْجَبَلِ

فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ

دَكًّا وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ همچنین هرگاه بایزید بسطامی

بافاقت آمد و في الحال برسوال سائل کلمه توبه و تجدید ایمان برزبانش ظاهر شد

من حیث حقیقة آن توبه و تجدید ایمان برطبق و تبع حقیقة کلمهٔ آن توبه و آن تجدید

ایمان موسوي بود علیه السلام القصه گفت اگر مرشد کمل است بتلقین یادکرد در قلب

سالک مترشد تضمین اندراجی صفت یاد داشت مذکوره خواهد کرد بلکه تحقیقت جوهر

قلب سالک از نور ظهور رحمت سبحانی انثری اندماجیه بعنایت کامله ثبت شامله

خواهد ساخت البته تا مثمر سعادة عظمی باشد واگرچه في الحال بعضی از مترشدان

معتقدان صادق او که استعدادشان قبول لطنی السیر نصیب مبرم داشته باشد

الست ما انا اول المومنین ٥

در پنجهان آن نور مقتضی الظهور بحضور اصلی حقیقی اقدس تعالی بظهور نیاید در اینجهان
ثمرهٔ حقیقی بکشاید ان شاء الله تعالی و برهانش آنچه در یاران وی ظهور حالت یادداشت
بظهور شهودی مذکور عزشانه که اینمرتبه شهود در جمیع مراتب شهودی مشهوره ابناء
زمانه اصیل است من حیث جهت مظهریه نور اسمی که لیس الاسم غیر المسمی واقع شده است
و اهل سلوک را منتهای کمالات جذبه صحیحه کامله درین است و نیز برگذشتن از آن
شهود اصیل مذکور مجرد منفرد مذکور واحد تعالی که درینمرتبهٔ عرفان و وصل عریانیست
و هم برگذشتن از توحید مصطلحهٔ مشهوره و شهود وحدة در کثرت که درینمرتبه عرفان
و وصل متلبس است و این همه در مرتبهٔ ولایهٔ اولیا هستند و نیز برگذشتن از آنمرتبه
علم معدوم الفهم که از اکثر عرفا معدوم العلم و انند و وصل یایس نامند و اینهمه
در کمالات مرتبهٔ ولایهٔ ملاء اعلی است و رسیدن بکمال اسرار توحید ایمانی بعلم حضوری
بحسب وصول حضور اصلی صحیحه سری عرفانی سبحانی بحضور ظهور علم وجوبی که این در کمالات

مرتبه

۸۲

مرتبه ولایت انبیاست علیهم الصلوة والتسلیمات بحسب عقاید قطعیه شرعیه ببداهت

جلی لی حجاب خفی بصحت نقل و عقل اولوا الالباب تا انکشاف صریحه حقیقت صحیحه

که این حضور در جمیع مراتب حضوری مذکوره ابنای زمانه بحسب تحقق تحت حقایق

مسطوره اصیل است و سالکان را منتهای کمالات صحیحه اجتبا درین است اغلب الوقوع

خواهد بود ازینجاست که گفته اند مرشد مکمل بهتر است بلکه آن مرشد اولی تر است که وجود

کبیر باشد و نسبت جذبه که بر نسبت سلوک مقدم گفته اند ازینجا باید فهمید که یاد کرد

از سلوک مبتدی است و یادداشت از جذبه متوسط و مقدمه جذبه که گفته اند عبارت

از التذاذ بیادکرد حق سبحانه و آن بی اثر یادداشت قلبی میسر نیست لیکن در اکثر طلاب

در غیر مترشدان انجنان صاحب تصرفی که مذکور شد آن التذاذ در ابتدا بوجه مخفی

بلکه اخفی واقعه شود و در مترشدان آن عالی همت واقعی فطرت در اکثر طلاب

ظاهر بود مگر در بعضی نوادر بسبب شده مخالفت بحسب عدم استعداد اما باید دانست

که نظر ذلت و افتقار بانکسار نفس خود و نظر عظمت و اقتدار بحضرت رب خود

سبحانه في جميع الازمان و ملاحظه ذکر در عين اطوار یاد کرد مذکوره بحفظ

طريق یادداشت مسطوره بنظر تقصيرات و عصيان نفسي خود بوجه استغفار بصرف

تمامي همت بتقويت ضبط استقلال باستقرار بصيرت بلکه جميع حواس باطني بانک بوجهي

که باستقرار جميع حواس ظاهري نيز باشد ضابطه نسبت همت مستجمع حواس محفوظ

مضبوط ميکرده باشد و وصف محبوبي را باخلاص و خلوص تمام و برابطه شغل هرگز

از ارتباط توجه نگذارد و فنا و نيستي موجوديت خود بر مدام مفهوم و معلوم خود

دارد و باستحضار بقائي و ظهور هستي بي کيف رب العالمين تعالى زيرا که اگر ذکر از سر

محبت نباشد از سر غفلت باشد فائده ندهد و ذکر محبتي از عبادة است و ذکر غفلتي

از عادة و اگر ذکر باتقيا و قلبي بهنگام هدشت حالت تضرع و خوف نفس خود که بر ما ..ش

اطاعت اوامر و نواهي خداوندي تعالى شانه و آن از اثر عبادت باطني ظاهر است

نباشد واخل کلام نفیس بود چنانکه پیشینیان هم فرموده اند قدس سرهم چنانچه

از حضرت خواجه نقشبند ست استقامة احوالی استقامة افعال معلوم نیست واین

کلمه چون از انحضرت در باب استقامة ست مؤید معنی مسطوره نیز واقعه است قدس سره

باید دریافت که من حیث الجلاء صفت دریافت کرده اند یاد کرد مذکوره را تعلق

بکمالات قلب بدنی ست که از عالم خلق است وآن مضغه ایست صنوبری اگرچه من حیث

خفا بکمالات روحی هم واقعه ست وصفت یاد اشت مصدوره را من حیث الجلا

تعلق بقلب روحی ست که از عالم امرست وآن لطیفه ایست روحی که مظهر سر ربا نیست

وبدان حیثیت در شان آن وارد ست لَا یَسَعُنِی اَرْضِی وَلَا سَمَائِی وَلٰکِن

یَسَعُنِی قَلْبُ عَبْدِی الْمُؤْمِن اگرچه بحیثیت خفا بکمالات قلب بدنی هم واقعه است

وکفت عروج ونزول هم چنانچه فنا وبقا تکمیل مصطلحه معروفه اولیا هم متواخر است

از مطلق ولایت در کمالات این مرتبه عامه هم که مسمی ست بولایة عامه مؤمنین وآن

تا ظهور انوار کونی است واقعه است در کمالات آن مرتبه خاصه از مطلق ولایت که

آن مرتبه مسمی است بولایة اولیا بر وجه کمال است وآن تا ظهور معارف ظلالی منحصر است

چراکه وصول این هردو مرتبه بحسب جذبه وسلوک است نه بحسب اجتبا وانابت نه فوق

ازان در کمالات آن هردو مرتبه مطلق ولایة که مسمی بولایة ملاء اعلی وولایت

انبیا هستند و در کمالات مرتبهٔ نبوة نیز واقعه نیست زیراکه وصول آن هرسه مراتب

من حیث الاصالت بخلاف وصول ظلیت بحسب اجتبا است نه بحسب جذبه شتان

ما بینهما اگرچه امتیانرا اجتبا من حیث تبعیت خواهد بود نه من حیث متبوعیة چنانچه

نبی را علیه السلام بتمام اصالت ومتبوعیت واقعه است نکته سری باید دریافت

که نبی را علیه السلام مرتبهٔ کمالات خود بحیثیت الاصالت است واگر بعضی نوادر را

از امتیان از آن مرتبه من حیث الاصالت باشند نادرست والا بحسب ظلیت خواهد بود

شتان ما بینهما وانکه در حدیث واقعه است انی لیغان علی قلبی فاستغفر الله

فِي يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً أَوْ مِائَةَ مَرَّةً باید فهمید که از لفظ حدیث

ترجمه است بحجاب واقعه است نه بنزول و گفت که چون عروج مناسب بسط است

و نزول مناسب قبض اما تفاوت در کیفیات عروج و بسط اگرچه درین هر دو

اطلاق ظهور معنی بر یکمنوال مینماید آنست که باطلاق بسط شرط ترقی نیست چنانچه

باطلاق عروج شرط ترقی واقعه است و تفاوت در کیفیات نزول و قبض آنست که

در قبض بمرتبه پایین آمدن شرط نیست چنانچه در نزول شرط است و چون درین

هر دو مرتبه عدم حال است تفاوت یک بدیگر آنست که در نزول هرچند عدم حال بی

پایین تر باشد بی آرام نخواهد بود و در قبض هرچند بیکمرتبه باشد بعدم حال بی

آرام خواهد بود و گفت که خطره را وجود مثالی است و موجودیت آن بوجود خیال

متعلق است خواه خطرهٔ ذهنی بمکالمات نفسی هوائی باشد که ظهور آن بمقتضای عنصر

آتشی و بادی است خواه خطره بانتعاش محسوسات ذهنی باشد که ظهور آن بمقتضای

عنصر آتشي وخاکي است واين هر دو نوع بهجان عنصر آبي بشدت بادي خواهد بود

وعدم تعين ميل هر جانب طبع عنصري خواهد بود قلة يا كثرةً وبرهانش مثبت است كه صاحب خطرات

كثيره را آخر خشكي دماغ واقع ميشود وخطره را مورديست ومصدريست ومظهريست

ومُظهر امّا مورد آن دماغ است ومصدر آن سينه ومظهر آن دل ومُظهر آن نور دل است

وچون تعلق لطيفه خيال بمرتبهٔ ثاني نفس روح كه مسمي برونست من حيث الظهور بيشتر واقعست

ازينجاست كه سير ورؤياي منامات بنمودات مثاليه لطائف متنوعه خلعت مختلفه

بدان لطيفه رواني روح مطلق است نه بالطيفه ميقمي ازينجا نكته در تعلق روح به بدن

از سرّ آيه كريمه درباب قال الله تعالي نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي بگفت نفخت

فيه الروح او روحي او نكته ديگر ازينجا بايد دريافت كه سالكي نادر كه مستعد با استعداد

علم است بعد از عدم ظهور خطره ازان هر سه محل ظهور خطره را بماوراي نفس ناطقه خود

مي بايد وبايد دريافت كه ظهور خطرهٔ بحثيت جلي است وصدور آن بحثيت خفي وورود

۸۵

آن بحیثیت اخفی است بحسب قابلیت محال مذکوره وشده قوة خطره بقوة
ظهور لطیفه وهمی متعلق است ونفس موجودیة آن گویا برای تعقل وتفکر است
هرچند آن ظهورات خطرات کمتر جمعیت بیشتر وبظهور علم لدنی قریب تر وبدانند
که اگر تکرار خطره برمر واحد است نفسانی است که کار را ومراد خواهی است هرچند
نفی کرده شود واگر تکرار خطره بر مورد انواع مختلفه است شیطانی است که کار او
محض اغوا است وگفت که تفریق ملهمات رحمانی وشیطانی به تطبیق اوامر ونواهی
خداوندی بشریعت ماموره واضح است لیکن در اطوار مباحات باید دریافت
که اگر از فوق است واز پیش است از راست است اما مایل بجنب وعقب نباشد
رحمانیست واگر از چپ است و پایین مایل است نفسانیست واگر از عقب است یا
چپ است شیطانیست اینچنین با لهام خبر حقانی معلوم شده است وبتجربه آمده خواه
الهام هاتفی طور باشد یعنی از بیرون خود خواه قلبی طور بود یعنی از درون خود

وچون از کثرت طعام ومنام واز بسیاری دیدن وشنیدن وگفتن طبیعت
از حد اعتدال بفساد می آید وبتوهم بیشتی می افزاید لاجرم اختیار کثرة امور مذکوره
چنانچه کثرة طعام وغیر آن ممنوع گشت ونفی مطلق خطره محال است لیکن چون
اطوار متفرقه با مر واحد پرداز د جمع گویند در هر مرتبه که باشند خواه در مراتب اذکار
خواه در مراتب مشاهداه واز مطلق خطره ترقی ووارستگی بر دوام بحسب تخلیص
از متخیله است وآن متعلق بظهور وصول نفس حقیقة انسانی خود است که سرّ ربانیت
مرخود را یعنی نفس عارف واصل اصل را ای عالم وعارف بنفسه وبربه من حیث
الاصالت نه بظلیت اما ترقی ووارستگی از مطلق خطره بلکه از نفس متخیله من حیث
جمیع لطائف نفس آن عارف واصل را نیز باوقات نادر است که بشدت آن ظهور که سرّ
ربانیت بظهور سبحانی متعلق واین زمان خلو متخیله علی حسب الاطلاق والکمال اگرست
والا اول فرد زمانه صاحب خلو متخیله را نیز که بحسب ظهور علم عرفان بالله سبحانه

بسرّ نفسی خود خلو متخیّله او را علی الدوام واقعه است بحسب خصوصیات مقتضائی

ظهورات بعضی لطائف نفسی از توابع ذاتی وجودی نفس موجودیتی خود دائماً

متخیّله در کار است خواه بوجه حیثیّات تخیلی مراتب ذکر و عرفان و علم بالله

سبحانه باشد خواه بغیر آن مگر که بعد ران اوقات نادره مخصوصه مذکوره گاه گاه

معطل زیرا که حصول تخیلی از کیفیّات است هرچند الطف باشد و حق سبحانه بیکیف محض

اقدس است و همچنین سرّ نفس انسانی در تمامی ممکنات نیز بی کیف است که ظهور

سرّ حقانی است بمظهریّه ربّانی سبحانی تم اقتداره **حکمت** باید دریافت چنانچه

آفتاب آئینه بحسب ظهور عکسی ظاهر است بحیثیتی که کانه هو واقعه است هر عکس که

باشد کثیفه خواه لطیفه آن آب مراتی بحکم صادقه عکس متحقق محکومه بود و

این هم متحقق فرموده اند که علم تحقیقات اصلی صحیحه ادقه غامضه بتحقیق علم ربانی

بعلم لدنّی اصلی بظهور نفس العلم بکمالات مقتضی الظهور المطلق بمرآت عرفانی

ازمرتبهٔ خفی سرّی ازشرف وصول کمالاتِ ولایهٔ انبیاست مرصاحب استعداد علم را

وبرهان از اصالهٔ علم حضوری وحضور علم اصلی مطلق بعلم لدنی اصلی شهادی انیست

که این عالم علم لدنی اصلی حقیقی را دقایق کنه مسایل عقاید مقرّرهٔ اسلامیّه من حیث الاصالة

مبرّا از ریب خطا مربوط ومضبوط محکّ حقیقه مناسبه قواعد مقرّره مستنبطه نصّ وحدیث

بصحیح واقعه بصحت واقعی معقول عقلی مناسب نقلی لی احتیاج تحصیل علم کسبی لسانی

بعلم حقیقی بالله بصفاته واسمائه الذاتی الوجوبی التعالی وبعلم حقایق اشیا یعنی

خلق الله سبحانه بحقیقة الظهور الحدوثی وخفائه الکونی بعلم صحیحه صریحه از ماهیت نفسیه

کماهی کماهو متحقق باشد واین فضل افضل بمحض فضل کامله اوست تعالی بتزیدت

مخصوصه قبول فضل محمّدی علیه وعلی آله وصحبه واتباعه الصلوة والسلام اَلعِلمُ عِلمَانِ

عَلَمُ اللِّسَانِ وَعِلمُ الجَنَانِ فَذَلِكَ عِلمُ النَّافِعُ الأَنبِيَاءِ وَالأَولِيَاءِ

وعلم اللسان حُجَّةٌ لِبَنِي آدَمَ حدیث هست وظهور فضل افضل مذکوره را که در فضلهاے

کنثره

کثیره یعنی در کمالات متنوعه کمال فضلی مطلقه سبحانی افضل ست هیچ علمی و آلتی سبب: زهد و مجاهده از طریق عبادات و عادات شرط نیست الا اجتبا از کمال فضل بی بهانه او تعالی و اگر بلو فرضاً حیله و بهانه مقبله واقعه باشد بکمال عجز و نیستی بنظر ذاتی و صفاتی ظاهری و باطنی خود توفیق نگاهداشت علمی باید. و این هم کما حقه کمال بود و بهر حال هرچه بود از فضل او بود تعالی ما قدر الله حق قدره ای ما عظمه الله حق عظمته دلیل تصریح است پس بهر حال سرانجام جمیع امال را آمال بمحض فضل حق باشد سبحانه

و گفت وقتی آخر شب در مسجد نشسته بودم و بعلم عطیات حق سبحانه حاضر و شاکر همدران ندا کردند توجه کرده که بدین قبولیت رسیدی مسلوب الباطن چنان شدم که هیچ جوابم نیامد اندک کلمهٔ عجز بر دل ظهور پذیری گرفت و فی الحال آن هم مقبوض شد هیچ نیامد که بگویم بعد از ساعتی خود امر فرمودند که بهیچ بمحض فضل قبول شده بعده قبض مرتفع گشت در خاطر گذشت این حفظ هم از عین فضل بوده لیکن

عجب آنکه از کلمهٔ عجز هم مقبوض نمودند بس معلوم ساختند که این از کمال حفظ فضل است

زیراکه عجز حقیقی چنانچه برحسب مقابلهٔ عظمت و قدرهٔ آنحضرت نماید تعالی آن

از که آید ونیز عجزی که مستوجب ظهور این فضل عظمی باشد ازین هیچکاره و هیچ جنوع آید

برحمد بجا آورده‌ام ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَآءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ

نور بوده احمد اندر خاک پاک ❊ برگذشت از شیشهٔ افلاک پاک ❊ کان بالا فق

العلا من جمله کون ❊ قاب قوسین آمده نسبت دو کون ❊ بو دناری چون که

ابلیس لعین ❊ سوخت از کبر و شده داغ جبین ❊ هرکه او را فضل حق شد ور ازل ❊

چشم بر فضلش بدار ذی خلل ❊ هرکرا فضلش بوده آورش ❊ حفظ حق لی قصد

او شد یاورش ❊ هرکرا فطرت بود فضل اصول ❊ خواه ناخواهش بدارند از فضول ❊

هان هلا وچشم بر فضلش بنه ❊ هم ز فضل او بود همت بلند ❊ و گفت روزی مرا

ندا کردند لسانات سینک و قتی ندا کردند مصرع دست او ور کارها دست خدا است ❊

و معلوم شد که این خبر در باب اهل آن منصب عظمی است نه در باب اهل کمالات

آن و گفت وقتی شب جمعه بعد از نماز مغرب در مسجد نشسته بودم و درود میخواندم

علمی سبز نورانی با سبز چتری نورانی طفیلی ظل علم محمدی علیه الصلوة و السلام

بتسلیم عطا نمودند که این خاصه تست که متوسلان تو در سایه این علم باشند بعده

وعدهای عظیمه ببشارتهای کریمه واقعه شدند که تفصیل آن طول طولانی دارد بعده معرفه

کره مجمل و کرهای مفصل عنصری بحقایق قواعد و ضوابط بعضی ممودات و مفهومات

از تخصیص خصوصیات حقایق و معانی مقرره مضبوطه بدعائی متنوعه متحقق میشد و گفت

بعد از ان آنسرور را علیه الصلوة و السلام در واقعه بر قله کوهی بس بلند در سرای

دیدم که بر افق بلندی قرآن میخوانند و مردم بسیار بعزم خدمت آنحضرت صلی الله علیه و سلم

راهی اند بسیاری از راه برآمد انکوه غلطی کرده در پایین کوه در جنگل پیش و پس یکرویه

میروند و بعضی در همان جنگل حیران میکردند و بعضی برگشته بر سر راه برآمد آن کوه

که درکمر کوه واقع است در بر آیندگان داخل میشوند پس بعضی بر سر بر آمد و بعضی

در راه ازین سر تا اول سر جا بجا مینمایند بعضی متوقف استاده و بعضی روان

به تیزی و آهستگی مگر چند کسان که بر در آن سرائی گرامی رسیدند و سه کس از عظمای

هذه الزمان در اندرون سرائی با ادب استاده و این فقیر متصل بساط آنحضرت

با ادب استاده اما هر چهار مایان برهنه صرف و بر سر او هر سه کس اندک سیاهی موی

و من مخلوق صاف هستم آنسرور عالم صلعم با ته بند و چادر بر دوش و دستارچه بر سر

لیکن هر سه تا کرسف سفید نمائی مسکینانه و من همان کتاب قرآن خاصه رسول را با بشارة

او علیه الصلوة والسلام بر سر خود برداشته بهر دو دست گرفته در عقب آن رسول ام

راهی شده میروم و آن هر سه کس بجای خود ماندند بعده معانی دقایق بعضی آیات و

احادیث من حیث الاسرار عجیبه غریبه صحیح صریح منکشف شدند و در وجدان حقیقی تحقیق

حصول مسائل ضروریات لازمی روزمره از عبادات و عادات هم من حیث تحقیق

اهولیه

اصولیه آنمسائل فقه بحسب تحقیق اکثر حقائق آن میسر گشت هرچند که محض امی عامی بودم
و قرآن هم نخوانده بودم مکرر دو سه نسخه طفلانه فارسیی و آن هم فراموش شده بودند
و قرآن هم در خواب خوانانیده اند این واقعه چنین بود که روزی در خواب واقعه عجیب دیدم
همدران واقعه از حضرت رب العزت بتجلی صوری حجابی صوری منکشف گشت امر واقعه شد
که تو قرآن چرا نخوانده گفتم خداوندا تو قادری که حالا هم تعلیم نمائی فی الحال دستی نورانی
از فوق پدید آمد تا مارا از مرتبه غایت حضیض ببالا کشید و بهمان یک لحظه که دست من
بدان دست معظم اتصال یافت تمامی قرآنرا از بای تسمیه تا سین آخر لفظ بلفظ تعلیم
صریح یافتم الحمد لله والمنة باوجود یقین معتقدانه گاه گاهی خدشه که
باستفسار کیفیت ختم حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه که از رکابی تا برسیدن
پا بر رکاب ثانی تعجب می آورد بتسکین مرتفع گشت اما از زبان فقیر که بعد ازان ناسزائی
واقعه شد آنحالت حفظ قرآنی مخفی گشت و حفظ شریعت و آداب طریقت بترتیب غیبی

من حیث رعایة دقایق کمالیه میداشتم وتا هذه الایام همچنانست و برخوارق

عاداة هیچ فردی مطلع نشد مگر بعضی از محرمان وگاهی که از اصابت ورد نیکی وبدبی

احوال در آبادانی دشت وصحرا بر بعضی کسان واقع میشد بنوعی می بود که خود شان

هم میفهمیدند مگر بعضی احیاناً زیرا که باظهار مامور نبودم وچون مردم بیگانگان باوجود

شنیدند طریقه وعاداة محمودة العلم که نصیب من فرموده بودند من حیث الجهل بعناد میگو

ومرا صبر ذاتی تحمل ظاهری وباطنی خوب واقع میشد که هیچکس را بد دعا نمیکردم ورنجه

هم نمیشدم بلکه از شومی نفس خود رنجه تر میگشتم وروزی ندا کردند صبر بر ملامتی که

در عمل بعزیمت باشد مقتبس الفیوض از مشکوة کمالات اهل ولایة انبیاست علیهم الصلوة

والسلام وصبر بر ملامتی که در عمل برخصت باشد مقتبس الفیوض از مشکوة کمالات اهل ولایت

اولیاست قدس اسرارهم وگفت بیش ازین ایام که ایام تحریر این رساله اند بمدت چهار سال

تا مدت دو سال هر دو قدم محمدی صلعم را بر سر خود همیشه می یافتم بعد از مدت دو سال

باوجود این سعادة روزی دست چپ مبارک آنحضرت عم بر دوش چپ من

ظاهر آمد آهسته آهسته در دو روز تا مرفق من ظهور کرد و بعد ازان دست راست مبارک

آنحضرت صلعم بر دوش راست من ظاهر آمده و تا سه روز آهسته آهسته تمامی دست و

بازوی مرا تا منتهای انگشتان فرا گرفت بعد ازان او ازان دست چپ کریمه هم دست

چپ مرا از مرفق تا تمامی فرا گرفت لیکن از مرفق تا آخر این دست چپ در بین ورا

گرفتن کمتر از وجب و بیشتر از مقدار سه انگشت و گاهی چهار انگشت و گاهی مقدار

پنج انگشت یا زیاده ازان دست چپ مبارک اکثر ورکشاده می‌نماید و اکثر اوقات

تا بند دست مگر بعضی اوقات تا تمامی بعد ازان روزی وقت عصر در مسجد نشسته بودم

که یک طریقه غریبه ندایم کردند که همچنین تابان روی مبارک توجه بکن همچنان می‌نمودم

که وجه مبارک آنحضرت عم بر روی این بنده ظهور فرمود و بس ظهور مبارک آنحضرت

معظم صلعم تا تمامی سینه مرا فرا گرفت و وقت علم حضور با دراک دقایق حقایق عالیه

اصلي کامله بکمال الکامل لعلیم بالله رسوخ بر رسوخ و ظهور بر ظهور در پذیرفت و
با وجود ظهور این همه تشریف و مکرمت عظامي آنظهور نوراني آن بهرو پاي مبارک
هم هنوز بر سر این فقیر احقر پیداست ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللّٰهُ
ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ و بر هر شخصي که روي دل بمهرباني قلبي مي آید بروي ظهور آنحضرت
صلي الله علیه وسلم و بارک میشود و اگر آن شخص در آنوقت بقابلیت متعدده بظهور آن
ظهور کرام مستعد است آنظهور معظم را درمي یابد والا فلا و گفت ترتیب این فقیر در
خواب و واقعه باطوار مخصوصه از آنحضرت و یا از خلفاء راشدین و یا از فاطمه
الزهرا و یا از جبرئیل صلعم و سوائی تربیت اصحاب کرام از شیخ عبدالقادر جیلي و یا
از شیخ بایزید بسطامي و یا از خواجه بهاء الدین نقشبند و یا از خواجه محمد پارسا
و یا از خواجه علاء الدین عطار قدس اسرارهم روحانیا تربیتي واقع شده است
و از دیگر مشائخ کبار فواید و تبرکات بسیار روحانیا یافته ام چنانچه از نسبت

حضرت

حضرت شیخ احمد جام و از حضرت سلطان ابراهیم ادهم و شیخ بهاء الدین ذکریا

و پیر بهلائی و شیخ فرید شکر گنج و شیخ نظام الدین و خواجه قطب الدین و شیخ

نصر الدین چشتی دهلوی و شیخ شرف الدین پانی پتی قدس سرهم و وقتی در جوار

قبر شیخ شرف الدین مذکور بتوجه کمالات روحانیش مشغول متضرع بذکر حضرت

حق سبحانه مستغرق نشسته بودم بعضی عجائبها دیدم و همان گاه در استغراق همان توجه

دیدم که ملائکه کرام نام اولیاء الله عظام بر چیزی که کاغذ طور مینماید مینویسند نام

این فقیر را افضل الاولیا نوشتند و گفت چنین معلوم فرمودند که بحسب قابلیت

استعدادیه نام این فقیر عبد الله است که مربی من اسم الله است سبحانه و در اولیاء الله

هر ولی را اسمی از اسماء الله تعالی بتخصیص مربی است من حیث التبعیت چنانچه هر نبی

را از انبیا واقع است اما ان من حیث متبوعیت بالاصالت است و درین مرتبه

متبوعیت بالاصالة نام محمد رسول الله عبد الله است که مربی آنسرور عالم بحسب آن

حقیقه مذکوره اسم الله است صلی الله تعالی علیه و علیهم اجمعین و سلم و بارک و گفت
وقتی آخر شب بیست و چهارم ماه رجب نشسته بودم که حضرت فاطمة الزهرا رضی الله
تعالی عنه بچیزهای خوب بشارت نمود و از حضرت حق تعالی افتتاح اسرار بعضی مسائل
خوب واقعه شد و پیاله شراباً طهورا بنصیب ظاهر گشت درباب متوسلان خود نیز
درخواست کردم قبول شد و این مرتبه دومی بود و بروز آینده از همان شب بعد
نماز فجر بعده اشراق بحلقه یاران طریقت نشسته بودم و حافظی از یاران رشید
قرآن میخواند سامع بودیم که همدرآن وقت آنسرور عالم وسیله امم ظهور روبرو نمود
و هر دو دست مبارک خود دراز بکشود و این فقیر را بمصافحه معظم خود سرفراز نموده
فرمود که هرکه از یاران تو بتلقی این مضمون یعنی هرکه از متوسلان تو مصافحه تو
بکند آن مصافحه بمن است و درین میان نور اجابت حضرة حق سبحانه بمظهریه هر دو دست
معظم آن حضرت وسیلة الخیرات ظاهر بود و دست راست مبارک خود را بر سینه این حقیر

بتمام.

بتمامه مالید و بر تمامی روی نیز و بر سر و بعقب بر و بدانند که این همه اظهار از
حسن کمالیت کرم کامله خویش است که همچو این فقیر ناکس را که صریح مستعد بجمیع
قبایح است همچنین بی بهانه بنوازند آری مصراع باکریما کارها دشوار نیست فرد
داد او را قابلیت شرط نیست * لیک شرط قابلیت داد اوست اللهم صل وسلم
وعلی محمد وآله وصحبه وتبعه اجمعین و گفت هر چه درین عالم از هستی و زندگانی
امکانی جسمانی روحانی جرمانی و نورانی و ظلمانی لطیفه وکثیفه از اطوار حق و خلق
وامثال آن در حس و حرکت و خواهش و قوه و غیر آن واقع است همه از تاثیرات
مختلفات اندراجیه عناصر خاک وآب و باد و آتش پیدا است بظهور تاثیر جامعه
کره مجمل عنصری تبعی از ینجاست که بعضی حکما بحسب این کثیفات ادقه غلطی کرده
همبرین مذهب مانده اند و بعضی دهریه شده اند وبسبب عدم قبول استفاده
توسط نبی علیه السلام از علم فوق بظلمت زعم خودی خود باز مانده اند و ندانسته اند

که همه تاثیرات اند ما جیه کره مجمل اجمل یعنی مجرد کره عنصری هم که نظر بسوایی ظهور

طبیعی است ظهورات متنوعه مقتضیات صفات وجود و حیات و ارادت و

قدرت حقانی ازلی سبحانه آنه حقیقی است تعالی شانه چنانچه در قسم ثانی خلاصة المعیار ف

این حقایق هم مشروحاً مفصلاً واضح شده است وهم بسبب آن غلطی از نقص کشفی است

که بخلقت جن منکرند ومیگویند که همه تاثیر باد است بهر عجوبه بهر جا که ظاهر شود و نمایند

که بتاثیر ظهور مخصوصه آتش و باد خلقت جن با بدان کثیفه خفیه حقیقی واقع است

که نسبت باین ابدان جسمانی و جرمانی بحسب خفای ظلمتی لطیفه لطیفه خویش لطیف نما

واقع است وظهور انها بمقتضیات ظهورات قبول تاثیر تاثیرات مختلفه محال است

بقبول غالب صفت آتشی است بقبول ظهور رسیده وبقبول اغلب صفت بادی بقبول

ظهور رسیده پس بقبول صفت آبی وخاکی بقبول ضعیفه مغلوبه وبغیر از وقوع این شرائط

مذکوره وقبول هوائی ظهور دخل چنیان محال است وظهور ایشان اکثر بصور مثالیه است

و قوت ایشان بس زبون است و ایشان را حبس کردن باثبات نظری بهمت است

و راندن ایشان هم باستقلال همت آسانست و گفته صفت دو بینی احول که

بقسم نظری بغلطی مشهور است بعضی گویند که دو می احول در مغز احول پیدا است

و بعضی گویند در هوا با حول هویدا است و بهر دو وجه منظور ثانی را موجود

موهوم خوانند و بنفس امری خارجی ندانند گویم که دو بینی احول صادق است

نه کاذب و نه موهوم و بدان نقصانی نه بلکه اگر نقص علمی نباشد این هم از

ظهور کثرتی کمالات کمّل صاحب نظر است اگر بعجز نباشد و سرّ نش اینست که غلطی

احول بدو دانی است نه بدو بینی زیرا که من حیث حقیقه واحد ناظر واحد است و نظر

واحد است که ظهور صفت بینائی ناظر است و منظور نیز واحد لیکن اگر از محال ظهور خود

نظر بطور مستجمع بطریق واحده بوجه جمع بر منظور میرسد منظور بظاهر بواحدیه

در نظر پیدا باشد و اگر از محال ظهور خود بحسب تفاوت حال محل ظهور خود یعنی بچشم

نظر بطور مستغرق بر منظور میرسد منظور بظاهر باثنینیت هویدا گردد فافهم

یا اخی از نکات اسرار صحیحه صریحه قریب الافهام از کشفیات حقایق عالم کشف

خلق که حقایق ظاهر صوری نیز چه دقیق اند مشتی نمونهٔ خرواری بود مثل مشهور است

بس کنم خود زیرکانرا این بس است ؛ و حقایق کنه بود و نمود موجود

اشیا بنشر واضح خواهد شد انشاالله تعالی وگفت درین طریقه علیه اقرب طرق

چنانچه حضرت خواجه نقشبند فرموده است قدس سره وَجَدتُ طَرِيقًا اَقرَبُ

طُرُقٍ اِلَى اللهِ ونیز روزی درمیان نماز سنت و فرض وقت فجر حضرت غوث

الثقلین شیخ عبدالقادر جیلانی قدس سره درباب حقیقه کمال این طریقه علیه نقشبندیه

باین فقیر فرمودند که قرب خدا سبحانه وتعالی برابر این هیچ طریقه نیست دیگر

واین فقیر با آخر کار خود بعد از سلوک و سیر و نتایج دیگر از بعضی سلاسل دیگر

بسلوک و نسبت جذبه و آگاهی این طریقه علیه بتوجه خاصهٔ مخصوصه حضرت احمدیه

یشتمل

شیخنا و مولانا قدس سره که مظهر کمال اکمله این طریقه بوده است ترتیب
یافته است در آخر احوال بنهایت مقام خود آنچه برای ارشاد مخصوصه این طریقه
بوجه مخصوصه را که بتلقین غیبی بتوسط فیض روح محمدی علیه و علی آله و صحبه و تبعه
الصلوة و السلام برای بعضی برگزیدگان خاص ازلی از طلاب طریقت علم
بالله که بطریقهٔ اقرب طرق بسرعت سیر احسن طریق آن محبوبان مجتبیان
حقیقی مجذوبان باطنی سالکان صوری اعلی اقصی اصلی نصیبی اصلی حقیقی داشته باشند
باین طریق که بسلوک یاد کرد قلبی بمحفوظیت از ذکر معبود و دم بتاثیر یاد داشت
بسیر توجه بتقدیس بحت سبحانی بمجال مظاهر لطائف سته انسانی بوجه جلی مخصوص
متینه یا موقوف بوجه خفی مخصوص تضمینه قصدا او بلا قصدا بظهور یاد داشت قلبی
بسد راه تلوینات باندک مدت بسیر خاص جذبه کامله تضمینی بدان سلوک شامله
بشهود مسمی بمظهریه اسم ذاتی که در جمع شهودات اهل مشاهده این شهود بتصدیق

نقلي و عقلي بحجت عقيدهٔ ماموره چنانچه واقعه است لَيْسَ الْاِسْمُ

غَيْرَ الْمُسَمّىٰ این دلیل معتقدهٔ ماموره مبرّا از شائبه و مضان شیطانیت است

بعد ازان بسرعت ترقي بوصول اجتبا بظهور افضل ظهورات بحقیقه معنی اسم الظاهر

و اسم الباطن کما قال هو الظاهر هو الباطن سبحانه که بواسطه تجلّیات جمیع

تلوینات کسیفهٔ لطیفه که باکثر الوقوع نصیب مبتدیانه و متوسطانه و منتهیانیه مصطلحه

اهل زمانه واقعه اند اگرچه بعضی آنرا از نادانی خود من حیث لطائف غیر مفهومه

بادراک ناقصه خود بتجلیات محبوب حقیقی غیر شانه بالاصالت نامند و بظلیت آن

نادان مانند و ما ورائی آن شهود خاص هم که آنرا ظهور مشهودیت مسمی بمظهریه

اسمي گفته شده و آخر آنظهور را ظهور مشهدیه نور ذاتیه بکیف مسمی بمظهریت مرآت

نور الاسم نمایده اند بوصول سرّي بوجه قوة بظهور شدت قوة صحیحه تکمیل صریحه

ایماني و یقیني به محبیت محض بشرف ظهور حضرت اقدس تعالی سبحانه بظاهر اظهر بکمال

بکیف

۹۵

بیکیفی کماهی بدریافت حقیقهٔ ذاتی و صفاتی اشیا بوجه مصدریه بهر آن محض

کونیه محدثه مجدده که بپیدایش محدثه مراتب مقتضی الظهور کونیه تضمینه بمراتب قدم

مقتضی الظهور وجوبیه خداوندی اند سبحانه بفضل تامیه او تعالی تم احسانه

شرف وصول واقع است و باین وقت منتهی بوصول سرّی بانکشاف حضور ذاتی

بالله تعالی بعرفان علم نفس ذات سبحانه ظهور اسم ذات را بمظهریه ظهور نفس

مسمی است سبحانه و تعالی باحسن طریقه ملهم نموده اند چنانچه قدر حقیقت این ارشاد و

مخصوصه که بمحض فضل غیبی موهبی لاریبی از حضرت حق بحق تعالی در یارانی که

اهل بعضی آن علوم و معارف غریبه اند بر واضح است و گفت آن حقیقت غریبه

از همین مناسبت ترتیبی استعدادیه حقیقی این فقیر است غیر مکرر این زمانه که چنان

باب در علم اسم معظم الله اکبر بحقایق ظهورات اسم اعظم و دریافت آن مظاهر

و دریافت مخصوصه در بعضی آیات قرآن و محال مراتب حروف از اسماء خلایق

خصوص انسانیان که مقتضی الظهور نتایج اسم اعظم بر حسب استعداد و علم خود اند
برین فقیر واکرده اند که درین زمانه از دیگری ظاهر نمیاید چنانچه بیشتر انرا در فصل
ثانی واضح خواهد شد انشا الله تعالی و گفت انکه ظهور نتایج اسم اعظم بر حسب استعداد
بر همه خلایق واقع است و این وقوع اضطراریست اما بر حسب علم دشوار است و نادر است
و این وقوع اختیاریست زیرا که بتعلیم خفیه صحیحه رحمانیه و سبحانیه یا بتعلیم جلیه صریحه مرشد
کامل مزکی مکمل بارشاد ربانی منوط است و گفت درون ایام که در کمالات ولایة
ملاء اعلی بودم روزی در صحرا نماز چاشت میکردم من جهت نظر غرایب معرفت خود
بشکرانه حالی بودم ندائی شد که این معرفت تو مقدمه معرفت محمد موعود است و این
زمان در کمالات علم ولایت انبیا معلوم ساخته اند که این علم تو از علم محمد موعود است
صلی الله تعالی علی محمد رسول الله و علیه و علی جمیع آل محمد و گفت چون در چند بادشاهت
ماضیه دین اسلام بغایت مغلوب شده بود معلوم کرده اند که ظهور این بادشاه

وقت زید خیره بانیقدر روشن اسلام و دین پروری درین ایام مقدمه ظهور

حضرت محمد موعود است چنانچه در حقیقة ظهور وجود این فقیر معارف و علوم غریبه

در حقایق اسرار عقائد ایمانیه که بصحت قبول بموافقت نقلی و عقلی واقع اند

چنانکه بالا مذکور گشته است و خدمت این بادشاه وقت زید خیره که بسنه مهرو

دفع شدائد بعضی اسباب شدائده مهلکه که بالقائی غیبی ازین فقیر واقع شده اند

چون در خیال بعضی مردم محمول بر خوش آمد نمودند به نیت دفع بدظنی آنها نوشتن

نشست و گفتن موقوف کردم الغرض طالبان حق عقیده دارند که محمد موعود اند

و نیز وقت ظهورش نزدیک رسیده است رضی الله تعالی عنه وازین کمالات

تعجب نکنند که اگرچه این فقیر تصرف بر کسی نمیکند و بخود خبر به نمینماید بنا بر آنکه آن بخداوند

سبحانه وعده واقعه شده است که من تصرف بجذبه اختیاری ترک کردم و تو همان

کسی را بمن متوسل سازی و بر توسل من ثابت داری که البته بقضائی مبرم وی از مغفوران

باشد و هرچند ازین جهان ناقص برود اما فردائی قیامت او را در اولیائی

مقربین مقبلین فضیلین محشور سازی و انار اجابت این وعده و دعائی از

حضرت حق تعالی سبحانه غافر المذنبین مجیب المستدعین تم احسانه و از محمد مصطفی

شفیع المذنبین وسیلة المتحیرین والمجتبین المقربین تم برهانه بکرات مرات بظهور

آمده اند صلی الله تعالی علیه وعلی آله واصحابه واتباعه وسلم وبارک اما باوجود

ترک تصرف ازین فقیر از ارشاد جلی اگرچه هزاران هزار بادشاه عام بهره مند اند

بارشاد خاص الخواص قریب بصد کس کامل ومکمل اند واز ارشاد خفی چگوید که همه مسترشدان

عالم را از فیض محمدی علیه وعلی آله الصلوة والسلام حسب الامر مستلزم منصب کامله بارشاد عام

قطبیت ارشاد که این فقیر را ممتاز فرموده بودند که آن هادی برحق سرور عالم

وخاص واخص وخاص الخواص بفیض عامه هدایت بقرب خلت خاصه چنانچه تفصیل کیفیات

این حقائق در قسم ثانی خلاصة المعارف مشروحا نوشته شده است و آن بیش ازین

بلات

بمدت قریب هفت سال نصیب شده بود بتو ارشاد هردو مرتبه جامعه بکمالات

متنوعه بمرتبه روحانی روح این فقیر را مامور فرموده بودند و آن کار خدمت

از اقطاب متعدده متنوعه قطبیت ارشاد و از تابعان این فقیر به نیابت مقرره

می آمد همچنان درین ایام بحسب تقاضای کمالات خلافت که فی الحقیقه این خلافت

آنست که بفقر عظمی حقیقی است بتوسط سری بامر کل توسط ساخته است صلی الله تعالی

علیه و علی آله وصحبه وتبعه وسلم وبارک چنانچه از حضرت تعالی وازان حضرت

توسط خلقت جمیع عالم صلی الله تعالی علیه وسلم قریب به بیست کس را از اولیاء

او سبحانه ازین معنی مع کمالات دیگر تا حال خبر شده است و گفته چند مرتبه که

برای صحت این علم بالله که در اواخر حال نصیب شده است و برای خدشات توهمی

بعضی منکران نامنصفان و برای خیر عاقبت خود و برای خیر عاقبت همه متوسلان

ماضی و حال و استقبال خود و برای آنکه هر همه در زمرهٔ اولیاء مقبولین مقربین محشور شوند

بحضرة رب العزة باستدعاء فهم خود درخواست کردیم این آیات کریمه ظاهر

نمودند وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ

طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلْيَجِدُوا

فِيكُمْ غِلْظَةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ وَإِذَا مَا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ

مَنْ يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَٰذِهِ إِيمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَزَادَتْهُمْ إِيمَانًا

فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَزَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ

مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ وَمَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً

مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَٰلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ

يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ . إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا

خَلَقَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَّقُونَ . إِنَّ الَّذِينَ

لا يرجون لقاءنا ورضوا بالحياة الدنيا واطمأنوا بها والذين عن آياتنا غافلون. أولئك مأويهم النار بما كانوا يكسبون.

إن الذين آمنوا وعملوا الصالحات يهديهم ربهم بإيمانهم تجري من تحتهم الأنهار في جنات النعيم دعويهم فيها سبحانك اللهم وتحيتهم

فيها سلام وآخر دعويهم أن الحمد لله رب العالمين

وگفت روزي در سواري در شان علم اين فقير اين آيهٔ كريمه الهام فرمودند

يا أيها الذين آمنوا أطيعوا الله وأطيعوا الرسول وأولي الأمر منكم

يعني در هر مرتبه كه باشد اى كه مراتب امر خلافة يا در مراتب امر امامت و امامة

مشتمل است بر مراتب امر علم لساني و هم بر مراتب امر علم جناني و گفت كلمني

ربي بهذا الترجمان بالقاء الجلي وجودك اى ظهورك حجة بالغة فكلمني

ربي بغير ترجمان بالقاء الخفي في هذا الكلام اي لحقية الحق صح

يعني لثبوت العقيدة باثبات حقايق العقايد والبطلان الباطل اى لرفع

بارتفاع المتشابهة من العقائد وانت الامي ثم قال طريقتك محمديه لتكميل هدايه

المتقين الذين يؤمنون بالغيب وگفت از جمله چهل وشش سال عمر تا حال

در مدت بیست و چهار سال که لطالب هدایه طریقة علم بالله گذشته اند آنچه از

عجایب و غرایب از بعضی کشوف علوی وسفلی واز نصیب کمالات کمال قطبیت

متنوعه واز مراتب غوثیت واز مراتب امامة وخلافت نصیب من نموده اند بتفصیل مفصله

آن کتابی دیگر مخصوص یابد اما از حقایق این مناصب عظمی و درجات علیا من حیث

تحقیق خصوصیات آنها پاره قسم ثانی در کتاب خلاصة المعارف مرقوم شده است:

ای برادر ازین غرائبات هیچ اهل فطرتی انکار نکند زیرا که از فضل حق سبحانه هیچ

تعجب منکرانه نکنند مگر جاهلی چرا که اگر خواسته باشند مثل من بهر ناقصی هیچکاره خواه

بجلا خواه بخفا هرچه خواهند بدهند خواه بر خلایق هم ظهور آن خواسته باشند خواه نی

واز ذکر پاره خارق عادات جای تعجب اصلا نیست که از غیر مومن واقع میشود اما در ضمن

این

این همه مذکور حکایتی نیستی است صالحه بخواهست خداوندی عز شانه یعنی که چون
تصنیف این رساله برای فرزندان یگانگان حسبی و نسبی است و طبایع مجبول بر آنست
که سخن یگانگان و مخلصان بیشتر موثر می باشد پس عزیزان صادق الاخلاص بکج
بینی و کجروی خلوص صفای فطرت خود را بظلمت بی اعتقادی و بی اخلاصی و بظلمت
اثر بیگانگان مکدر و برهم نکنند که مقرر است چنانچه از خواجه عبد الله انصاری قدس سره است
آلهی آن چیست هر کرا خواهی براندازی با ما دراندازی و اظهار این کلمه نیز از شفقت است
والا هیچ پروایی نیست بزرگی فرموده توحید چو آفتاب تابان شدن است
زین شبپره طبعان چه هراسان شدن است گر خلق نیست حاجت عزلت نیست از کور چه
احتیاج پنهان شدن است یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید و چون سنت خداوندی
سبحانه در عالم اسباب باسباب است کما قوله تعالی إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَآتَيْنَاهُ
مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا فَأَتْبَعَ سَبَبًا ۵ ۵ ۵ ۵ پس هادی سنت برحق علیه الصلوة

والسلام بحفظ ترتیب به ترتیب آمد لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللهِ تَبْدِيلًا ۵

نصّ صریحست پس امید آنکه برادران عالی فطرت بغموض عجائبات از دریافت غرائبات

این کلمات بهمت مراتب اقصی بمقصد اصلی حقیقت رغبت تر شوند و از مخافات و نازکیهای

مراتب طریقه متنبّه مانند و امیدوار کمال اکمل هم باشند وَمِنَ اللهِ التَّوفِيق

وَالإجَابَةُ مِنْهُ سُبْحَانَهُ و گفت به نسبت احسن سلوک این راه عظیمه محبت ذاتی آنحجوب حقیقی

تم کماله بحق ادای حقوق آن در حسن ادای اطوار و اوضاع همیشه خود را ناقص

انقص می بینم بها قوله تعالی مَا قَدَرُوا اللهَ حَقَّ قَدْرِهِ مَا عَظَّمُوا اللهَ حَقَّ عَظَمَتِهِ بر حال خود نادم

می بینم ۵ با کریمان کارها دشوار نیست ❊ و حسن سلوک درین راه بنظر انحصار

اوقات بر وقت نفس حال با نقطاع امال بتدافع تخیلات خیال باقتصار افکار بخشوع

و خضوع با دب و نیاز بیقین حضور جلّت و عظمت و قدرت الهیه رب العالمین معبود حقیقی

جل جلاله بغیهم یعنی یعنی کائنات تراه بعجز و نیستی حال ظاهری و باطنی بعبادات مرضی بزهادت

از هوا برضا بقضا بحسن عمل عزیمت طریقت را صحبت مرشد کامل مکمل معارف علوم

اصالت ضروریست زیرا که بی آن بتعلیم غیبی به تربیت لاریبی بعلم لدنی صحیحه اصلی

نادرست و حکم مر اکثر راست نه نادر را زیرا که نادر نادرست و اکثر احوال لاریب مست

غزل پیمانه نوش سحری در نوش نیش دارد ٭ در حفظ حال مشرب رندانه‌یی کیش دارد

قطع کمال دارد از ماسوائی دلبر ٭ تفریق خویش خود را هم سایه خویش دارد ٭ سیار

هردو عالم در لمحه بکامی ٭ پای سکون بدامن در خانه خویش دارد ٭ عامی نما حکیم

نشنیده راز دوران ٭ آیینه باب حکمت از شانه خویش دارد ٭ مفلس نما غنی

دامن بپا کشیده ٭ صد نوع گنج خانه ویرانه خویش دارد ٭ امی لسان بظاهر

عالم جنان بباطن ٭ اسرار کون و امکان عرفانه بیش دارد ٭ رازفشانی راز

دم کش بکلام زیرکانه ٭ اسرار عشق گویان افسانه بیش دارد ٭ و گفت قوة

تاثیر صفت جذبه و آگاهی خواه درست بود که از صحت و استقامه صراط مستقیم بهدایت

اصالت است خواه ابتر که از علت و ذلت صراط مستقیم بضلالت ظلالت است در
متوجه الیه از شخص متوجه در صحبت خواه و رغبت بر قدر شده قوة و ضعف قدره
قوت آن شخص متوجه است اگر قابلیت قبولیت استعداد متوجه الیه نیز در کار است
واگر شخص متوجه صاحب اجتبا بکمالات جذبه اند ماجیه ضمنی آن اجتبا یا صاحب جذبه
بکمالات اجتبا مخفیه ضمنی آن جذبه که صاحب حضور و آگاهی اصلی بالاصالت
کثرت او قلة خواهد بود یافته شود بهتر که موثر سعادة عظمی است والا اگر نسبت جذبه
و آگاهی بکیفیات و مواجید ظلالی است ازان صحبت پرهیز بهتر است که طالب حق
از نقص حظور بکمال خواهد رسید زیرا که مبتدی و متوسط را مبداء و توسط
جلی فیض نسبت شیخ است بتوسط خفی فیض عام از کمال هدایت محمدی علیه الصلوة
والسلام چراکه او صاحب و عارف ظهورات ظلالی است و منتهی را مبداء و توسط
جلی فیض خاص از کمال هدایت محمدیت علیه الصلوة والسلام بتوسط خفی همت منتهای

برجی

سر حبی حقیقة انسانی شیخ که محبوب حقیقی است سبحانه و اگر منتهی اکمل تر است

توسط سر شیخی شیخ است که بتوسط سر مندمجه اذن مسلسل ارشاد و هدایت رسالت

مصطفوی محمد مجتبی صلی الله علیه و سلم واقعه است. شَانٌ مَا بَيْنَهُمَا از اینجا نکته

سر مشیخت مختلفه مشایخ توان دریافت و من حیث مدرکات اسرار مخصوصه بوده

باشد که بعضی در کمال هم بتوسط شیخ قایل اند و بعضی در کمال خود نفی توسط

شیخ کرده اند اما من حیث حقیقة اصلی توسط محمدی صلعم بعلم این فقیر همه را

بهر حال همیشه باقی است کما قوله علیه السلام مِنْ نُوْرِيْ وَاَنَا مِنْ نُوْرِ اللهِ و قوله تعالی

لَوْلَاكَ لَمَا اَظْهَرْتُ الرُّبُوْبِيَّةَ و آنکه بعضی را از آن مکتوب حضرت شیخ ما

قدس سره نفی توسط مطلق مفهوم میکردد و لا بل آنجا مراد نفی مرتبه ایست از مراتب توسط

مطلق و آن مرتبه ایست بمراتب مثبت الحجاب دون آن مرتبه که بمراتب مرتفع الحجاب بود

چنانچه از آن مکتوب اول حضرت شیخ ما هم صریح هویداست که خود را بس رو محمدی گفته اند

علیه الصلوة والسلام وازان مکتوب ثانی نیز صریح هویداست که درهمان کمال

کامله خود باثبات وسیله محمدی برخود قایل اند وچرا قایل نباشند که زهی سعادة

مایان که وسیله آنحضرة توسط المخلوقات علیه الصلوة والسلام برما باقی بود

الحمد لله والمنة لکمال فضله تعالی وانکه این فقیر مطلق آن توسط ان سرور را

همیشه برهمه کس قبول بالیقین میدارد وبرهانش صریح است که توسط یا بقرب معنویست

یا بقرب صوری پس هیچ فردی بقرب مکانی وعرفانی برتر ازان سرور عالمیان نیست

زیراکه او ازهمه مخلوقات بقرب مکانی وعرفانی افوق وافضل واقرب است ونیز

برهان اقوی اینست که هرگاه هرچه درجات عرفانی ومکانی برهر فردی که باشد

بلکه نفس هر فردی وهر درجتی وهر حیثیتی که باشد محض مظهر ربوبیت حق سبحانه بود

هر ظهور ربوبیت حقانی را آن افضل المخلوقات توسط بود بحکم لولاک لما

اظهرت الربوبیة پس هیچ فردی بوجهی من الوجوه نفی توسط او چگونه گفته میشود

مگر

مگر کسی بسکر وقت گفته باشد وگفت که وقوع وحصول قوت برائی ظهور نسبت
جذبه واجتبا واگاهی شهود وحضور قلت طعام وقلت منام وعزلت از
مشغله خلق بسیار بسیار کارگر است ازینجاست که مبتدی ومتوسط را ریاضات
شاقه مضر گفته اند وگفت من که یاران خود را اول تحریص بعلم ظاهری میکنم
وبعد ازان بوصول وظهور قابلیت استعدادیه مقتضی الظهور علم لدنی اصلی تکمیل
حقایق اسرار توحید مسایل ایمانی سعی می نمایم وپیش از حصول ووصول علم حضور
از مراتب منتهی اصلی علی از مجاهدات شدیده منع میکنم وبعد ازان رخصت مینمایم
سرش اینست که مذکور شد وگفت که اهل ریاضت شدیده را عزلت ضروریست که
صحبت خلایق مضر است وگفت که خلوة جلی وخفی محبوب جمیع انبیا واولیاست
علیهم الصلوة والتسلیمات واگرچه در دعوت بخلق من حیث خدمتگاری باطاعت
به حسب امر ماموره در اواخر حال متکلمان از خلوت جلی کمتر میسر می باشد اما آرزو مینماید

العزلة منية الصدّيقين صریح واقع شده است اگرچه بقطع صحبت

خلایق عزلت دایمی بهتر چنانچه بعضی اکابر قدس سرهم بر دوام اختیار صحرا

نموده اند و بکوهستان گریخته اند و یا از زاویه خود برآمدن ترک کرده اند و

بر خلوة اربعین و عشرین و عشره و کمتر ازان هم بنا بر عدم تیسر عزلت دایمی بالضرور

باختیار طریق تبرکاً قانع شده اند و گفت خلوة معروفه را شرایط اند اول تجرد از دنیا

و بیرون آمدن از ملک خود و غسل کردن به نیت مردن و خلوة خانه را لحد خود

انگاشتن و طهارت کامله و ثوب پاک و مصلا بانضافت خلوة خانه تنگ و خالی از

رخت و رو بقبله و توبه بسوی حق تعالی خالصاً مخلصاً از ذنوب خود بندامت و بکا و

تضرع و بخشوع و خضوع و ترک حسد و حقد و خیانه و غل و غش و جمیع بدخوی صوری

و معنوی و سعی بانتفاء جمیع صفات ذمیمه ذاتیه نفسی و ترک حرص و طمع و جمیع هواهای

دون حضرت حق سبحانه و دوام وضو که وضو مظهر نور است زیرا که نفس طهارت مظهر

نور است و صلاح مومن است و اختیار صوم که الصوم لی وانا اجزی به

وضمو صفاة حیوانیت بصوم واقع است و تقلیل طعام و منام ضروریست که شیطان

از مومن گرسنه بگریزد و عدم آزار و تشویش گرسنگی را حبس تهر است واین حبس

مخصوص است و عام و سر این حبس را بعضی از یاران این فقیر محرم اند و باید که چنان

خلوة نکنند که مردم راز پاره کنند زیرا که لازم است که از دیدن و شنیدن و گفتن

آفات باطنی از خطرات کلام نفسی و نقوش مثالی بخیال و غیر آن از بلیات وهمی

پیدا می آیند والا در چنین خلوتی خوف شهرة است و در شهرت آفت که باید که

نماز بجماعت گذارد و اگر خوف شوب تاثر صحبت خلایق از خلوة برون نیاید و

باید که بایکدو سه کس اگر قادر باشد همانجا جماعت کند والا خوف آن باشد که مبادا

نماز فوة شود چنانچه حضرت شیخ بها والدین ذکریا هم چنین گفته و هرکه بر جماعت

قادر نیست و در جائی است که کسی او را نمی بیند و نماز را باداء مستحبه احبه با تمام

قواعد ارکانی بتعظیم بدنی و جانی با فتقار و انکسار بخشوع و خضوع جسمانی و روحانی

تمام ادا میکنند خیلی مقبول است و بدوام سکوت بنفی خواطر با ذکر دوام با مراقبه

دایمی باشد و از خلوة خانه بیرون نیاید مگر بضرورت استنجا و غسل و وضو یا برای

قوت که بجهت سد رمق باشد و باید که از ورود وظایف دعوات و تسبیحات ماثوره

و از ورود و خواندن غافل نباشد اگرچه طالب محض ورد نباید بود لیکن اگر تواند

بعرفان حقایق اشیا بعلم حضوری بنفی اثبات هستی غیر حق سبحانه بتوجه حالی بحضور رب

متعالی و اگر نتواند باستحضار یا خفی سری کلمات خود را مظهر کمالات کلام مطلق

سبحانی انگاشته میخواند و باشد که اینچنین خواندن دعوات و مستحبات از قران و حدیث

مقتضی فوائد و نتائج کثیره از مجیب القریب تعالی شانه و وصول این دولت

بمحض فضل صمدی رحمانی رحیمی سبحانی حقانی است انه حبیب الرقیب جل سلطانه عم احسانه

تم برهانه و باید که اعراض بر خداوند نکند سبحانه چنانکه هرچه بروی آید از قبض و بسط

۱۰۴

ورنج و راحت وصحت وسقم وکشایش و فرو بستگی راضی باشد و تسلیم کند

ونیز اعتراض بر شیخ نکند یعنی هرچه از قول و فعل وحال وصفت او را بیند و چون و چرا

نکند و بکلی خود را تسلیم و متصرف او دارد و خطای او را بهتر از صواب خود داند

از ینجاست که حضرت صدیق اکبر گفت رضی الله تعالی عنه سهو محمد

صلی الله تعالی علیه و علی آله اجمعین و باطن خود را نفی در باطن او بداند که گفته اند

دو دل یک شود بشکند کوه را پس دل قرآن که سورهٔ یس است

و دل شب که در اوائل نیمهٔ آخر شب است و دل بنده مومن چون جمع شوند ظلمت کجا ماند

و اگر با اینهمه با دل چهارم که نفی بودن در باطن شیخ میسر است جمع شود نورا علی نور

و باید دانست که سر آن مصرعه مسطوره مشعر بجمع خاطر است یعنی دو دله که شخص چون یک دله

شود کار همت بسر انجام کمال اید باید که بر خود مثل بیضه انکار دچنانکه اگر بیضه قدری

از تصرف مرغ برون آید گنده شود و از ینجاست که انکار شیخ حرام گفته اند و طریق نگاه داشت

ادب شیخ بیشتر مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و باید که هرچه بمدح و ذم از خلق
آید فربه و لاغر نشود و یقین داند که اگر کسی را چنین استغنا به نصیب پیدا آید
که بهیچ وجهی از خلق رنجه نشود قابل مقبول نفیض عظیمه گردد و تحقیق این حقایق که بعدم
رنجش منوط اند در خلاصة المعارف در قسم ثانی واضح گشته است و اگر با اینهمه بشرائط
بصحبت برادران و یاران هم طریقت باشد خلوة در انجمن دست آید و اگر بشرط نفی
بودن یک بدیگر را رعایت کند و خدمت خلق الله را بر حسب استعداد خویش به بهترین
وجهی بر گزیند بحکم آنکه خیر الناس من ینفع الناس این بهتر بود که درین صحبت این فواید
زیاده بر فواید خلوت آمد و نیز از بعضی خطر و خوف رهائی یافت که در خلوة بیشتر هست
آفت پس مرد سلیم الفطرت صاحب همت عالیه از چون و چرا ابناء زمانه وارسته واز
واز جملگی ضلالت هواهای نفسانی گذشته چشم دل بران داشته که دی روز نبودیم
فردا نخواهیم بود پس امروز هم خود را نابود انگاشته با حسن عمل یعنی بتمامی ترک هوای

غیر حق سبحانه بتعظیم توجه بحضرت حق سبحانه بنوعی که توجه هم نماند بقطع کامله

جمیع تعلقات صوری ومعنوی به پاکی شامله از جمیع محدثات ظاهری وباطنی

ترک صحبت بیگانگان بحسن اداء امر قرآنی وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا.

باختیار صحبت ضروری یگانگان بحسن رضائی حکم قرآنی فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي

برطبق قول حضرت شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی قدس سره که فرمود با خالق

چنان باش که خلق موجود نگرفته است و با خلق چنان باش که نفس وجود نکند همگی

عمر را نفس حال شمرده از تفکر ماضی واستقبال گذشته نقد وقت غنیمت دانسته

باستغراق محبت ذاتی بفهم دقایق حقایق نکته های اسرار آیة کریمه إِنَّ الصَّلوٰةَ

تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنكَرِ وَلَذِكْرُ اللّهِ أَكْبَرُ بقطع نظر جمیع مراتب ادنی واعلی بجمع

خواطر بجمعیت کامله بجمع همت بمطالب واحد حقیقی اقصی بنوعی که نفس چه که بنفس خود هم

شعوری نباشد غیر از حضرت الله تعالی علما وعینا بهمگی بصیرت هیچ نماند چنانچه باوقایت

معروفه بصلوات مخصوصه قیام باید وشت همچنان بذکر الله سبحانه بحفظ اذکار

مذکوره باستلزام دوام بتمامه مشغول ماند وگفت که اختیار عزلت از خلق وترک

طعام ومنام ولباس وکلام بتعین وقت سهل کاری است که نظر نفس به بهره وری

امال باقی است مرد عالی فطرت باید که عمر خود را لو فرضنا اگر عمر ابدی باشد یک روز

بلک یکساعة بلکه انوا حدا انگاشته ترک هوای خوراک وخواب وپوشاک وتکلم

صحبت خلق بهمه عمر اختیار کند لیکن ترک اعظم که هوا بما سوای حق است سبحانه چنان

باشد که چنانچه ترک اختیار خواب وتکلم وخوراک وپوشاک وصحبت خلق کند همچنین

از خوف هوای نفسی که مبادا از زمانی بنا مرضی واقع شود ترک اختیار امور متقابله آنهم

که بیداری وسکوت وگرسنگی وبرهنگی وعزلت از خلق است نصب عین سازد

اگرچه این هم اختیار است پس درین اختیار هم خوف هوای نفسی پیداست زیرا که تفرقه

قلب از نفس از اهل قلب سلیمه نیست وعارف بالاصالة بحقایق اشیا نیست مگر که توجه

شهود

شهود توحید وجودی بشهود وحدة در کثرت ست و از افراد اهل نفس مطمئنه

حقیقی نیست چراکه فردی از مقبولان حقتعالی که چنان خواهد بود نفس عزمش بر عزیمت

خواهد بود و این تحقیق نفس عزم بعزیمت جائی دیگر مرقوم شده ست فلا جرم بعد ان

ترک تمامی از هوائی صوری جلی ظاهری نفسی هرچه ضروری بامر ماموره باشد

قبول نماید و هرچه پیش آید قبول نماید و بر حسب ملاحظه عمل عزیمت گزینند و تبضرع

و افتقار حقیقی اگرچه بوجه حقیقی بطور میسر شود بهر حال بوسع امکان ظاهری و باطنی

چنانچه بالا مذکور شد بر دوام باشد پس چنانچه این تعین بلا انحصار وقتی بعزم

صادق باشد امید ست که همچنان عنقریب بفوائد و نتائج بکمالات کمال حقیقی استفاضه

و استفاده و استکمال از پردهٔ غیب بفضل موهبی بافاده و بافاضهٔ حقایق سبحانیه

رو بکشاید و غنچهٔ امید بشگفتگی آراید و گفت که عالم بودن و عارف شدن درین کارخانه

خلقی سرکاری و بر سرکاری بودن ست چنانچه هر آفریده بر سرکاری و سرکار بیست

وعاقبت خیر همه کسان مبهم است لیکن امید فائده و نظر نفع بیشتر مر کسی راست که
با وجود کمال معرفت و علم کمال راضی و مرضی از حق سبحانه صادق باشند باستغراق
کامله بحضور صادقه نفس امری بحق تعالی و گفت که ریاضت را و اخفای ریاضت را
و بهترین اوقات برای عبادة در جمیع ساعات روزانه و شبانه و چنانچه در قسم
ثانی خلاصة المعارف مذکور نموده شده است باین فقیر حقیر از عرفان بعض
حقیقت از بعضی عاداة و عبادات و احادیث آنسرور صلی الله تعالی علیه وسلم
بالقاء موهبی رحمانی تلقی کرده اند اگر تفصیل آنرا اینجا گنجایش نیست لیکن پاره وا
نمائیم چنانچه ترک دنیا بحیله مخفی چنانچه که از کثرت انفاق وی تعلق آن هیچ نماند
و ظاهر شود که چیزی نمیدارد و یا نمی یابد و بغرا غنائی از محتاجات بمعیشت چنان باشد
که هیچ ملالی و کلالی ظاهر نشود و بداند و تارک صادق بصدق حقیقی جلی و خفی همان
سرور عالم است صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم زیرا که ترک بعد ملکیت چیز است

ومخصوص او را علیه و علی آله الصلوة والسلام از حضرت ملک الملک حقیقی
مخاطب کرده اند انا وانت وما سواذلک خلقته لاجلک پس او گفت
انت وانا وما سواذلک ترکته لاجلک پس فی الحقیقه غیر آن سرور
دیگران همه من حیث حقیقه خفی تارک هوای خود باشند نه تارک ماسوا و غیر هوای
چراکه دیگر از املاک هیچ چیزی نکرده اند که ترک نمایند و رزق هم بتحقیق مبرم
بمعنی خفی هرکس را همان ظاهر است که مصروف وی شد والا بتحقیق خفی موقوف نیست
و رزق مبرم ترک نتوان کرد پس دیگر همه تارکان بوجه صوری جلی صادق باشند
و آن سرور مجتبی عالم هم بوجه صوری جلی و هم بوجه حقیقی خفی تارک صادق
اصدق باشد علیه و علی آله وصحبه وتبعه الصلوة والتحیات والتسلیمات قوله علیه الصلوة
والسلام الفقر فخری پس گفت از نبوة و غیر آن چند اسامی بر زبان مبارک آورده
چنین ادا نمود براین و آن نمی نازم که حق تعالی مرا فقیر ساخت بر وی می نازم اینجا از کمال ظاهر فقر

او عم هم باید دریافت تا دانسته شود که بکمال فقر حقیقی او چه گمان برده شود و

روشن ظاهر شد علیه الصلوة والسلام همچنان بود که با وجود قدرت تصرفی بر اموال و

اسباب هیچ تصرف خود اختیار نکرده و بفقر صوری اختیار خود ساخت علیه الصلوة

والسلام و دیگر از آداب معیشت اهل فضل بفقرا و اغنیا بشتر بیان نموده خواهد شد

انشاء الله تعالی و بحیله خوف مرض و زیادتی آن و یا بحیله کراهیت در اطعمه مرغوبه

مرغوبات و متلذذات نفسی را نگذارد و نیت خفی آن وجهی باشد که ازین خوراک

و پوشاک دیگری بیاساید و نیت جلی این وجهی بود که مبادا حسنات از آخرت

بدنیا عجالت کنند و اختیار محرومی ازان برای دوستان باین معنی که اگر آن

بیابند و برخود صرف کنند یا ترک کنند در هر دو معنی ملاحظه خوف سرور نفس ایشان است

پس آن بهتر که هر چند بیابند و صابر باشند و فعل ایشان در اخذ و ترک و منع و عطا

و فضول و امساک درمیان نباشد و آنکه آنسرور فرمود علیه الصلوة والسلام

اَلْفَقْرُ اَوْلٰى لِاَصْحَابِي وَالْمَالُ يَنْفَعُ لِمَنْ بَعْدِي در ينجا نكته ايست بايد دريافت

كه آنقول ثانى نه ترغيب آخرين اى ملحقين بمال است بلكه درين حديث تعرف

مراتب اهل استعداد مختلفه است تا هر كه استعداد صابر بر فقر دارد گويا داخل

صحابه است رضى الله تعالى عنهم كه استعداد مضطرب دارد داخل آخرين است

ازان متقبلين راسخين بس اونهارا مال نافع گفت و وقت تفاوة اطلاق لفظ

نافع و اولى را بر هردو محل بايد دريافت و زياده برين در افعال و اقوال

در قسم ثانى خلاصة المعارف واضح شده است ابيات همين يك پرچه كى

ديرينه بهتر ✿ همين يك لقمه كى مسكينه بهتر ✿ رضا را باكى دل از هوا به ✿ لقار اصفى

آئينه بهتر ✿ جا كى روز و شب بر وز و شبم ✿ تو كمى خرام از برائى دلم ✿

لى ضرور اين برين بحسب ضرور ✿ هرچه باشند يا مرب شكور ✿ بلك نظر ا نظلم

وجهل جبلى ✿ و ضعف بشريتى خود داشته هرچه پيش آيد هم از كرم او سبحانه دانسته

منتظر جود و حفظ و بدایة و عفو او بوده مدام نظر بفضل او باید داشت نظم

بر خوان نعیم تو خداوند کریم * مهمان تو ام چو طفل نادان یتیم * دستم ز فضول

گیر یا عفو هوا * عذرم بپذیر و گر صحیح است سقیم * بدین ملعونه دار غیر معصوم

چه ایمن باشد از سلطان * که در دار السلام آن اهل عصمت دیده مگر انسان و ز بیت بر

طلاب بحسب مدعا معنی حدیث الفقر اولی الاصحابی چنانچه بالا مذکور شد

بر حسب استعداد مختلفه ایشان می باید ساخت اینجاست که مرشد طریقت از استاد

شریعت اعرف و اکمل باید و نیز از ینجاست که سالکان طریقت را ریاضات و عبادات

نافله از نماز و روزه بی اذن مرشد کامل هیچ نمی باید و اگر خیانت مرشدی یافته

نشود بعد از هر عبادتی استغفار لازمی دانند چنانچه از حضرت خواجه نقشبند

آمده است قدس سره و این از آنجاست که آن سرور عالم فرمود صلعم چون جمیع اعمال

شمارا بهر بهشت و دیوان بالله خوف رویة تبت الاعمی که بنیت متابعت من بکنید و چون

بمکر

نیک دریابندگان اقوال و افعال و اعمال او و متابعان عارف و عالم و راسخ

و صادق صحابهٔ او بودند لاجرم در شان شان فرمود اَصْحَابِي كَالنُّجُوم

بِاَيِّهِمْ اقْتَدَيْتُمْ اِهْتَدَيْتُم علیه و علیهم الصلوٰة و التسلیمات پس جائی عبرت و هو شیارست

هر عملی که بریاضت و عبادة که سوائی یا ورائی اقتداء طریقهٔ صدر اوّل بود

بمتابعت که انجامد و بمقبولیّت که رساند و توسط که دانند و الله تعالی اعلم متوسط

و مقتداء و متبوع شخص مامور یا منهی باشد یا شخص متوقف غیر مامور مبهم فَاعْتَبِرُوا

يَا اُولُو الْاَبْصَار قوله تعالی يَا اَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ وَكُوْنُوا مَعَ الصَّادِقِيْن

وَ قُلْ هٰذِهٖ سَبِيْلِي اَدْعُوْا اِلَى اللّٰهِ عَلٰى بَصِيْرَةٍ اَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنِيْ وگفت آنکه از

الهامات خاصهٔ من است علم لدنی یعنی بعلم لدنی خارق العادات بخارق العادات

دانستن چیزی که نزد من است بدانستن آنست که نزد من است و این بمحض فضل و

منوط است سبحانه تم احسانه و خارق عادت از مناسبت معلومیت خلائق و در

معلومیست کشف خلایق آلہی و دقایق کونی بنسبت بخلایق بخارق عادت
از مناسبت رسم و عادة خلایق واین بمحض توفیق او مربوط است تعالی
تم برمانه واینجا نکته برحسب دقایق این حکایت مذکوره بتفهیم طلاب از علم
الہام ثانی اینست که چون در سلوک طریقه استفاضهٔ علم جنانی بموجب امر مرشد
خود حضرت میان حاجی خضر رحمة الله تعالی علیه بنظر ملاحظه خوف توقف از مقصد
حقیقی از استفاده که بمطالعه کتب اهل علوم لسانی شود ترک کردم چنانچه نسخه صرف
میزان خوانده بودم که ترک این کتب ساختم چنانچه باز هرگز بوئی تتفکر باطنی
وتعمل ظاهری نه پرداختم وآنچه استفاده بامر ونهی در طاعات وعادات لازمی
ضروری باشد باستفاده سماعی انحصار نمودم که هر عملی که علم آن نمیدانستم
از علما سوال میکردم وبعضی اوقات که رسیدم پرسیدم بخدمت عالم در آنحالت
ممکن نمی بود البته در آن باب از غیب جنان ملهم می شدم که بعد از آن وقت هرگاه

آن مسئله

ان مسئله از عالمی پرسیده می شد همچنان جواب می یافتم و باعتقادم او

اهل علم و طالب علم لسانی ای صوری ظاهری همچنان بصدق راسخ ماندم

حضرت حق سبحانه این علم لدنی اصلی داد که آنچه باید و برحسب کنه حقایق

شاید ناخوانده می دانانند و از علم الهام اول این که دانستن حقیقی حقایق

ومعانی که از طلب مبرا باشند چنانچه که هرچند بتدقیقات توجیهات مؤوله مؤجهه

قیاسیه عقلی ارباب ظواهر و بتحقیقات تاویلات موجهه مؤوله کشفیه قلبی اصحاب

بواطن بواسطه از کثرت اعزه واقع میشوند بمطابقت مقرره حقایق عقاید شرعیه

قطعیه اجماع سلف بموافقت نص و حدیث بلی احتیاج وجه مولفه متوقفه و

وجدانیه واضح نمیشوند پس آن تدقیقات و تحقیقات از علم لدنی اصلی نباشند

اگرچه اهل آنها همچنین دانند بلکه از علم لدنی ظلی باشند ای از ظهور مراتب علم لدنی

مطلق که آن مراتب مندرجه بنفس آن علم مطلق که مقتضی الظهور بوجه قیاس ذهنیه

عقلیه وادراک وحدانیه قلبیه اند منسوب بلدن مخلوق اند غیر لدن خالق الا

باین لدنی اصلی که ولاہل صحبت واقعی این علم که بمراتب سری بعضی از نوادر

آستیان واین فقیر ظاهر شده است بحسب تحقیقات تحقیق حقیق صادقه که بعضی از ان

درینجا ہم اختصاراً مذکور شوند باصالة حقیقی واضح باشند وحقیقه وجه تسمیه علم لدنی

مطلق هست که اینمرتبه از مراتب مقتضی الظهور شهودی علم مطلق اصلی واجبی سبحانه

که بوجه مصدریه اند بر تقاضای ظهور کمالات اسم الهادی است پس اینمرتبه تحقیق حقیق

بلدن خالق حق سبحانه مسمی بعلم لدنی بحسب حقیقه بسمیت حقیق مطلق باشد وغیر از همین

یکمرتبه دیگر مراتب بتقاضای ظهور کمالات اسم الدلیل اند که بکمالات ظاهره نفسیه

مقتضی الظهور براطلاق صرف وجودی الغیبی است وکمالات مخفیه نفسی مقتضی الظهور

براطلاق اقبل شهود المشهودی است اگرچه وقوع مدعا این هردو اطلاق در عالم

شهادت است واین همه کمالات یعنی این جمیع مراتب مقتضی الظهور الشهودی بر تقاضای

ظهور کونیه پس باطلاق علم لدنی حقانی مستحق نباشند که بر انواع مرآتیت صوریه مختلفه

استعدادات مخلوقات مقتضی الخطا والصواب ظاهر باشند و آن یکمرتبه بر یک نوع

واحده مرآتیت سریه استعدادات مخلوقات محض مقتضی الصواب باشند و کفت فی قوله تعالی

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ

ای برادر حقایق کمالات کمال تقوی را در نکات این حکایت مذکوره من حیث دقایق

باید دریافت که دریافت توبه و ورع در مطلق تقوی من حیث رموز این نکات بکدام

کمال ظاهر میشوند و وسیله بسوی حضرت حق سبحانه و تعالی ضروری بود و وسیله حطور

یعنی کامل مکمل حقیقی بارشاد حقه متابع محمدی صلی الله علیه وسلم بمتابعت جلی و خفی باید که

در حدیث آمده است که راه حق یکی است و راه شیطان بسیار وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ

فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ صحیح صریح است و لوازم ادب و خدمت وسیله

حطور شایان باشند زیرا که چون وسالت قایم مقام رسالت محمدیست صلی الله علیه وسلم

پس ادب و خدمت او مفضی به نتایج و درجات ادب و خدمت محمدی باشد علیه و علی آله الصلوة والسلام چنانچه خواجه انصاری در ادب شیخ میگوید قدس سره آورده اند که حساد وقت شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری قدس سره باد اهای مفتریانه سلطان وقت را بد کردند و تعصب آوردند تا که طلب سلطان آمد و کشاله کردند حیران شد ناگاه یاد آمد که اینهمه ابتلا شاید بدان سبب است که وقتی بر مصلای شیخ خود ابوالحسن خرقانی قدس سره پای بی ادبانه نهاده بودم فی الحال توبه کرد و از روحانیت شیخ معذرت خواست در خواب دید که فرمود که عفو کردم همان وقت سلطان را در خواب نمودند که شیخ عبدالله می آید بسبب گناهی که باین بلا مبتلا شده بود از ان تایب شد برخیز استقبال کن و باعزاز و باحترام تمام پیش آورد بخوبی رخصت کن بادشاه همچنان کرد و معذرت خواست و قصه خواب را باز گفت شیخ فریدالدین عطار گوید قدس سره مثنوی نیست ممکن در ره عشق ای پسر

راه بردن بی دلیل راه بر ❊ رو بجو یار خدائی را تو زود ❊ چون چنان کردی

خدا یار تو بود ❊ کر ز تنهائی تو ناهیدی شوی ❊ زیر ظل یار نا هید شوی ❊

انکه در خلوة نظر بر دوختست ❊ آخر انرا هم ز یار آموختست ❊ خلوة از

اغیار باید نی ز یار ❊ پوستین بهر دی آمد نی بهار ❊ یار آئینه است جان را

در حزن ❊ در رخ آئینه ای جان دم مزن ❊ تا نپوشد روئی خود را از دم ❊

دم فرو خوردن بباید هر دمت ❊ بس در آئینه کریمه مذکوره بعد از امر وسیله

امر بجهد آمد یعنی که جهد و ریاضتی که بی مرشد کنند چندان هدایه بخش نباشد بو علی

دقاق گفت قدس سره درخت خود روئی که کسی او را نه پرورده باشد

برکت نباشد آرد و لی بار نیارد و اکر بار هم آرد بیمزه ارد بس من این طریقه

را از نصرآبادی کرفتم و او از شبلی و او از جنید و هر کز پیش نصرآبادی نرفتم

تا از سر نو غسل نکردم و در حدیث آمده است مَنْ تَزَهَّدَ بِغَيْرِ عِلْمٍ جُنَّ

فِي آخِرِ عُمْرِهِ أَوْ مَاتَ كَافِرًا پس صاحب همچنان علم لدنی معنوی ظاهری و باطنی بکمال

مکمله متعلق به تحقیق حقیقی در مراتب کمال مراقبه دار را می نماید و در حدیث آمده است

مَنْ صَلَّى خَلْفَ تَقِيٍّ وَفِي الرِّوَايَةِ خَلْفَ عَالِمٍ فَكَأَنَّمَا صَلَّى خَلْفَ نَبِيٍّ

واوست که وارث حقیقی نبوی باشد و بتحقیق حقیقی در شان همچو عالم راسخ

کامل باشد الْعُلَمَاءُ أُمَّتِي كَأَنْبِيَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ در شان همچو آن علمای

راسخین واقعه باشد وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ و در تحقیق حق اینچنین

محقق حقیقی این امر جلی بر رمز خفی باشد جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا

ومعنی خلق عظیم قوله تعالی فِي شَانِ الْحَبِيبِ وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ بصرف همت

تمامی بمحبوب حقیقی است قوله تعالی فی شانه علیه الصلوة والسلام أَنَا وَأَنْتَ

وَمَا سِوَى ذَلِكَ خَلَقْتُهُ لِأَجْلِكَ قال علیه السلام أَنْتَ وَمَا أَنَا

وَمَا سِوَى ذَلِكَ تَرَكْتُهُ لِأَجْلِكَ واحسن عمل این باشد قوله تعالی

خلق الموت والحيوة ليبلوكم ايكم احسن عملا اينجا نکته ايست ۱۱۳

درياب که تارک صادق حقيقی حق سبحانه بحسب حقيقة تحقيق از ماسواء او

سبحانه اوست عليه الصلوة والسلام والتحيات و ديگران نميدانم تا کدام

معنی تارک باشند مگر که تارک از هواء ماسوای حق باشند که محبوب حقيقی را ست

اقدس شانه بهمت کامله خود بفضل او سبحانه زيرا که ترک بعد از وقوع

ملک است و مالک الملک همه ماسوا را ملک او فرمود صلی الله عليه وسلم

وشرکت هيچ فردی درين تمليک مفقود است چنانچه اين تحقيق بالا هم واقع

شده است واحسن عمل چنانکه بالا در ابيات مذکور شده است احسن سلوک ا ست

بنگر که بهر فقر و غنا هيچ نه ٭ با اين همه چون و چرا هيچ نه ٭

هم پندارت هيچ ما هيچ و تو هيچ ٭ پس بو العجبيت ناز ما هيچ نه ٭ و احسن

سلوک آنست کما قال امير المومنين امام حسين رضی الله تعالی عنه فان الله

عَلَیْکُمْ بِحِفْظِ السَّرَائِرِ فَاِنَّ اللّٰهَ مُطَّلِعُ الضَّمَائِرِ واین چنین حسن سلوک جز

بترک هوا است نیاید و هیچ بلائی در سلوک مثل هوا یافته نشد و بتجربه نیامد

بئس العبد عبد هوا یضله حدیث صریح است وقد عبدوا ولهوا الله یعبد

فی الارض قال الله تعالی اَفَرَأَیْتَ مَنِ اتَّخَذَ اِلٰهَهُ هَوَاهُ واگرچه

ارتفاع هوا پس مرتبه عالی است در کمال انتها حاصل بود چنانکه گفته نورانیت کلمه

بقدر نورست دل و نورانیت دل بقدر زوال هوا است و شیخ کامل را هوا ممتنع نبود

اما سلوک ترک هوا چنین تهر است که ترک جمیع بدعتها بلکه خصلتها هم کند و ترک

هواء جمیع ماسوا کند من حیث اختیار قطر پس از جمیع مرغوبات جسمانی و روحانی

از شهوات صحبت خلق خصوص از صحبت اہل بدعت بلکه از صحبت اہل فضول هم اگرچه در امور

مباحات باشند ترک کند و از خوراکه و پوشاک و تکلم و خواب بنفی نیت ترک کند

پس هیچ از ینها هر که بتمامی عمر نیت اختیار نکند اما من جهت ادب امر حق تعالی یادی

حق نفس خود و حق غیر خود مثلاً حق نفس از خوراک بقدر لابدی و همچنین از پوشاک

و همچنین از خواب و جماع بغلبه شهوة که بخوف مرض رسیده باشد وغیر ذلک

و حق خلق و صحبت نسا بقدر لابدی بر قدر احتیاج ضروریه ایشان بمتابعت طریقه

مسنونه و همچنین تکلم بخلق و صحبت داری با خلق یگانه و بیگانه بخدمت ایشان به نیت

نفع رسانی و دفع مضرت ایشان و این نوع مشترک است در خلق و نفس خود و دوام

با دای عجز و تضرع و خشوع و خضوع که حقیقة عبادة گفته اند بظاهر و باطن متوجه جناب

قدس خداوند بنظر عظمة الوهیة او ماندن غیرتانه جل سلطانه لازم گیرد و بهیچ

امری بظاهر و باطن نجنبد مگر بحسب امر حق تعالی انسب نماز و روزه و امر که بعضی

عزیزان گفته اند فصل دویم و این فصل بر دو نوع است نوع اول در بیان

تحقیق حقیقة حقیقی اصلی اسما و صفاة واجبی حضرت آله حقیق اقدس تعالی نوع دوم

در بیان حقیقة تحقیق نسبت اصلی حقیقی صفات بذات حضرت جل و علا نکته

سُبحانَ مَن تحيّرَ في ذاتِهِ سواهُ سبحانه سبحانه المسمى باسم الاکبر المعظم والاعظم

واسماء العظام والاکرام وذوي الاحترام الحُسنى ذو الجلال والاکرام الیس اسمه

غیر المسمى والموصوف بالصفات الوجوبیة الذاتیه ولیس نسبت ذاته لصفاته من

نسبت الغیریّة والعینیة فهو نسبت معدوم الکیفیة تقدس وتعالی نُکته ای برادر

چون مرتبه این تحقیقات بس عالی پایه است اوّل باید دانست که محققان بر انواع

متفرقه اند لیکن از نوعی که بر صراط مستقیم اند دو قسم اند محقق علم الجنان و محقق

علم اللسان اما محققان علم الجنان دو گروه اند محققان اصلی و محققان وسلی

محققان اصلی انبیاء عظام که اسرار حقایق از حضرت حق سبحانه بالاصالة الاصالة

بی وسیله در یابند و محققان وسلی اولیاء کرام که ایشان نیز اسرار حقایق از حضرت

حق سبحانه باصالة و ضلیّت در یابند اما بوسیله توسط باطنی نبی صلی الله علیه وسلم

این گروه مقتداء اهل طریقت است و محققان علم اللسان مقتداء اهل شریعت اند

و بعد ایشان دو فرقه در مستحقاانند متشرع و متصوف و سوای اینها باقی

همه مقلد انند مقلد باشند خواه متعلد و دیگران بر خلاف ایشانان فریق مبتدعانند

مبتدع فی العمل و مبتدع فی العقاید هر چند که قول خلق مید اشته باشند فی الحیوة

و بعد الممات اما بی حصول توبه از ان عقاید خلافیه این قبول و رویتهٔ باستدراج باشد

نه باجابت و کرامة نعوذ بالله منها و بسیاری از اولیا الله سبحانه بنظر تحقیق کشفی

چنین دریافته اند و این فقیر نیز دیده هست بعضی کسانرا که درین مردم بعد مردن

هم بقطعیت و غوثیت بمامورند بسبب غلطی عقیده در مقبلان حضرت حق تعالی

داخل نشدند و در روحانیان شرمسار و رسوا گشتند والله تعالی الجبار الستار

و هو علم الحق الحق عز شانه **نکته** از قسم اهل علم اللسان جمعی مقتدا، بر حق که در

مسایل عقاید بغموض غامضه بکمال انتباه تا در فضولی نیفتند چنین مختارات صحیحه

اجتهادیه را بر گزیدند که مقبول اجماع امتیان آمدند و وقوع آن مختارات بر مرکز

اصلی بتحقیق حقه بحفظ هدایت فضل خداوندی سبحانه واقع گشت اگرچه در مطلق

اجتهادیات بجزئیات مختلفه اسلامیه اعمالیه احتمال خطا و صواب است لیکن بکلیات

متفقه ایمانیه اعتقادیه همه حق و صواب است زهی فضل کامله سبحانی که در همچنین

مقصد بلند و پایه ارجمند از هوا محفوظ ماندند و از نازکیهائی فریب مخفیه غامضه

هوائی چه گفته شود که بدریافت فهم آن بس عالی‌فطرتی باید فلاجرم اقتداء

آن برگزیدها بر اتباع‌شان بی‌خلاف و اختلاف لازم آمد و آن مختارات اعتقادیه

ایشان اگرچه قطعی نیند زیرا که ایشان هم معصوم نیند لیکن کقطعی آمدند بحکم حدیث

لا تجتمع اُمّتي على الضلالة علیه و علی آله الصلوة والسلام ولیکن طائفه

در تحقیقات عقاید تحقیق بوجدان قیاسیه عقلی باستنباط نص و خبر و اثر صدر اوّل

و روایت اجماع سلف اختیار نمودند و این فرقه محققان متشرعه اند و اینها از اهل

علم اللسان اند و این مختار ایشان مجتهدانه قیاسیه مشهور است ولیکن طائفه در حقایق

مذکوره تحقیقی بوجدان القائیه قلبی ایضاً بحسب استنباط مذکوره اختیار کردند

واین فرقه محققان متصوف اند واین محققان متصوف مختار البنان محققانه کشفیه

مذکور است وچون وجدان ظنی اند مختارات تحقیق وجدانیه البنان بالخلاف

والاختلاف محمول الخطا والصواب آمدند نکته اهل مواجید آخر الزمان بحفظ

هدایت حق سبحانه از لغزش صراط مستقیم محفوظ باشند تا بمختارات ذوقیه رای

خیالیه طبع روائی روی براه خوش هوائی نباخته درراه مبتدعانه نیفتند

ورهائی از مقتضیات طبعی بس مرتبه عالی است نعوذ بالله من شرور انفسنا ومن

سیئات اعمالنا س تحقیق کنی بخوش ادائی طبعی ؛ توفیق دهی بخوش

رضائی طبعی ؛ هشدار که دگر کیست مذکور توحیست ؛ هرزه نروی بخوش

هوائی طبعی **فهذا النوع الاول** فی بیان تحقیق اصلی اسماء وصفات

باری تعالی قال النبی صلی الله علیه وسلم **العلم علمان علم الجنان**

وعلم اللسان علم الجنان فذلك علم النافع للانبيا والاوليا وعلم اللسان

قیل و قال آمد هدایت عام عام ٭ خاص بعضی خاص را بی قیل و قال ٭ قال دیگر

حال دیگر گرچه لیک ٭ هم لسان الحال ینطق از مقال ٭ شیخ احمد جام نیک

آورده است ٭ نکته در قال از اقوال حال ٭ دیگران بر دل ز کاغذ می برند ٭

آن منم کاریم بر کاغذ زبال ٭ سبحانه سبحانه ٭ سبحان من تحیر فی ذاته سواه

فهو سبحانه الکامل بکمال الکاملة المسمی باسم الله و هذا الاسم ذاتی بالنص والحدیث

والاجماع اما در تعریف این اسم بعضی محققان گویند که الله در اصل الا اله است که

بمعنوی لغوی معبود حقیقی است و بمعنی اصطلاحی گویند هو اسم للذات الواجب الوجود

المستجمع لجمیع الصفات و باین هر دو معنی اگرچه صادق اند لیکن بحسب این تحقیق این

اسم هم مثل اسماء دیگر صفاتی باشد و تحقیق خصوصیت این اسم به تخصیص الاسم الذاتی

مفقود میماند و بعض محققان متصوف در تحقیق این اسم من حیث حقیقت حروفی الف

احدیة و لام ازلیة و های هویة می نامند و این همه وجوه موجه اند و بعضی ازینها

الف و لام تعریف و تشدید تاکید و هاء ضمیر هویة بالغیب میدانند و فایده آنکه

از حروف آلة معرفة باوجود تاکید تشدید بتاکید موکد تعریف که عدم عرفان

مسمیت مسمی مینماند ظهور بحثیت صرف بآن حضرت تعالی پیدا میکنند و امتیاز

این اسم بتخصیص ذاتی از اسماء دیگر که صفاتی اند من حیث این معنی ظاهر همی سازند

و این تاویل نیز معقول تر است و این فقیر را اینمعارف از علم اهل کمالات ولائیت

ملاء اعلی معلوم میشود و آن تحقیق که بالف احدیة و لام ازلیة گفته اند چنانچه بالا

مذکور شد از عرفان اهل کمالات ولایة اولیا بعلم لدنی ظلی مینماید و آن تحقیقات

آن هردو طریق ازان بزرگان که از علم اهلیت کمالات مرتبه خاصه ولایه که

آنمرتبه مسمی بولایة اولیا باشد و دومی از علم اهلیت کمالات مرتبه اخص ولایة

که آنمرتبه بولایة ملاء اعلی بود نقلا از تصانیف ایشان در قسم ثانی کتاب

خلاصة المعارف بجنس مرقوم نموده شده اند الحاصل چون ازین جمیع تدقیقات

حصول همه ضمیر هویت می آید پس همین لفظ هو اسم ذاتی شاید و نیز ازین ظهور

تحقیقات ماهیت انضمام متثبت حروف الف ولا مین الله موقوف میماند الا

بتوجیه وتاویل مذکوره وحال آنکه در کلام مجید اطلاق هو بضمیر ذاتی است

که مسمی بالله است کما قال الله هو الذي لا اله الا هو وغیر ذلک پس آنچه به تحقیق

علم خاصه کمالات ولایة انبیا بتحقیق حقیق متحقق علم لدنی اصلی است شکراً

العطیة واظهاراً للشکر برطلاب منصف الفطانه صادق الدیانه کامل الهمت

برای ظهور حقیقت حقیت این دین متین بوضوح اشارت بسلامت وصول بکنه حقایق

مسایل عقاید قطعیه شرعیه مرهمه امتیاز خصوص بطریق نوید مرطالبان منتظر وصول

حقیقت حقیه اصلی بمطالب منوطة الوصول منتهی را بضمن نکات غریبه معروض میگردد

والله ولی التوفیق ومنه الرشاد علی صراط السداد بحرمة محمد حبیبه وآله الامجاد علیه

وعلیهم

و علیهم الصلوة والتسلیمات نکته چون تحقیق این مطالب بس نازک و فائق است

بنظر ملاحظه ضعف جبلی خود کقوله تعالی خلق الانسان ضعیفا و انه کان ظلوما جهولا

اوّل بناه تحقیق از حفیظ حقیقی سبحانه هم از مکر او با و تعالی میگیرم قوله تعالی

افامنوا مکر الله فلا یامن مکر الله الا القوم الخاسرون این باشد معنی این

حدیث اللهم انی اعوذ بک منک فستعیذ بالله من الشیطان

الرجیم و این استعاذه صورة از ابلیس لعین است و حقیقة چون شیطان از شطن است

و شطن از ظهور صفت قهریه است که بمعنی راندن است این استعاذه از خوف ظهور

جلالیه او است تعالی اللهم انی اعوذ بک من سخطک و من غضبک

حدیث است انه قریب مجیب سوال من حیث الحیرت ٭ الله الله چه لفظ یا نا مست این

برباز خیال حیرتی و مست این ٭ نی غیر مسمی بود این اسم عظیم ٭ هر خاص و عوام را

سر انجام است این جواب من حیث التحقیق الله الله حقیقت الذات حقیق

معنی وصفی بدیگر اسما بدقیق * این اسم حقیقی ومعنوی جمله دگر * تدقیق حقایق است

سرّ این تحقیق * پوشیده نماند که بثبوت تحقیق واقعی این اسم اکبر معظم بعدم ظهور

مراد ماهیتی از چهار حروف مرکبهٔ این اسم من حیث استلزام آنمراد که حقیقت لازمی

این حروف سوائی معنی تاویلی و توجیهی است مفقود بوده است پس هر کس معنی اسم

میجوید و چون اثبات معنی اسم میجوید و چون اثبات معنی میکند این اسم ذاتی

بتمامه صفاتیه میکردد و بتخصیص ذاتی خصوصیتی تحت لفظ این اسم بغیر از تدقیق

تاویلی و توجیهی واضح نمیشود پس واضح باد که این اسم ذاتی حقیقی است بتحقیق

ذات نمعنوی چنانچه غیر این اسم تمامی اسما همه معنوی اند که صفاتی اند و چون هیچ

حقیقی لی ظهور معنی اند ماجیه خود بذاته معروف نمیکردد فلا جرم همین اسم حقیقی

که بحقیقت هر چهار محققه بثبوت حقه واقعه است بظهور جامعه متضمن باسم کامله معنوی

صفاتی که آله حقیقی همان باشد ظاهر است واله حقیقی همان باشد که ما قدست کامله

و کاملیت شامله مفوض مماثلت و مجانست و مشارکت بوجهی من الوجوه بطلان

او ثابت نشود پس ازین لفظ مبارک بحیث حقیقه ذات من حیث حقایق حروف

باسم ذاتی حقیقی مدلل بود و بحیث معنی صفات من حیث معنی لفظی باسم صفاتی

معنوی معبر باشد پس باید دانست که این لفظ مبارک مظهر آن اسم بحسب مجرد صورت

ماهیت ملفوظی و مکتوبی نیست بلکه توجه ماهیت معقولی معبر بمرتبه معنی فمدلل بمرتبه حقیقت

حقیقی است پس بدانند که آری ماهیت معنوی حرفها این اسم مظهر هویت است

زیرا که حقیقت حرفها همیشه هویه حقیقی است و چون مفهوم هویت بهر مرتبه مستلزم

ادراک است حرف لام که متصل بدین حرف هویه است و ماهیت مفهومه معنوی

ازین حرف همیشه لا نفی است پس حقیقی که این لام مظهر نست بنفی مدرکات هویه

مستلزم حقیقه حقیقی آن حضرت اقدس باشد چون انتفاء هویه مطلق مستلزم عدم

محض است ماهیت مفهومی لام اول مستلزم نفی مدرکات عدمیت بود بهر نوعی که مفهوم

قیاسی باشد و چون مطلق نفس عدم مقابل مطلق نفس وجود است پس همان حقیقی که

همین لام اول مظهر نسبت باشد انتفاء نفس نفی و نفس عدم مثبت اثبات قدس و وجوه

اقدس است و ماهیت مفهومی حرف الف همیشه مظهر اثبات وجود اقدس است که نفس

ذات باری تعالی است و چون نفس این اثبات مطلق عین حقیقه وجود مطلق یعنی هستیه

صرف وجود مطلق عین حقیقه ذاة مطلق حضرت حق جل و علا است و نفس صفت ادراک

نیز همان وجود مطلق موجود است مطلقاً از مدرکات اثبات و وجود ذات مفهومه

مبرا باشد از بیجاست که مظهر این عین مطلق که ذات بحت و هستی ساذج است ماهیت مفهومی

نقطه محض که اصل جمیع حروف است مسمی بالف مطلق آمد و چون ماهیت نفس الف مطلق است

منزه از قابلیت قابل قبول حرکت همیشه بسکون متمکنه ساکن و متمکن علی الاطلاق آمد

و چون بماهیت نفس کامل الکمال است بظهور قابلیت حرکتی مطلقه اند ما جیه ذاتی خود در مظهریه

مظاهر همه حروف که جمیع حروف ظهور قابلیات این الف مطلق اند بظهور حیثیت حرکت

ظهورات متنوعه فرمود **نکته** سبحان الله هرگاه حرفی که در عالم خلق قابلیت
مظهریة هستی آنحضرت اقدس من حیث قابلیت موجودی این عالم خلق دارد معرا
از تغیر و تبدل باشد نفس هستی آن حضرت اقدس را که ذات محض و وجود بحت است
حیثیت متماثله مدرکات تنزلی و حیلولیتی چگونه جائز گردد ازینجاست که الف مطلق
ماهیتی که مظهر آن اثبات وجود قدس است در همزه که مظهر جلی مینماید بظهور خفی در لام
ثانی که مظهر خفی مینماید بظهور جلی ظهور فرمود و چون در ظهور عالم همین هر چار حروف
من حیث ماهیات معنوی باین قابلیات قابلهٔ ذاتیه خود مقتضی بمظهریت آن حقایق
حقیقیه حقیقت ذاتی آن حضرت اقدس حقیقی بمعلومیت ازلی غیبی بودند بموجودیت
ظهور لفظی که مظهر ماهیت اسم است حقیقی ذاتی است تعالی شانه در جمیع حروف بدین
ترکیب مستلزمه ماهیت لفظی مستثنی آمدند **نکته** باید فهمید که باتصال الف بلام در
ادغام لام اول بدین اسم معظم الله اکبراند تاج اسم اعظم نیز واقع است ازینجاست:

که اسم ذاتی آمد و هر که حضرت حق سبحانه را باین اسم ذاتی یاد کند گویا که

بجمیع اسما یاد کرده باشد لیکن هر کسی را بهره مندی از برکات آن من حیث عرفان

و علم یقین اوست بحسب نیت او **نکته** باید دریافت که نبی را علیه السلام بحسب

نسبت ذاتی بمرتبه نبوة بنفسه بحضوری حقایق و حضور در حضور است و بحسب نسبت صفاتی

بمرتبهٔ ولایة حضور علم و علم حضور پس نبی را صلی الله تعالی علیه و سلم هر چند نسبت نبوة

فاضلتر و کاملتر نسبت ولایة او اشرف تر و اکملتر نسبت نبوة او مفضلتر و مکملتر

علیه الصلوة و السلام **نکته** بدانند که در تحقیق عرفان اهل کمالات ولایة

اولیا و ولایة ملاء اعلای هم بالتحقیق علم اهل کمالات ولایة انبیا چه قدر تفاوت نیست

هر چند که مرتبه عرفان علمی اهل کمالات ولایة اولیا ملاء اعلی از علم عرفانی اهل کمالات

ولایة اولیا عالی تر باشد که من حیث تحقیق عرفانی اوشان بمال حضور شان اگر چه

آنحضور فی الحقیقة حقایق معانی اسم الله بهر کیف بغیب حصولی هویة میکشید پس از ینجاست

کم نمشهود

که بشهود آنحضرت اقصی مطلق علم بالاصالت مفقود میدانند و من حیث تحقیقت
صرف بذات آنحضرت واجبی الاقدس اگرچه بعضی سلب صفات میکنند اما باز عجیبتر
اینست که با وجود اطلاق سالب صفات که من حیث نفی جمیع تعینات ثبوتانی
یعنی نفی جمیع قابلیات ذات سبحانه لازم می آید صفات را از روی تحقق عین ذات
میخوانند و از روی تعقل غیر ذات میدانند و کلمه لا هو و لا غیر هو را که در بیان
نسبت صفات حقیقی بذات او تعالی از بزرگان واقع است و متفق علیه است
محض سد عام فهمیده بحقیقه نفس امری آن کلمه علیه جامعه اصلیه غورسی نمیتوانند
و از عین ذات گفتن باز نمیمانند (نمیتوانند) سُبحانَ ربّکَ ربِّ العزّةِ عمّا یَصِفون
نص صریح است یعنی بمعنی مطلق این آیه کریمه ای بر وصف تعلیمه او تعالی هرچه
از خود قولاً و فهماً وصف او کنند سبحانه و تعالی از آن ما کبر است پس معلوم نشد
که بمنتهاء مقاصد بعلم باالله بعلم نسبت اسما و صفات واجبی بذات اقدس که آن نسبت

معدوم الکیف است بحضور ذاتی و وجودی بعلم لدنی اصلی چه نوع رسیده اند
مگر که بعرفان بالله که مجهول الکیف است بحصول صفاتی و شهودی مصطلحه بعلم لدنی
ظلی رسیده اند هرچند که آن عرفان را علم گویند و آن مجهول الکیف را معدوم الکیف
نامند و آن حصول را حضور خوانند و آن شهود را وجود فهمند و آن ظل را اصل دانند
و من حیث الاسمیت تفاوت معدوم و مجهول الکیف و علم عرفان و وجود و شهود
و علم لدنی ظلی و علم لدنی اصلی اگرچه بعضی میدانسته باشند امّا من حیث موصوفیت
المسمیت بسبب مغلوبیت شهودی خود در وقت اطلاقات بتحقیق حقایق معانی
در همه جا تفاوت نکنند فلاجرم بفوق وصول خود بدیگران محذور فرمایند و
گویند فلا تطمع و لا تتعب و حجت آرند قوله تعالی وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ
نَفْسَهُ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ و ندانند و این تحذیر از ما و راء مرتبه شهود از مرات
نور محمدی است صلعم که خلق لطیفه الطف اول جامع مرجع ظهورات حدوثی است اگرچه در آن

ظهورات حدوثی ظهور نفس مراتب قدوم واجبی قدسی غیبی مشهود بود و بدانند

که درین آیهٔ کریمه تحذیر بدانست که نفس آنحضرت اقدس اطلاقات و تعینات که سواء

تعلیم او سبحانه هرچند بعرفان ادفه والطف وانزه مجهول الکیفیت باشند اگر

مکشوف و مفهوم شوند حذر باید کرد که هنوز علم بالله حقیقی میسر نیست واز علم بالله

حقیقی مر آن اهل کمالات ولایهٔ انبیارا علیهم الصلوٰة والتسلیمات نصیبی ظاهر است

که همان مرتبهٔ احدیت مجرده راحتی که از حیثیت تجرد نیز مجرد و هستی صرف الاصرف

علی الاطلاق کامل مطلق است مسلوب الصفات نمیدانند که گویند وجود مطلق

از موصوفیت کامله واجبی نیز مطلق و منزه است بلکه همان هستی اصرف را ذات

بحت و وجود ساذج موصوف ازلی بوصف الکاملیه بصفات الکامله المطلق

الاقدس بتعلیم القاء سرّی من حیث مسمیت بالاسماء العظام بموافقت نص و حدیث

حیثیت

بمتابعت علم صدر اول رضی الله تعالی عنهم بنفس حضور اصیلا بعلم لدنی اصلی مبرا از

متعینه تعینات المدرکه میدانند فقط و ان تعینات انتزاعی کیفیه قلبیه و قیاسیه عقلیه را

سر بسر تقیدات میخوانند غایه ما فی الباب و من حیث تحقیق علم اصلی ایشان مآل حضور

صحیحهٔ ایشان باثبات حقیقت وجودی حضرت ذات کامل الصفات در تحقق حقایق اسماء الله

میرسد و بر اهل فطرت سلیمه منصف الفطانه ظاهر است که حقیقت غیب هویه مضمر بضمیر هو

هرچند بغیب هویه منزه دانند لیکن محاطه ادراک مطلق کثرت او قلت باشد بقلت

قلیله او اقله اگرچه من حیث نقص علمی خود ندانند و حقیقت وجود مطلق اقدس اصلی

هرگز محاط ادراک نباشد زیرا که نفس مرتبهٔ ادراک بمرتبه وجود موجود است پس

ادراک تمامه محاطه وجود است فکانت نفس صفت الادراک مدرکه الوجود ولا

وجود مطلق مدرک الادراک شتان ما بینهما و مبشر این تحقق در حقایق اسمیه در ضمن

مثنویات باره مفصل خواهد شد انشاء الله تعالی و این علم غریبه از همچنین حقایق علیه حقیقیه

بتوسط تربیت بصری بعلم جنانی این فقیر احقر را از حضرت فاطمه زهرا رضی الله تعالی عنها

وعن کل آل و اصحاب محمد علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات چنانچه این واقعه
نیز در ان مثنویات بیان خواهد گشت انشاء الله تعالی نوع ثانی از این فصل
اینست در بیان تحقیق حقیقی نسبت صفات بذات حضرت حق جل و علا عز شانه تقدس
نکته در مسئله نسبت ذات و صفات قدس خداوندی عز شانه باجماع سلف لا هو و
لا غیره واقع است و چون در فهم عامه نسبتی سوای نسبت غیره و عینه مفهوم نیست
این مسئله معززه اجمالیه را سند عوام و ناتسته تحقیق تحقق حقیقی بتدقیقات قیاسیه عقلیه و وجدانیه
قلبی اختیار میکنند فلا جرم بعض محققان متشرع گویند که صفات الله تعالی عز و جل
زائد بر ذات او هستند سبحانه اما بعد انفکاک بس بغیرت حقی مستقر گردند و اینجا
سوال باقی میماند که عدم انفکاک با وجود مفهوم انکه نفس صفات زائد بر نفس ذات
باشد یا باثبات حقیقت اتصالیه است یا اتحادیه و انتساب این هر دو حیثیت محال است
بس حیثیتی ثالث در کار بود و آن نا پدید است و ایضاً هرگاه وجود حقیقت سیما باثبات

حقیقة صفاة مثبت بود و اسم غیر مسمی نباشد چنانچه بدریافت حقه صادقه

معتبر سلف است پس نفس صفات چگونه زائد بر ذاة باشد که ذات عبارت از

نفس موصوف است تعالی شانه و محققان متصوف گویند که صفاة من حیث التفهیم

تعقل غیر ذاة اند و من حیث تحصل تحقق عین ذات اند و بعینیت جلی متفوه شوند

اگر در فهم انتساب نسبت عبارات غیریة از فهم انتساب نسبت عینیت محذورات

بیشتر اند مثلا صفة الحیوة والعلم والقدرت و غیرها که بتقابل اینها اماتت و جهل

و عجز است اگر از نفس ذات زائد باشند پس حال نظر بنفس ذات من حیث انه ذات

مجرد بقطع نظر از صفات بر چه حالت بود و عجب است حضرتی را که از مدرکات عشره

مبرا گویند تحقیقات قیاسیه تعریف آن حضرت اقدس چطور متحقق حقیقی بشود و در عینیت

نیز سوالی باقی میماند که هر دو مرتبه را باسماء متمایزه مسمی بوصف متغایره موصوف

و بمعرفت علاحده معروف خوانند یعنی مرتبه ذات و مرتبه صفات پس تحقق عینیت خواهند

بجز

بحسب حقیقه کماهی این مسئله چطور متحقق شود زیرا که دو مرتبه عین یکمرتبه هرگز نباشد

واگر باشند یکی موجود و دوم لاموجود بود بهر حال ماهیت مفهومات نسب و اعتبارات

غیریة و عینیة از قبیل عالم کیف اند که از مدرکات عشره اند واگر گفته شود که مراد از عینیّت

همون نسبتی مراد است که مجهول الکیفه است پس اثبات اطلاق عینیّت چه در کار بود

آری اگر عجز ادراک ماهیت آن نسبت مقدسه برحسب مثل مثالیه گویا نسبت عینیت

گوئیند زیبا بود واکنون منصف الفطانه اهل همت بدریافت حقیقه حقه بالضرور تحقیق

حقیقت حقیقی چنانچه اجمال سلف متفق علیه تفصیل تضمینی است همان اجمال را که معتقد

اجماع مومنین است من حیث تفصیل وا نموده آید بگوش هوش باید شنید که آن

نسبت صفاة قدس بذات او تعالی نه بکیفیتی است که از مفهومات مستلزمه مفهوم غیریة

باشد ونه بکیفیتی است که از مفهومات مستلزمه مفهوم عینیّت بود بلکه نفی کیفیت

موجود نیست که بعجز علم وادراک خود آن نسبت را مجهول الکیف دانیم پس اقدست

آن نسبت اقدس که صفات قدس را بذات قدس خداوندی جل شانه سبحانه وتعالی

واقعه است بتحقیق تحقیق چون بعدم مطلق کیفیت است چون واضح آن بود که این

تحقیق حقه بدین مسئله نسبت ذات و صفات بعدم عینیت و غیریت که باجماع محققان

سلف بلا هو ولا غیره واقع است ازهمین عبارت نسبت ثالث بیدا میشود یعنی

نسبت معدوم الکیف زیرا که این محققان متشرع و متصوف به تحقیقات غیرت هرچند

تدقیق بالغه خواهند نمود منتهای آن تحقیق بمرتبه انتساب الی نسبت مجهول الکیفیتی خواهد

بود و چون بحضرت اقدس ذات صفات محض لی کیف است پس نسبت لی کیف بدیهی

کیفی صرف باشد اقدس شانها پس نسبتی ثالث معدوم الکیفیتی از همان عبارت اجمالیه

مجتمع علیه معدوم البنتین که منفی البنتین یعنی منفی العینیه والغیریه است ثابت شد و همه

محذورات و محذسات مرتفع گشتند بفضله وکرمه تعالی رباعیه حق هستی مطلق است

بالذات صفات :: باری ز قیاس جملگی مفهومات :: عینیت و غیریت مفهوم الکیف

او پاکتر از تحقق این اطلاقات نکته الحمد لله والمنة سبحانه فسبحانه من اقدس شانه

سبحان الله تقدس تعالی قوله تعالی سُبحانَ رَبِّكَ رَبِّ العِزَّةِ عَمّا يَصِفُونَ

یعنی هرچه وصف کنند حضرت حق رب العزت از و پاکتر است پس برائی تحصیل مدقق

غیر قابلی بنا دان و برائی تحقیق تحقق علمی بدانایان در تعریف نفس اقدس خود بصفت

اسمائی و صفاتی خود تعلیم فرمود پس همین تعریف وصفی مثبت ظهور صفات آمد و

حمل تسلیب متکلفان مرتفع گشت و احتمال انتساب عینیه و غیریه بر نسبت صفات با ذات

مفقود شد و نسبتی ثالث معدوم الکیف پدید گشت بفضله تم برهانه کما قال الله

تعالی عَلَّمَ الإِنسانَ ما لَم يَعلَم عم احسانه حق هستی مطلق است بالبحت حقیقی

ذات صفتهٔ کمال مطلق تحقیق تعلیم از و بوصف تعلیمه او اثبات صفات است بتوفیق

رفیق و بر ضمیر منیر عالی فطرت نیک واضح است که مضمون نفس وصف دیگر است و

مضمون نفس صفت دیگر شتان ما بینهما که ظهور نفس صفت با وجود ظهور نفس وصف

مربوط است و وجود نفس وصف با ظهور وجود نفس صفت منوط است ای عزیز

بعینت
من نکته غامضه درباب همین نسبت واقع بذات و صفات اقدس سبحانی وا:

نفس صفات
که ظهور نفس ذات سبحانی موصوفه بصفات ذاتیه حقانی واجبی با وجود ظهور

سبت
واقع است و وجود نفس آنصفات ذاتیه با ظهور وجود نفس آنذات واقع ا:

تقدس وتعالی — رمزی بیافت جانم زرموز یار جانی — فافهم که برتو خواندم

بطریق ترجمانی — و دیگر این تحقیق حقیقی بوجه مفصل در کتاب خلاصة المعارف

عنه
واقع شده است و پاره در مذکور تربیت تلقینی که از حضرت فاطمة الزهرا رضی الله

احسانه
بتعلیم بصیرت بعلم جنانی به این فقیر احقر محض قبول فضل حق سبحانه عم برهانه و تم ا

در حقایق تسمیه میسر شده است در ضمن این مثنویات که بنکات النقاطی واقع اند و نسخ

خواهند گشت انشاالله تعالی بسم الله الرحمن الرحیم ٥ الم

بسم الله الرحمن الرحیم نکته تدویر الف لام میم نقطه محیط

الف ولام ومیم دایرهٔ نقطه الف لام ومیم راز حقیقی خبر معنوی مضمر

این اولی وثانوی لیک بمعنی جلا وخفا آمده از مصرع سیومی بدا بسم الله

الملک اقدس ثنا اظهر مظهر بخفا وجلا بسم الله الرحمن العلا مستوی

العرش خلا وملا بسم الله الرحمن الرحیم مبداء مخصوص بامر حکیم بسم الله

الولی کل باب مفتحه الفاتحهٔ کامیاب بیت نخست اسم نخستین نما ظاهر

ازان راز خفا وجلا بیت دویم ذات وصفت را بیان لیک برمز صفت اولی

عیان شد بخصوصیت مر هر سه نام بیت سیوم مشعر راز عظام بیت چهارم

بوجوه طلیق گشته مشیر از وجه مایلیق تسمیه را راز نقاط نکات

بشنو هم سر حروف اسم ذات نقطه الف مرکز باگشته میم مبداء آیات

بسر عظیم مرکز با گرده بکثرت عبور سین به بسم الله هم از با ظهور جمله کمالات

الف شد عیان هر همه حرف از سر سر نهان اسم وصفت را سر نقطهٔ نقط

بسم الله الرحمن مقبل اسرار ز اسم الله است مظهر این نکته چو بسم الله است

الرحیم رمز گشائی الف و راز نمائی کلمات کریم مفتحة الفاتحه گنج کریم

لام و میم وان همه شد زان از همه آخرین آمده جمله کتاب اند بقران ضمین

مودع در فاتحه چونکه ز سوره بود اول بیان فاتحه شد مودع این مفتحه

جامع اسرار بهر سوره است لاجرم این آیت سر سوره است داخل و فارغ چه بگوید کسی

آیة عالی کلمات رفیع جامع اسرار علوم جمیع پس متعالی کلمه از حکیم

منبع انوار ریاض جنین مودع اسرار کتاب مبین مودع اسما و صفات قدیم

مظهر اسم اهل سخن زان همه بگشاد د لوح عرش بدان لوحه جنین ساده لوح

مورد این هر سه بحمل مدار مستتر اسم اعظم ذو الاحترام اکبر و اسما عظام

دعوة اکبر دل لوح جبین لوح و قلم اول است مصدر دیگر همه از سه هزار

پرده گشائی بسر گنج نهان رازگشائی دل صاحبدلان ابلد است

جود خفی داشت بعالم کبیر فیض جلی کرد بعالم صغیر مبداء بر خلق بامراز نهان

مبتداء هر همه شان بر عیان مصدر افعال همه کن مکن مظهر ذی بال همه فعل کن

لاجرم این قول بشان صحیح آمده زان مخبر صادق صریح هر چه کلم هید،

بدان گرچه ننیک اقطع و اجزم بود ابتر چه ننگ واقعه بشنو ز من

بس غریب فافهم ازان واقعه سر عجیب بود که بودیم باهل قبول

قعده اشراق به تبع رسول زهره زهرائی بر افلاک دین روشنی مردمک

دوره بین مقتبس فیض زمهر رسول نور بصارت همه اهل قبول از تبق

غیب بعالم نهان بر سر من کرد تجلی عیان مهتد اسرار بنا قد بصر نقد بصرت

بدلم داده بر تسمیه را از من واکشود اسم و صفت را بدلم وا نمود

فوق عبارات و بری از کلام زانکه زبان زو نشود باکنام کرد اشارات

ز اشارت بری نور بصرت ز بصارت بری حضرت اعظم صفت اعظم بنام

اسم صفت هر دو یکی پاکنام سرّ خفی را که به بسم الله ست مدغم اول الف

اسم الله ست حضرت اعظم صفت اندر شروع همچو اعظم با بسم اندر طلوع

این همه اسرار بیک نقطه پاک ز اظهار بیک نکته مدغم حرف اول ظاهر جلال

مظهر ثالث بجمال کمال خلّت ثانی بخفا بر نهاد مجالس ثالث بجلا بر گشاد

حالت چارم بضمیر منیع رو بتجلوست بولایی بدیع هر همه اسرار حقایق بود

جمله حقیقت بدقایق بود حب بمحبوب محبی بحب هر دو بهر چار طریق عجب

جمله نبی رسته ازین هر چهار مرتبهٔ خاص نصیبی بکار لیک ز هر چار نصیبی باصل

چار نبی رست قوی تر بوصل حب بمحبوب نصیب حبیب نقطهٔ اسرار تشیش غریب

همچو بمحبوب حبی از نخست دایرهٔ اسرار نجات درست چونکه محبی بحب عاشقی

شد بکلیم از قدم واثقی همچو بحب ست محبی بروح عشق بمعشوق ایضاح صنوح

هر ولی زیر قدم هر نبی یافت نصیبی تبعی تابعی مرتبه هر چار ز هر چار حرف

۱۲۸

کرده بهر جا ز ظهور شرف   حرف که مظهر بحقایق صفات   وصف که مشعر بود

از اسم ذات   اسم معظم که بد آیت نشان   مظهر وصف اعظم از ذات دان

بسم با اسم صفتش منشرفست   فضل قیاسی فضل ز حرفست   زین همه اسرار بکشف آن بتول

ورد من این تسمیهٔ بر قبول   بیش ازین خواهی اگر شرح باب   کرد دلم از الفباح

خلاصه کتاب   عذر کنم بیش کنون عذر خواه   چونکه ز عذرست عفو گناه

اهل فطن را همه این خدمت است   نی سخن آرائی ما نیت است   نی پی تحسین

ز تصنیف نام   خواهش شهرت بهوائی حرام   زانکه با خبار نبی خدا   بندهٔ بنده

ضلیل هوا   همچو منی امّی عامیّ خام   عاری تعلیم علوم عوام   قاعدهٔ نحو و صرف نی بر

چون ز تصنیف هوس آرد بسر   لیک بلی صادق اهل صفا   فارغ ز انگشت نما خود نما

خز فلکی جند ز علم جهان   پاک ز آرایش متکلفان   بهر رضا حق ز رضای عباد

ظاهر افاده خفا استفاد   خواسته از هر همه مقبل رسول   بهر قبول حق نیت قبول

کشته رقم هر سخن از ذوق خاص اوست قبولنده بحق خواص نیک و بدم

چون برضا و قضاست چشم باقبال عفو و عطاست هش یکتابم سخن ارشادست

فیض ز اسرار به آماده است غیر مکرر سخن دربیان فیصلهای مجمل پیشینیان

استهدف عذر به تصنیف عام شد بعبارتلی تکلیف کام حیث بمضمون

نظر مدعا استهدف ظن نباشد روا خاص بالهام که اصلی بود گرچه بقطعی سبب

کقطعی بود به که بتسلیم بود احتمال غورسی نیک بغور محال این نه ببین

آیة اعظم چنان فهم قیاسی چه بود شرآن اهل طبیعت ز هوا دم زنند

اهل طبیعت بطبع غم خورند گفت حکیمی به تعلم ادب عاقل ادب یافته ازلی ادب

لیک عمل چون به نیت بود دوست نه ماخوذ شریعت بود چون عمل دوست

به نیت خلوص جمله بد دوست بود برخصوص زانکه عمل دوست لی دو سنت

ورنه چنین عکس رهی دوستی است گرچه بود نیت ما دوستی هرچه بگویم سخن دوستی

لیک

لیک چنین جا ترنم دم بود هم ٭ تا که نیابم سر تحقیق فهم ٭ نیز به تحقیق قیاسی کنم

غیر با لهام صحیح دلم ٭ ملهمه از حق همه تحقیق خاص ٭ یا ز نبی یا ز ولی خواص

وه چه خوشا طالع من بر قبول ٭ کرده تلطف بمن انسان قبول ٭ طالع سعدم

بطن مادری ٭ کرده ظهور از بر آن جادری ٭ کرده تلطف بسرم بی حجب ٭

مهر ور تر ز همه اُمّ و اَب ٭ وه چه خوشا طالع نیک اخترم ٭ پُرّ بطل مهر ان مادرم

بله آن دامنی و دامنم ٭ بس بامیدم بخدا ضامنم ٭ گرچه منم ناکسکی ناکسان

اوست هم از ناکسیم مهربان ٭ گرچه منم بی کسی از ناکسی ٭ او کس من بس همه بیکسی

گرچه منم بی سبب و بی ادب ٭ مهر ویم بس بسرم بی سبب ٭ شفقتگی‌ئه دلی

اُمّ و اَب ٭ لازمی بی سبب و بی ادب ٭ بر همه طفل است جو در هر زمان ٭

هم من همه این خواست نمایم ازان ٭ لطف کن بر سر ما طفلکان ٭ مهر ور تر

ز همه مادران ٭ چون نکنم سوی وی آن چشم داشت ٭ کو دهم آخر بمن آن چشم داشت

بود بما منفعة الشافعه جمله بلا را بدمی دافعه غیر نبی هیچکس آخر نفس

جز غم خود خورده غم هیچکس طرفه تر این همت آن پر دلی در دم آخر غم ما خورده

وی قرة عینین چو حسن و حسین غنچه خندان مهب جاو دین پرورش آموخته

مهر رسول هر دو گل تازه نسیم قبول چون گل پژمرده به بالین او از کس نکشاده

به نسرین او هر دو با حضار دم آخرین چون گل پژمرده بمانده حزین

آنچه شنیدند از آن مهربان در دم آخر غم ما عاصیان قصه دگر هم

هم بشفاعت صریح زوست حکایة بروایت صحیح آنکه نبی را الفتی برد خواب

امده زان خواب ز خالق عتاب رفته بصحرا چو نه ظاهر پی اش جمله صحابی نگران

از پی اش یافته اصحاب پی ناله یافته اش بر الم و واله گریه و الحاح زهر کش بسی

لیک نه تسکین عتاب از کسی هر همه با حسرت و آوارگی چاره ندیدند به بیچارگی

تا که در آن بادیه آمد بتول جان و تن خسته بفکر رسول هم سر شان رفته بسر بر تراب

۳۵۴

۱۳۰

کرده تضرع بود ودالوهاب تاکه رسیده ست پیام استجاب کشته تسلی بمقابل

عتاب آمده دلخواه پیام محبب هرچه تو خواهی دهمت یا حبیب زنگ الم

بهر امم کان فزود لطف عفو از دل او برزدود این همه تعلیم و ادب زان

حبیب بهر محبان ز محبب الرقیب دوستی بنده برب العظیم حسن و ادب الکهی مستقیم

خاص تضرع بدل ملتجا رافع درجات تدافع بلا وه چه بدن خسته دل آسته تنک خواست

سر درست اقبل مقبول را چون نه ازان اقبل آن مقبله چون نه ازان نور

جبین مشعله چیست عجب از سنن موهبی زانکه ولد هست نتیجه ابی این همه اقبال

ازان مجتبی ست این همه ذی بال ازان اصطفی ست مخدع مستور بنور نخست

خلقت او برتر زامکان درست خلعتش از مخدع نور جلیل ظاهر ازان آمده

خلعت خلیل پرده کی پرده ظهور آمده از بس نزدیکی دور آمده حسن وی از

حسن ازل مظهر ست سروی از صورت او منهر ست انکه محمود محمد بنام

امده در خلق متمم بکام نام رفیعی که با حمد حمید گشته بام از سر سرّ مجید

نقطهٔ صرف الف از عین صرف عین که از عشق بود عین صرف حالهٔ حقیقت

بود از حاء حسن مبداء عشق آمده از حاء حسن میم که مظهر بود ابرار را

وال دلیل آمده اظهار را طرفه تر این سرّ ز اسرار حسن حسن بود عشق بود حسن عشق

زان بود از عاشق و معشوق عشق جمع و شرا هر طرفی شوق عشق پس حکیم وصف و

کمال الجمال حسن وی از عشق خود است بر کمال پس حکیم نعت نبی مصطفی

فهم بلغ ذر صفا اصطفی وصف کما هی چو نه امکان کس وصف وی از خالق

صاف پس صل علی آل صحابی عظام همچو که از حق به نبی بر دوام

فصل ثالث

د تحقیق تحقیق حقایق حقیقی اشیا، و این نیز بر دو نوع است اما نوع اول اینست

تا بدانست که بنفس امری وجود و ظهور را ایجاد عالم شهود مرتبه خارج است یعنی

مرتبه از مراتب خارج یعنی شهود مراتب آن مرتبه از مراتب نور لفیه وجود مطلق

خارج غیبی واجبی است که آن مرتبه مقتضی الظهور شهادی عرفانی بموجودیه مقیدی

اعتباری وهمی لاثبات بوقوع وجود این ظهور شهادی امکانی است وهمی

الوجود ای اند ماجی الوجود والنور بهان وجود و نور غیبی قدسی مطلق

النفسی است تقدس و تعالی فهو الله السبحان عالم الغیب والشهادة ای بالخفا الجلاء

که در جمیع خلایق بحیث ظهور نور عرفانی فی مرآت اهل الخلا والملا یعرف الشهادة

کشته بتقاضاء فاحببت ان اعرف برضمایر اولو البصایر پوشیده نماند

بعضی از عرفا در معرفت حقیقة عالم گفته اند صورتش موجودی است موهوم

حقیقتش معدومیست معلوم زیرا که در نفس شان ایجاد عالم در وهم است اما شاید

بعضی کبراء از ایشان مراد ازان ایجاد موجودیه معنی اثبات نظر میداشته باشند

ترادف الاصطلاحی والله تعالی اعلم وابن فقیر میگوید صورتش موجودی است

موسوم ای موسومه و موجودیه المقیده المصدریه الاعتباریه وهمی حسب الشهادی

العرفاني الحدوثي التخليقي معبرة بوجود الخارجي وحققتش منحصرست معلوم رايي

معلوم بوجود موجوديه المطلق بقا بالميت الفعليه وهي حيثيت الغيبي العلمي الازلي

معبره بوجود العلمي يعني صورتش شهود ليست بمشهوديه ازغيب وهي الاثبات و حققتش

وجودي ست بموجوديه بالغيب مخفي المعروفات وايضاً الهمني ربي ثم الحسان

وانكشفني بهذه الحقيقة اي من يعرف بان العالم موهوم فقد كان عرفانه

وهمي وكل خلقت خلقي واقع في الواقع

بشهادة الكاملة اي خلقه كل مخلوق بجميع درجات الخلا والملا من كل

العياني والبياني واقع بنفس الامري كما ينبغي بهاية الواقع في مرتبة مقتضى الظهور

الشهادي من مراتب المخارج الحقيقي المطلق الاقدسي الالهي الحقيقي بالموجوديه و المظهريه

والقيام فيها لمظهريه بها وايضاً الهمني ربي بلا ترجمان وانكشفني بوضوح الاوضح

في حقيقة الخلق ان في هذه الوقوع وقع ظهور الشهادي القابليات المخفيه فالمقتضى الظهور

الكونيه

٢٥٨ ٢٥٨

١٣٢ الكوني الامكاني مشهود المصدرية الاعتبارية العرفاني تلك القابليات واقع

في الواقع بوقوع الضمني الوجودي موجودية الازلية المخفية العيني بضمنية المطلق

المخفي القابليات المطلق من صفاتي بشهود تلك المرتبة من نور المطلق مقتضي الظهور

بظهور الشهادي العرفاني بهذا المشهودات التخليقي بقدم الشهود من صفت العقل

والارادة والقدرت بتلك الكمالات المتنوعه الوجودي فقد وقع في الواقع

هذه الظهور المقيد بكل ظهورات المقيده موجودية المشهوديه موجود مظهر وقايم

وايضاً مظهر بشهود المطلق من قابليات المطلق من كمالات صفاتي للوجود توابع

فالاول من كمالات صفت النور ثم من كمالات غيرها بحيث الاول والاخر بالتقدم

والتاخر حيث ماثبتنا بكل آن فان السبوح القدوس اقدس شاني فعال لما

يريد بكمالات حكمتي تعالت اسمائي وايضاً اليمني رلي كذلك من قال ما هيت

الاشيا غير مجهولة فهو لحظي في الكشف والقياس وهو غافل من حقيقت معنى ام الخلق

والخالق من حقائق الحقیقیر بان یتوہم ویتخیل ان الخلق قدیمہ بانفسہا فی الخلا

وارادو بہد القصد رفع التعطیل من فعل الخالق فی خلقہ الخلق ولوکان لقصد العدم

النقص فی حق کمال الخالق فقد وقع بذلک الاجتہا د عدم النقص فی حق کمال الخلق

لا فی حق کمال الخالق وہو لایعلم ان وقوع ہذ التوہم والتخیل فقد وقع من عدم العلم

الی خلق الاخلی ویعلمہم با خلقت الاخلی الموقوف الموجودیہ والظہور علی صدر البعض

من العارفین فی الخلی بالخلا وفی الملا بالملا ولایعلم ان الایمان بوقوع النفس التعطیل

فی کل تخلیق الخلق بالاختیار قد نظہر القدرۃ علی خلقت الخلق بلاتعطیل قط ان شیا

ولکن لم نشا، وہذا من حکمتی الکاملۃ الازلیۃ فقد نظہر الاختیار الازلی فی الارادۃ

والقدرۃ الکاملۃ وایضاً یظہر ویثبت العلم الی خلقت الاول من خلایق البیانی

المتنوعہ وہی خلقت الاخلی الموجودیۃ نظہور الحقیقۃ المعنی اسمیہ المحض علی مظہر الادراکت فی

صدر بعض خواص العارفین وہی الموجودیت موقوف علی علم ذلک التعطیل بالاختیار

في الخلق الاول فيظهر التفريق بين كلتي علامت صفت الخالق وصفت الخلق فيقول

بعدم الذاتي للخالق على الخلق بعدم لعدم الزماني حيث حيثية التابع بالمتبوع وقوع

ذلك التفريق موقوف لان مثل هذه الحيثية قد يوجب في نسبت الصفات بالذات

السبحاني كما واقع في الواقع هكذا في نسبت الاثر بالعين لا في نسبت الخلق بالخالق فوضح الآن

ويثبت وجه التسمية والكان في مرتبة الخلا للخالق بحيث المخلوقية بلي واسم الخالق لا يقبل القدم

للمسيتها واعلم ذلك الحكم يوجب الاثبات بعلم القدرة التامة للخالق على كل شيء خلق

حتى يظهر وجود نفس خلقت الاخلى لظهور هذه الخلقت الاسمية التعطيل المحض المجرد الصمدانية

كسبف ونفس وجود الزمان بكل وجه واقع من الخلق وتلك خلقت الاخلى اثر الاول

من اثار الخلق الاول موجودة وقوع العلم بذلك التعطيل باختيار الازلي وايضاً

قد نظهر بوقوع علم ذلك التعطيل توقيت الوقت والازل الازال بارادة القديم

في اثار خلقت المطلق واعلم ان ظهور وجود التجميل الكاملة بعدم تعطيل المطلق في

معني حقيقة امرنا القول كن فيكون موقوف علي ذلك التعطل الاختياري الاول في

خلق الاول علي حسب ارادة الازلي لحكمت الكامله ما تعلم حكمتنا في مثل هذه الاغلاط

لبعض الزهاد بانهم اختار الاستغني من متابعت الانبيائي ويظنون التساوي في حق

انفسهم بالدين يبعثون بالخلافت والرساله الاجلي في الخلق بلا قصدهم واردتهم

واعلم ان بهذا الواسطة نظهر ما قضا صدرهم بمثل تلك الخلقت العرفاني الخيالي الوهمي الباطله

موقوف عليه فاعلم معني حقيقت الودوده قولنا ما خلقت هذا باطلا بمعني المطلق الحق

والباطل بمثل قولنا هذا ما ذكرنا وما سوا امثال ذلك كيف انتم الآن تعلمون في حقايق

كلامنا فاعلم ان هذه القابليات المخفيه الكونيه لا الامكانيه مقتضي الظهور بهذا الظهور

الشهود الكوني الامكاني العرفاني المقيد في الخلا والملا بلطافت الالطف وكسافت الاكسف

قديمة بوجود موجوديتهن بغيب الغيب في صفات الذاتي وكائنية حيث حققتهن الآن

كما كان في الواقع وكل مرتبه من مراتب خلقت الخلق لسبحو ومن كما علمتنا وذكرنا الكرم

محمد رشید

محدث بنفس الامري بجميع الكمالات النفسين فلان اعلم بوضوح الاوضح معنى

حديث القدسي كما ورد الى حبيبي كنت كنزا مخفيا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق

لاعرف واعلم ان علم اللدني وخارق العادة بخارق العادات فاعلم ان في

مثل هذ المطالب بمثل هذا الاغلاط قد يوقع بحصول الجلاء المرتبه المخصوصته من المتخيله

بخارق العادة برياضت او بجمعيه من المحبت كانت من اشتراك الخفي الهوائي يوقع

من شيطنت من نفسانيه المخفي بتفضيل الهوا ويظنون لانكشاف هذه العلميته الوهمي التخيلي

بعلم اللدني ولا يعلم ان تحصل علم اللدني بحضور علم اللدني يوقع الحضور من خارق

العادات بالكرام الحقيقي بخرق العادات كانت بتخليص السري من الهواء وليس الغلط في علم

الدني كما علمنا للانبيا والاوليا كما قلنا وعلمناه من لدنا علما وعلم ادم الاسماء

كلها اما الخطاء في بعض العلوم من اهل علم اللدني قد يوقع من حيث الاشتراك

الوهم بالخيال في ظهورها في صدرهم ودماغهم بنقص الشركية والتنقية الحقيقي وكمال الحضور

بعلم اللدنی الخالص موقوف علی کمال خلو المتخیله والله یختص برحمته

من یشاء والله ذو الفضل العظیم ۵ قانون حکم بعلم قلبی خوانی ۵

بر صفحه کون دیده سری ربانی ۵ حقا که نه بینی و نخوانی از و ۵ جز شان بتون غیبی ربانی

۵ نور است وجود عین نور است وجود ۵ ظاهر علمی بمقتضیات است وجود وجهی مخفی

که بو وجهت العرفان اظهر شده با ظهور عرفان بشهود الرباعیة الثالثة تشهید شهود جست

تنویر آن نور ۵ بر مختلف الظهور قابل الظهور ۵ تقیید نمود زان مراتب مطلق ۵ هر مرتبه را نسبت

از مراتب مذکور سبحان الله هو الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب ای عالم بالشؤنات

الوجودیه الصفات الذاتیه فی مرتبه المخفیة العینیة بکماهی شانها بحضور الوجودی العلمی وعالم

شهادة ای عالم بظهورات کمالات تلک الشیونات بظهور المقدورات التقدیرات

الموجودیه بعین نفوس المقدوریه المصدریة الاعتباریة المجلیة الشهادیة بکماهی حالها الشهود

الموجودی العرفانی بجمیع حیثیات الحضوری والحصولی جاعل الجعل لکل شیء قدرا بظهور الشهادی

مراتب

مراتب غیب الغیب ای الشهود مراتب المندمجه الغیب الهویة بتقدیر القدرة و فعلیه

الفعل وغیرها بمراتب المتنوعه یعنی بتقدیر و الفعل المتنوعه لکل حالة الشهودیه المصدریة

المختلفه غیر مستقر فی آن واحد ظاهرة بتجدد والامثالیه بتغیر المتغیریة المطلق بعد هیئت

المقید فهو الله تعالی ذات اقدس و وجود بحت یعنی آنحضرت حق تعالی مطلق بماهیت

نفسی چیست چیزی است که مثل چیزی نباشد پس در تعریف آن حضرت اقدس مثل تمثیل

مثلی با مثالی که در اشیاء واقع باشند بمناسبت هیچ چیزی صوری و معنوی را است نباید

الامثل مفتوح المیم معنوی معدوم الکیف زیرا که نفس هر همه مدرکه الاحساس چه معلوم الکیف بل

اگرچه معنی مجهول الکیف هرچند بمجهولیت تامه باشند زیرا که نیز بمثل صورت داخل اشیا هستند

قال الله تعالی تبارک سبحانه عز شانه لیس کمثله شیئ و آنکه در بعضی جا در قرآن مجید کلمه مثل

واقع است اللّٰهُ نُورُ السَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْضِ مثل نوره کمشکوة فیها مصباح الی الآخر

الآیة باید فهمید که این مثل در ظهور شهودی صفت وجودی نور است بموجودیه عرفانی

نه در ظهور وجودی نور نفسی و کاف کلمه کمثله اگرچه بحسب معنی ماهیت عبارة صوری زاید

مینماید اما در نظر اهل علم چنانکه هیچ حرفی در کلام مجید زاید نیست که مجرد از مدعای معنوی

حقیقی محض برائی وقوع بلاغت عبارة منحصر توان نمود چرا که نفس بلاغت امر مخلوقه حالیست

نه از صفاة خالق سبحانه پس بحسب معنی ماهیت مدعای معنوی غیر زاید است بحیثیت تاکید مثل

مطلق لیس کمثله شیء ای نیست همچو مثل او چیزی یعنی مثل چه که همچو مثل هم او را چیزی

نیست و این تاکید است بر نفی مطلق مثل که بوجهی من الوجوه نسبت هیچ شیئ از اشیا بنابر نفی

و علیائی بحضرة تقدس تعالی چو مثل هم نتوان نمودن پس آنحضرت هرچه که هست محض هست صرفست و چون

قایم بنفسه است و موجود بذاته است نفس وجود است که عین هستی است بهست نفس خود و موجودیت

وجوبی نفس وجودی خود موجود است و چون وجود هر ممکن امکانی است که بنفسه موجودیت

ندارد بلکه موجود بغیره است پس هست هر همه امکانی بهمان هست واجبی هست باشند و این هر همه

موجود بدو باشند زیرا که هر همه بنفسه محتاج هست پس حقیقت ماهیت نفسی هست هر همه بالجمیع

وجوه مجلیه وخفیه نفسی چو ظهور عرفانی شهادی از نفس کمالات افعالیه صفاتیه

همان هستی کامل اکمل باشد اگرچه اکثری از ممکنات بحیثیت عرض و جوهر و اثر و عین

چنانچه دانه وقابلیات آن و چنانچه برگ و شاخ وغیره از درخت وقابلیات و اصل

و بیخ آن درخت بتوسط اکثری یا بعضی یا فردی از کائنات موجود بوند چنانچه نور محمدی

ومراتب اند ماجیه آن وظهورات اولینه آن اللهم صل و علی محمد و سلم بارک وعلی اله وصحبه

وتبعه اجمعین اکرمین پس آن حضرت اقدس وجودی است کامل بتوابع ذاتیه خود وان

توابع ذاتیه اش یعنی ان کمالات افعالیه صفاتیه ذاتیه او همه از کمالات یعنی قابلیا ازیت

نفسه او بند تعالی شانه و کمالات نفسه او سبحانه بعضی ظاهره که مسمی هستند بصفات ذاتیه

و اینها همه مستوجب الظهور واجبی ازلی ابدی سرمدی اند و بعضی مخفیه که مسمی هستند بعض

بکمالات ای بقابلیات صفاتیه و اینها همه مقتضی الظهور کونی حد و ثی اند بحیثیت ظهور عرفانی

الشهادی و بعضی ازین کونیه مقتضی لظهور غیر منقطع هستند چنانچه ارواح وعقول وانوار لطیفه

که ظهورات کمالات روح عقل اوّل و نور اوّل اند قوله علیه السلام اوّل ما خلق الله نوری

و اول ما خلق الله عقلی و اوّل ما خلق الله روحی و بعضی ازینها مقتضی بظهور انقطاعی اند

چنانچه اجرام و اجسام امّا ازان کمالات ظاهره بعضی مقتضی بظهور مشروطه اند چنانچه

خالقیت و ربوبیت و غیرها و بعضی بغیر مشروط چنانچه قدرت و علم و غیرها وان کمالات

ظاهره که بدو مرتبه ظهور دربیان آمدند یعنی بمرتبه مشروطه و غیرمشروطه بغیر صفات

اضافی غیراضافی این مرتبه غیرمشروطه نیز مشروط است لیکن چون شروط ظهور

این مرتبه ازلی ابدی سرمدی اند محض موجود وجودی اند بحیثیت الآن کما کان چنانچه

لوازم قدرت حیثیات قدر مطلق و لوازم علم حیثیات علمیت مطلق و لوازم سمع حیثیات

سمعیت مطلق و علی هذا القیاس و این شروط ظهور غیرمشروطه هم بردو نسبت است

نسبتی ست غیریّتی اما عینیتی چنانچه قدرت بقیام نفس و توابع نفس خود و علم بوجود نفس

و توابع نفس خود و علی هذا القیاس اما غیرتی چنانچه قدرت با تقدیرات وجودی غیر موجودی

مقتضی موجودیة المشهودیة وعلم باعلمیة معلومات وجودی غیر موجودی ایضاً

مقتضی موجودیة المشهوده وسمع بالسمع مسموعات وجودی غیر موجودی ایضاً

مقتضی موجودیة المشهودة الی غیرها انی مراتب کونی مقتضی الظهور شهودی المکانیه

که لوازم صفات کامله مطلق وجودی غیبی وجوبی ذات اقدس اند چنانچه صفات

غیر یکدیگر نیستند همچنان الکمالات نیز بغیب الغیب بوجه مطلق واقع اند که غیر یکدیگر

نباید گفت ونیز با جمیع قیود درجات حصولی مقتضی الحصول تبعد الاعتباریه یکلهم

لکلهم بحیثیت حضور صرف تبرا از وجه محصولی واقع اند چنانچه که مقدورات غیر

تقدیر نیستند فلاجرم در کلام اکابر قدس سرهم باین مرتبه باطلاق غیر مشروطه منطلق اند

بخلاف مرتبه ثانیه که شرط ظهور این مرتبه حدوثی اند ومحض موجود شهودی اند

چنانچه لوازم خالقیت خلقت ومخلوقیت مخلوق ولوازم ربوبیت تربیت ومربوبیت

مربی پس این مرتبه مخصوص باطلاق شروط منطلق گشت حدیث قدسیه کنت کنزاً

مَخفِيًّا فَاَحبَبتُ اَن اُعرَفَ فَخَلَقتُ الخَلقَ حکمة او تعالی سبحانه از حیثیت جمیع
ذاتا با وجود توابع وجودی یعنی ذاتاً وصفاتاً وبقابلیات صفاتیه بظهور بلکه المراتب
چه ظهور الغیبی العلمی وچه ظهور شهادی العینی از حیثیت جمیع وتفصیل کلی وجزئی واصل
فروع وظل وعکس منزه است که مرتبه ظاهره ازلی سرمدی بظهور وجودی ذاتاً صفاتاً
تنزه وقدسی است وبمرتبه مخفیه باندماج شیونیه صفاتیه ذاتیه بجمیع وتفصیل خفی کنز بحیثیت مخفی
حیثیتی که مقتضی الظهور بوجه شهودی است بظهور مصدریه تنویر نور عرفانی که ضمنی الوجود بوجود
مطلق نور اقدس کامل واجبی ازلی است وظهور اول آن قال کُنتُ کَنزاً چنانچه مذکور گشت
وخفا بمطلق شهود است نه بمقابله علم که بمقابله علم جهل است ونه بمقابله وجود که بمقابله وجود
عدم است از ینجاست که این فقیر آن مرتبه شیونیه را معلوم معدوم میگفت بلکه میگوید که آن مرتبه
معلومیه مخفیه است قال کُنتُ کَنزاً معدوماً مجهولاً وچون نفس مرتبه شهود مطلق که
مرتبه اندماجیه صفت مطلق نور که اول واکمل وصف وجود مطلق است سبحانه مقتضی الظهور

بظهور

بظهور شهادة شهودیه است ظهور مرتبه اندماجیه علم مطلق ازلی اکمل واجبی که آن مرتبه

عرفان است بمراتب ظهور حصولی آن کنز که مخفیه المعرفت بوده است بنور شهودی

واقعه گشت فقال فاحببت أن أعرف ما قال ان اعلم او اظهر واین فاء فاحببت

تحبیبی است نه فاء تعقیبی چنانچه در خلاصة المعارف تحقیق یافته است زیرا که ظهور علمی ازلا

واقع است واگر ظهور علمی هم مفقود باشد چنان وچنین گفتن چنانچه بدان شیونات

یعنی کمالات صفاتیه که مراتب اندماجیه صفات ذاتیه اند که خود را بذاته من حیث

آن حیثیت کنز صفت مخفی گفت از سر جهل باشد چرا که هرچه که بعدم علم باشند بعینه از جهل باشند

والحرام است تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا پس گفت فخلقت الخلق

یعنی پیدا کردم پیدایش یعنی ظهور همان مراتب مخفیه اندماجیه شیونات صفات ذاتیه را

از کمالات وجود ونور وجود بظهور مقتضی الظهور خویش ظاهر کردم پس این ظهور

بعالم شهادت مشهود گشت واین ظهور حدوثی از آن ظهور علمی وظهور عرفانی شهودی آمد

و این ظهور عرفانی شهودی بوجه مصدریه باشد لیکن با همان وجه مطلق غیر مصدریه

صفت العلم وجوبی است که مطلق و کامل است **رباعیه** تفصیل همه شهود ز الجمله خفت

تحقیق شهادت بتقابل مخفی است ❊ عالم چو عبارتست زین مشهود است ❊ تحقیق حقیقت این

که بتدقیق خفیست ❊ باید دانست آن کمالات مخفیه از توابع وجود ذاتیه اقدس تعالی

در مذکور صدر مبین گشته اند گویا اصول نفوس عالمیان اند چرا که اصل اصول عالمیان

ظهور جامعه اول از همان مرتبه مخفیه بشهادة اول واقعه است و آن نور محمدیست علیه الصلوة والسلام

لیکن چون در آنحضرت اقدس سبحانه تقدیر و قدر و مقدور بلوازمه قدرت ذاتیه کامله

مطلق بر یک منوال باطلاق صرف صفاتی هستند تحقیق حقیقی از مجعولیت مبرا باشند و آن ظهور

مذکوره موقوف بشان براوقات مقدوره بوجه تحقیق مذکورة المصدوره لظهور این بود

شهودی برآت شهودی آنمرتبه نور وجود مطلق بحت حقیقی که آنمرتبه مقتضی الظهور بدین ظهور

شهودیست پیداست و پیرانی بجنبیات غیر مکرر دار غیب الغیب به پیدایش متنوعه هویداست

وحقیقة حقایق این بیدانشی بحسب موجودیة این جمیع حیثیات کونیهٔ امکانیه مذکوره بعینه

نفس تعدیر بتقدیرات مقدورات موجه بوجوه مصدریه من حیث حقیقت نفس موجودیة

هر همه ازین ظهورات کونیهٔ اعتباریه امکانیه شهودی که بهبود نمودی همواره متجدد

مشهوده شهودیست بتحقیق حقیقی محدث مجعوله شهودیهٔ حقیقة است بمرتبه اول باشند

خواه بمراتب آخرین و چون اطلاق عالم و عالمیان بر نفوس مطلقه بهمین موجودیة

شهودیهٔ مصدریه مشهودیهٔ است که مرتبه شهادة همین است نه بر موجودیة وجودیه شهودیه اند

ماجیه وصفیه صفات تابعه وجودیه ذاتیه تعالی که آن مرتبه غیب الغیب است اقدس شانه

پس نفس خلق بحیثیتی که عین خالق گویند عجب است و واضح باد آنکه بالا بمرتبه کمالات مخفیهٔ

گویا اصل گفته ام بنا بر آنکه انحضرت اقدس بجمیع کمالات از حیثیت انتساب مفهومه چنانچه

حیثیات اصل و غیر آن منزه و مبرا است زیرا که اصل بمقابله فرع است که هرچه اصل نبی باشد

آن بود پس اصل عالمیان همان نور اول را توان گفت بما وراء ازانکه حضرت خالق بحت مطلق است

تقدس شانه رباعیه تقدیر ازل بوجه کونی مقدور ٭ بالمرتبه غیب هویه مستور

بالمرتبه شهودی از مطلق نور ٭ بالمظهر مصدریه جمله بظهور رباعیه باغیب بجمال

جیست بشؤنات صفات ٭ یعنی که زغیب مقتضی مشهودات ٭ لی جعل حدوثی است جو این مطلق وصف

مخفی بود از مناسب احدانا رباعیه الثالث مقدور خفی از ازل بجعل تکوین ٭ تجعل جلی

بخلقت اول تضمین ٭ قد جعل الله لکل شیء قدرا ٭ در باب مهر دو سر اسرار مبین ٭

رباعیه الرابع تشهید بتطهیر ظهور عرفان ٭ آمد چو جهان نام بتشهید جهان ٭

غیبش که خفی است نفس اصلش باشد ٭ نی اصل چنانکه اصل فرعت بجهان رباعیه الخامس

عالم چو ظهور نیست شهودی زان اصل ٭ جون اصل بود بغیر فصل ولی وصل ٭ محدث بود

این شهود آن اصل قدیم ٭ اطلاق قدم سزاست بر نفس آن اصل رباعیه السادسه

تحقیق اصول جملگی موجودات ٭ مطلق بود از لزوم نعتی بصفات ٭ قیدیست شهودی بظهور

منشهود ٭ اطلاق بود بنفس آن حیثیات رباعیه السابعه باید تشهید نفس اصلی مشهود ٭

موجود

موجود شهادی ازان نور وجود * باهم دارد چنین ظهور نازک * با آن

موجود یا که اینست وجود **رباعیة الثامنة** تمثیل فروع و اصل از درخت و دانه *

اطلاق بخلق و خالق آن زبانه * آری بجهان حقیقت انسان اصل است * آخر بجهان

اصل بصورت دانه **رباعیة التاسعة** انسان چو رسد بعلم عرفان ولی * گوید لمن الملک

ولی الالی * دانه دید از حقیقت خویش درخت * اینست بیان آن حدیث قدسی *

رباعیة العاشرة کامل اکمل شد از همه نقص ولی * چون رفت ز عرفان بعلم اصلی *

اسرار حدیثی لمن الملک الیوم * بشنید لله اگرچه دید الازلی **نکته** حقیقت خلق

که بمراد ماهیت مطلقه اجمالیه نفس هر شئی بمعنی حیث هی بحسب هر مرتبه مدرکه اگر به تحقیق

تدقیق بشرطی که باعتماد تحقیق تحقق وجدانیه عرفانیه خود نظر ادراک نمود و گذاشت

هیچ دقیقهٔ از دقایق مدرکه محسوسه ظاهری و باطنی بود نمودی آن که بمرتبه نفیس

موجودیه منشهود یست حسب العلم نمایدالبته باجمیع وجوه و اعتبارات نفسیه ذاتیه

صفاتی صوری و معنوی ظاهر باطن جملگی غیر خالق مدرک گردد تعالی و اگر

باطلاق حقیقت خلق از نفس خلق هر شیئی مراد معرفت ماهیتی تفصیلیه خلقت خلق باشد

که بحیثیت عرفانی بتخلیق و مخلوقیت خلقتی واقع است نیز عین خالق دریافته نشود

سبحانه زیرا که خلقت خلق بوجه اعتباریه مصدریه مشهود نیست چنانچه بالا تحقیق

بالله است رباعیه اطلاق حقیقت چو معانی دانی ❁ دانی مدونوع ترجمانی خوانی

اوّل جملی بعلم ماهیّت شی ❁ پس تفصیلی مبین عرفانی نکته اگر مراد باطلاق حقیقت

خلق از نفس خلق همان مرتبه بود که آن مرتبه مخفیه از مرتبه کمالات توابع وجود اقدس است

اگرچه این مراد ثابوت پذیر نیست چرا که نامربوط و نامضبوط است خلاف رابطه و ضابطه

واقعه باشد چرا که من حیث المفهومات مقرره دیگر است و حقیقت شیئ دیگر و مراد از لفظ

حقیقت یا بمعنی اجمالی بماهیتی نفسی است یا بمعنی تفصیلی وضعی عرفانی که دریافت حقیقت

شیئ گفته شود و مراد ادراک تعریف آن شی بظهور وجود آن شیئ بود پس بوصف شناخته

شود

شنو وکه آن شی ظهور فلان شی هست و فلان حیثیات لیکن بالغرض بدانمراد هیم عینیه

هرگز رسیدن نباید اگرچه غیریة هم بدانمعنی که از اصل خلق حقیقت خلق خواهند بر معنی

حقیقت خلق ثبوت پذیر نیست چراکه آن مراتب مخفیه که اصول عالمیان بگو نیا گفته

شنده اند نفس تقدیر غیر محد وته بتقدیرات مقدورات بوصف لازمی صفت القدرت

وعلی هذا الوجه بوصف لازمی شیونات ارادات وعلم واجبی بدخل شانها علی الاطلاق

المطلق الوجودی که بدین ظهور شهودی بظهور موجودیه اجمالی وتفصیلی مقتضی

الظهور اند من حیث الفیها جستند یعنی که قابلیات مخفیه مندمجه صفات ذاتیه حق اند

تعالی چنانچه کمالات اند ما جیه شی باشیی که در مرتبه تحقق بوجود اضافی به ثبوت مخفیه

باند ماج ذاتیه شیی واقعه اند چونکه اصلاً وقطعاً ظاهر نیستند بنسبت نفس خود و به

نسبت غیر خود اطلاق عینیه وغیریه به نسبت شان با نفس شی معقول شود که تحقق

نسبت عینیة وغیریة کمالات شیی را با شیی بحسب این حیثیت حقیقة محال باشد آری هر گاه

عرفان نفس کمالات شیٔ مطلق مفقود باشد که نفسه مخفی الادراک عرفانی است

نسبت عینیه و غیریته هرکه و هرچه نموده اید پس آنمرتبه کمالات مخفیه را از توابع

وجود مطلق اقدس سبحانه که مقتضی الظهور هرگز نیستند الا بوجه کونیه بجلیات شهودیه

بموجودیة شهودی درمرتبه شهادة نسبت عینیتی و غیریتی بدان وجود اقدس تعالی

از کمال بلاغت علمی و عقلی و دربود دار قبول اهل فطرت سلیمه منصف الفطانه بعید نباشند

بکماهی نفسی خود آنمرتبه مخفیه غیب الغیب محض است که علم آنمرتبه محض وجودی غیر

وجودی بسوائی موجودیه شهودی خاصه آن علام الغیوب است تم کماله تعالی شانه

پس این آیة کریمه را بفهم مضمون معانی من حیث غموض ترجمانی اینجا باید دریافت

قوله تعالی هُوَ اللّٰهُ الَّذِی لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَیْبِ وَالشَّهَادَةِ پس کنم خود زیرکانه این بس است

رباعیه الاولی شاهد شهد شهود شهود نمود ❊ هریک بدگر بغیریت وا نگشود ❊

جمله بکمال کامرانی از حق ❊ درمرتبه شهادة انسان بیان رباعیه الثانی عالم همه امر و خلق برجا بنمود

زان هر همه طور الطف واکسف دان ❊ روحی ملکی زامر الطف به نهان ❊

مثلی حقی ز خلق اکسف بعیان **رباعیة الثالثة** با عدم تمیز صورت و ظاهر شیی ❊ چون

می نتوان ماهیت پی ❊ میدان ظاهر بمظهر هیّئت مشروط ❊ صورة مشروط محض

موجودی وی **رباعیة الرابعة** از ظاهر و صورت این چو دیدی تدقیق ❊ سرّی

بشنو بنفس صورت تحقیق ❊ هر ظاهر شیئی تنها وی صورت ❊ بالنفس تقدر نفسه حیث

حقیق **رباعیة الخامسة** شکل مجموعه هیئت ذاتی شیی ❊ اشکال اشیاست حسبت درجاهی شیی ❊

زینجا میدان کمال و نقص هر شکل ❊ من استلزام حول حالای شیی **رباعیة**

هر ظاهر شیی است صوری مشهود ❊ از امر و ز خلق جهت خلقت موجود ❊ هر درجه

بلا نازکتر حیث خلا ❊ از حیث خفی مطلق تقدیر وجود **رباعیة** جزوی که

ز قسمتش کسی نیست آگاه ❊ چند می شیت حد ونی ست هوش نگاه ❊ وان هر شیت

بمنتهائی ادراک ❊ لاشیء الّا ظهور تقدیر الله **هذا نوع الثانی من فصل الثالث**

فی وضوح الاوضح فی تحقیق حقایق الاشیا تحقیق حقیقة الحقیقی سبحان الله سبحانه

والحمد لله تم شانه وجوداً انوراً علماً عرفاناً غیباً شهادةً کما هو اعلم سبحانه عالم الغیب

والشهادة بکمال الکماهی رباعیه کنز مخفی ز وجه عرفان علی ٭ ظاهر غیبی بعلم

مطلق نفسی ٭ ظاهر اظهر شده عرفان شهود ٭ عرفان جلی وحب نشر طی مخفی

قال شیخ ابن العربی قدس سره سُبحَانَ مَن اَظهَرَ الاَشیَا وَهُوَ عَینُهَا در فهم عام

این عبارت عجب ست زیراکه نفوس ماهیات اشیا مخلوق اند و نفس مخلوق

بجمیع مراتب خویش برعکس ماهیت جمیع مراتب خالق است سبحانه و در فهم خاص

عجب تر است اگرچه اشیا را ظهورات شیونات خالق گفته شود اما همان شیونات

که شیون صفاتیه ذاتیه حق اند تعالی بغیب مطلق مخفی الاطلاق بر اطلاق اصرف

غیب الغیب اند پس اگر بدان مرتبه اثبات شهیت کرده شود هر چند بر اطلاق اقدس

گویند و نسبت علمیت آن بعلم حضوری متعلق خواهند و انرا کاهی عدمات و اهند پس حقایق

ممکنات را معلوم علمی و معدومات خوانند و گاهی معلومات گویند پس آن
حقایق را موجود علمی و اثبات جویند بر هر دو معنی محذوری واقع است
زیرا که اگر بدان مرتبه اقدس ذلی کیفیت همین کیفیات که بدان اعتبار تمامی خلق معبر
بعالم بمعنی ماسوای خالق است تعالی ثابت باشد هر چند که به تنزیه اقدس باشند
اما بر نفوس اشیا قدم لازم آید اگر بدان مرتبه که من حیث خفا نفی مطلق صرف است
اطلاق عدم کرده شود پس بمعلومات ازلی از حقایق ممکنات هیچ نباشد و آن
مستلزم نقص بکمال علم واجبی بود تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا
و اگر گفته شود که بدان مرتبه موجودیه علمی نیز عجب تر باشد که این موجود خارجی
حدوثی مگر سوائی آن موجود خارجی حدوثی مگر سوای آن موجود علمی قدیمی است
پس هر چند تعلق آن علم واجبی را بنفوس معلومات ازلیه ابدیه بنسبت ماضی و حال و
استقبال حکم آن واحد دارد و همه آن علم علم حضوریست نه حصولی لیکن با وجود

فهم همچنین خفیات نیز در فهم حقایق اشیا تعبیر صریحه من حیث محذورات مذکوره

باقی میماند پس تقاضای حسن ظن چنین است که آن عزیزان در آن زمان مغلوب الوقت

باشند بوجدان معرفت ظلی که اهل مرتبهٔ ثانیه را اهل ولایة مطلق می باشد و آن مرتبهٔ ثانیه

چیست یعنی مرتبهٔ فوق مرتبه اولی عامه مسمی بمرتبه خاص است و مابین است از مرتبهٔ اخص

وخاص الخواص شرح تفصیل این معنی چنانچه بیش ازین تحقیق تحریر یافته است عبارة

این چنین حقیقت باشد کما نحن نقول فی هذه النکتة نکتة سبحان

من واحد الاشیا وهو لا عینها ظهر شیوناته ای قابلیات صفاته بمراتب

المتنوعه الشهادة من مرتبه الواحدة المخفیه العلمیه و هو لا عینها والحمد من جعل مراتب

المتنوع الشهادة من ظهورات تلک الشیونات ای تقدیرات السرمدیّة الازلیّة

الابدیّة بمقدورات الکونیّة الامکانیه فی مراتب الاعتبار المحصولیه فی درجات العرفان

بوجوه المصدریة الحدوثیه نکتة ورد فی الحدیث القدسی کنت کنزاً مخفیاً فاحببت

أَنْ أَعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لَا أُعْرِفُ بس باید دانست کان اللّٰہ ولم یکن معہ شیء

مَوْطن کما کان اعلم فی تحقیق ہذہ المضمون انہ تعالی ہو ہو فہو من اللّٰہ تعالی ذاتاً

وصفاتاً فہو احدٌ واحد تم شانہ سبحانہ واتا صفاتاً ذاتٌ اقدسٌ وجودٌ بحتٌ نفسٌ

ساذج ہویۃ مطلقۃ کاملٌ بکمالات الصفاۃ الذاتیہ مقتضی الظہور بالمرتبتین اما

بالمرتبہ الاولی ای مرتبۃ النفی انہ مرتبۃ العینی المطلق ظاہرہ بعلم الذاتی الوجوبی

الازلی السرمدی منزۃ التعطیل النقص والکمال ای کمال المشروط فقط بظہور مقتضیانہ

وہی مرتبہ الظاہرۃ والباطنہ القدسیۃ الذاتیہ الصفاتیہ المعظمۃ تعالی شانہ ذلک الظہور

القدسی الوجوبی القدیمی الوجودی الذاتی واقع بظہور الظاہر بحیث لا یدرکہ الابصار

من حیث کمال الظہور الجلالت والعظمۃ التقدیس الاعلی وایضاً من حیث کمال الظہور

التقدیس الجلالت والعظمۃ تعالی ازلا وابداً سرمداً بالمرتبۃ الاخری ای المرتبۃ الانداماجی

انہ مرتبۃ الغیب الغیبی الکونی بظہور الحدوثی الموفوتی المقید بالتعطیل الظہور بای الشہود

والنقص والكمال المشروط مقتضياته وهي مرتبة المخفية العرفاني ظاهرة العلمي مقتضي الظهور

بظهور العرفاني الشهادي الامكاني المشهودة المقيدة المصدرية الاعتبارية وهي الظهور

العرفاني قد وقع ظهور الاظهر وهذا الوقوع الواقع من شهادة على شهادة في شهادة

بشهادة وتعريف الشهادة اي ظهور الشهودي العرفاني من مرتبة المخفية غيب الغيب

بظهور الشهودي هذه المرتبة المخفية مقتضي الظهور بهذا الشهود من نور الوجودي

المطلق من العلم في العلم بالعرفان على العرفان وتعريف العرفان اي ظهور مراتب العلمي العلمي

مقتضي الظهور بظهور الشهودي من صفت الذاتي النور الوجودي مطلق المسمي الصفت النور

العلم الذاتي المطلق فاعلم قد وقع هذه الظهور الظهر من ذلك المرتبة الاخري بتقاضاء

اي بمقتضيات المخفية الصفاتية الذاتية من تابع الوجود المطلق تقدس وتعالي علي حسب

تقاضاء القدرت اي شان القدرت بالقدر وشيون القدر بالتقديرات المتنوعة

من الوقت الموقوت والتوقيت كما يعلمه الله تعالي بعلم القديمي واين مرتبة شيونية

مقتضي الشهود

مقتضى الشهودحيث يعني كمالات صفات غير مشروطه ذاتيه حق سبحانه وتعالى وجوداً

وشهوداً اي خفاءً وشهادة امّا وجوداً وخفاءً المنطلق بظهور الوجودي العلمي وشهوداً

وشهادة المنطلق بظهوري الشهودي الموجودي الخارجي الاعتباري بالاعتبارات الثانية

في كل الاعتبار بكل مرتبتها في جميع مراتبها موجوداً متغيراً بعدم المقيد بلا استقرار في ان

واحد قط معدوم المطلق وموجوداً بظهور الموجودية المصدرية الاعتبارية من اعتبارات

المتنوعة بظهور المرتبة من قابليت كل واحد منها بكل واحد منها بمشهودية المتصلة بلا تعطيل

قط بتجدد الامثالية بشدة قوة الاتصالية التواتر الظهورات الشهودي من كمالات الشيونات

اي قابليات الصفات الذاتيه الوجوبية من مرتبة الواحد غيب الغيب معلومة العلم الوجوبي

المطلق مخفية العرفان في المقيد بهذا الوجود موجود الشهودي بمراتب المتكثرة المشهودة الوفائية

ووقع هذا الظهور الكوني الامكاني الحدوثي المشهودي مدرك الابصار اي ابصار كل مراتب

الادراك بالعرفان التفصيلي بمشهودات عجائبات متنوعات لطائف الخلاء والملاء من كمالاته

مراتب الصفات الكاملة الذاتية الوجوبية تقدس وتعالى لا التذاذ حسن المطلق العلمي

الجبلي وهي مراتبه المشروط بشهود مراتب اللذة من مراتب المحبت والمحبوبيت بمراتب

المشهودة المقيدة المحبت الموجودة الخارجي بحسن الشادي اي خارجي الظهور بظهور الثانيه

الشهودي العرفاني الشهادي من مرتبه ظهور الاول الوجودي العلمي غيب الغيبي وكما وقع بهذه

الشهادة بشهود مراتب المحبت المحبوبيت بتشهيد مراتب المحبت بمشهودات المتنوعات من لذات

المختلفه في مرات اشخاص المخصوصه هكذا واقع شهادة جميع مراتب الكوني من صفات الوجوبيه

لشهود كمالات الحسن المطلق المندمج في انفسها بشهود مراتب المتنوعه من جميع حكمات المختلفه

المشهوده باختلاف المجلية والمخفيه في مرات الشهادة كل واحد منها بكل واحد منها وتنوع بسبب

تلك المرات واقع بنفس الامري كنفس الواحد ووقع وقوع اختلاف اوصاف الشهوديه والمشهوديه

لتلك النفوس من حيث هذا الشهادة المظهرية كل واحد منها بكل واحد منها كما تصدر ذكرنا في نكته دوم

نيك روشن است كه علم عبارت از دانش است كه حقيت علميه بدان بحيثيت اجماليه علمي ظهور

خواه این عبارت لفظ امری وجودی مراد باشد خواه امری کونی شی تعلق داشته باشد

واین ظهور را ظهورات متنوعه غیر متعدده من حیث الخفا واجب اند علماً فقط حتی که از

نفس معروف و عرفان هم که مرتبه مقیدست مخفی واین معروف و عرفان چه بحیثیت اجمال

وچه بحیثیت تفصیل هرچند که علمیته بحسب کمال درکار بود و عرفان عبارت لغوی از دانسبت نسبت

که علمیت بدان بحیثیت تفصیله ظهور آن شی تعلق داشته باشد واین ظهور را ظهورات متعدده

من حیث الجلا لازم اند عرفاناً فقط حتی که از نفس معلوم و علم هم که مرتبه مطلق است بلا التقید فقط

واین ظهور جامعه با ظهورات متعدده چنانچه گفته شد حیثیت یعنی ظهور مجلیه مخفیه مشهودی شهادیه

موجودی مقیدی اعتباری عرفانی همان مراتب مخفیه وجودی غیبی الغیبی علمی را فلاجرم

ظهور عرفانی را تخلیق خلق محجوب اند یعنی بیدائی کنز مخفی غیبی بوجه شهادی عرفانی

بخلاف ظهور علمی پس بدانند که تعلق علمی بحیثیت واحدیت و اطلاق بمعلومات واقعست

هرچند وجود حیثیات تضمینه هر معلوم علم کامل باشد واین تعلق ازلاً باشد خواه حدوثاً

و تعلق عرفانی بحیثیت کثرت تقید بمعروفات معلومات واقع است هر چند که نفس همان

حیثیت و حدانی هم مراد باشد و انکه بالا تمثیل اجمالیه و تفصیله گفته شده برای تفهیم طبع عامه است

و الا تمثیل علم واجبی از تناسب اینچنین همه تمثیلات منزه است از هر که ظهور حیثیات اجمالی

تفصیلی درین ظهور شهادی عرفانی واقع است از محض تقدیر بعلیت و ارادت غیبی که

مقتضی الظهور بظهورات المتنوعه شهادة واقع اند چنانچه حیثیات کلی و جزوی و انشارتی

باید دریافت که ظهور مراتب مرتبه عرفانیه هم که مستلزم شهادة است ظهور همان مرتبه تفصیلیه

وجود مطلق از نور مطلق لبس او علم مطلق است که مقتضی الظهور بظهور شهادی عرفانیست

زیرا که هر مرتبه خلق ظهوریست بمظهریتیهم کمالات خالق تم تقدیره چنانچه بالا هم مذکور گشته است

بس هر چه که در خلق بخلق برای خلق مر خلق راست فی الحقیقه همه از خالق بخالق برای خالق

مر خالق راست کما قوله تعالی فی حدیث القدسی فَاَحْبَبْتُ اَنْ اُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِاُعْرَفَ

هر که دانست که از حیثیت ذرکیست ؛ زنده شد مرده و چو مرده بزیست ؛ و انکه بالا درشان مرتبه

عرفان گفته شد که از نور مطلق پس از علم مطلق است بنابر انکه بتحقیق هر چه علم نمودند

که چنانچه بظهور وجودی غیبی علمی اثار مظهریه ومظهریه ومظهریه جمیع صفات را اثر

صفت النور بانفسها منبع است همچنین بدین ظهور موجود شهادی عرفانی نیز مبنوع اسیت

و در همه مرتبهٔ شهادة چه مرتبه علم وچه مرتبه عرفان که فی الحقیقة بانفسها نسبت بنفس علم

مطلق قدسی است ظهوریست از قابلیات غیب الغیب علی الاطلاق یعنی گویا اثار ضمنیه مندمجه

نور علم مطلق غیبی واجبی حضرت حق سبحانه زیراکه نفس تمام عالم ظهوریست شهادی عرفانیه

نفس کنز مخفی غیبی **نکته** ای برادر باید دانست چون از حقایق ممکنات بمجاهولیت خداوند

سبحانه بحسب لاموجودی اشیا قدماً من حیث حدوث اینها رسولیه اقویه وارد میشوند

که چیزی که اصلا بوجهی من الوجوه موجود نباشد علم عالم بروی بکدام معنی واقع بود

اگرچه آنعلم حضوری باشد وبماضی واستقبال و حال حکم آن واحد داشته باشند واطلاق

عدم علم بدان حضرت بر ماهیت نفسی جمیع ممکنات من حیث الازل الازال والعدم ناشایان

بود بآنکه مستلزم جهل است و اگر حقایق اشیا را بحسب ماهیات نفس امری عدمات گویند

و باثبات علم حق تعالی قایل باشند همان اعتراض مسطوره مقصود باقی است و اگر عدمات

بحسب موجودیه خارجی گویند و بموجودیه علمی اثبات دانند پس همین موجودیه خارجی

هر چونکه باشد بنفسه بنفس امری محدث است از معلومات ازلی نباشد و نیز آن وجود علمی

معلومات ازلی خداوند سبحانه را بحقایق ممکنات بحسب موجودیت خارجی که صریح محدث

الوجودند وجود مثالی لازم آید من حیث تمثیل علم صانع برایجاد نفس مصنوع و حال آنکه بنفس امری

نفس خبری که موصوف بوصف مثالیه باشد هرچند که بوجه الطف گفته شود بنفسه از مرتبه ممکنات

و تقیدات است نه از مرتبه وجوب و اطلاق شتان ما بینهما و تعلق آن علم ازلی بر محدثات

محض بهمین یک مرتبه بعد حدوث انبیا واقعه بود و پس و ازلا موقوف بود و این بر

بعید است که نقص علم لازم می آید لا بل تحقیق این حقیقت چنین است که فی الحقیقه چنانچه همان

علم کامل واجبی بر محدثات بعد ظهور حدوث و تجلی عرفانی بجمیع کمالات حدوث و تجلی تقیدی واقع

و في

وقوع المحصول بحضور علمی بلاحیثیات الحصول فی کل الازمان بلاحصول وقتی وزمانی بجمیع

حیثیات اوقات متنوعه وازمان مختلفه من حیث اطلاق علم حضوری تعلق کامل دارد

همچنین همان علم کامل واجبی بتمامی عالم بر نفوس جمیع ممکنات بنفس امری بجمیع مراتب محصولیه

الظهور که پیش ازین ظهور عرفانی حدوثی شهادی مقید الحقیقة للحق بهمین موجودیة خارجی مجدثی

عرفانی بظهور علمی مطلق قدماً بمحض کونیه مصدریه مخفیه ثابت است تعلق حضوری مطلق دارد

پس این اثبات بدین حقیقه بحسب تحقیق شافی در افهام عوام تغیر پذیر است حقیقت حقایق شها

از مذکور مصدوره که بظهور شهادی شیونات صفاتیه ای بشان القدرت بتقدیرات متنوعه

علی هذا القیاس بجمیع توابع وجود گفته شده است بجدت بصرت نیک غور رسیده باید کرد

و باید دریافت که بنور نفس تقدیرات بفاعلیت تقدیر امری لازم است پس ان محض صفت

فاعلیت بمعنی کردن بوجه مصدریه باشد و پس چون ظهور همه شیونات صفات واجبیه

بنفس امری یکبد یکر بهمین وصف واقعه است فی الحقیقه فاعلیت هر مرتبه از جمیع صفات

واجبی بهر مرتبه از آن هر همه صفات قدسی مقتضی الظهور بظهور معقولیتی باشد

بس همین ظهور عینت باریه بدین اعتبارات مسطوره ظهور موجودیه منشهودی بوجود

خارجی حدوثی موجودیت مصدریه شهادی واقعه است مرهمان وجود علمی معلومات

ازلی راکه شیونات صفاتیه ذاتیه عینه وجوبیه مخفیه غیب الغیب علی الاطلاق اند

بس بثبوت ازلی واجبی همین قابلیات شیونات الوجوبی کمالات متنوعه ای تقدیرات

متنوعه از شان تقدیر اند که شان قدرة است که مقتضی المشهودة المسطورة معبر بمقدورات

ازلی اند و به ثبوت علمی واجبی همین مراتب بنفس امری معبر بمعلومات ازلی اند اما چون

وقوع این حیثیت مشهوده مذکوره محدث و اقعیت بنفس امری لنفس مرتبه شهادت

معبر بخلق است و با وجود این همه توضیح صریحه غامضیت که این تحقیق از علوم الهیتی

مدعاست زیراکه نفس مدعا در کمال سر غامض الاغمض واقعه است اکنون کلمه چند

واضحتر بگویم نکته اطلاق گونیه مخفیه بدانند حقایق اشیا که به ثبوت اطلاق قیفی

بعض

بغیب خفی غیب الغیب ازلی اند فی الحقیقه ازلا کونی اند فی الواقعه واقعیت یعنی چنانچه حیثیات

مصدریه که بکردنیهای متنوعه واقع اند و همان حیثیات کردنیها که بظهور تک و دیگر

حیثیات شدنیها باشند همه فی الحقیقه بمرتبهٔ مفعولیت از ظهورات صفات وجوبیه ازلاً

واقعه باشند لیکن مبرا از حیثیت مفعولیتی عرفانی مثلاً حیثیات نعت وجود که غیر توابع

خود از صفات غیر مشروطه و مشروطه نیست اما مشروطه چنانچه نور و قدرت و غیرها

چون همه حیثیات غیب الغیب گویا حیثیات مندمجه ذاتیه که مقتضی الظهور بظهور شهادی

امکانیه اعتباریه باعتبارات متکثراده عجیبه ظهور پذیراند مراتب متنوعه اثبات

از وجود بود مطلق ای هست اصرف بظهور توابع خود یعنی بظهور مقتضیات کونی الظهور

از نعت نفس ذات مطلق خود وجود از شیونات صفات توابع خود و از نور مطلق

ظهوراً و از شیونات قدرة و ارادت مطلق و غیرها تقدیرات و ارادات علی هذا القیاس لیکن همه بظهور

عینیه علمی که معبر بصفات مخفیه است و از صفات مشروطه چنانچه فعل و خالقیت بفاعلیت و خلقت

و امثال آن به یکدیگر مقتضی الظهور اند و این همه مراتب اعتباریه افعالیه مصدریه مقتضی الظهور

کونیه وجودیه بوجود غیب الغیب بنفس موجودیت مشهودیه مکانیه مفعولیه بتقاضاء ظهورات

یکدیگر واقعی اند چنانچه بالا گذشت و بحسب حب عرفانی کما ورد فی الحدیث کُنتُ کَنزاً

مَخفِیّاً فَاَحبَبتُ اَن اُعرَفَ بروقت موقوته ازلی که آن توقیت وقت و نفس وجود وقت

نیز از ظهورات مقتضی الظهور شهادی وجود و توابع وجود از نور و شهود خفیات

وقتی و توقیتی قدرت و ارادت بظهورات شهودی مشهودیه بنفسیت نفسی و ظهورات

اراده و قدرت بنحو استنهائی چنین و چنان تنوعات واقعی شهودی الظهور نفسی ازلا واقعه اند

و بنفس موجودیه مشهودی همه عالم شهادت که موجودات خارجی اند بعین شهود خفیه

کونیه بمجردثیت و مخلوقیت بموجودیه حیثیات مصدریه امکانیه اعتباریه بدان اعتبارات

مذکوره بوجود مطلق که معلومات ربانی بوقوع الظهور علمی معتبر واقع اند واقع اند پس

تحقیق حقیقی بوقت شهادت همان مراتب خفیه که فی الحقیقه کونیه اند مشهودیه و موجودیه خارجی

امکاني بمخلوقیت وخلق پدیدارند **رباعیه** هرمرتبه کون بازل الازال گو نسبت

زهرنعت حدوث و احوال ٭ ني محدث ومحول بوجود غیبي ٭ موجودي این شهود

مشهد هرحال ٭ براختصار ایم ودروضوح علم این معرفت مثالي وتمثیلي واضح تر

که ازحضرت رباني سبحاني ووجه حقاني بالهام رحماني درین باب تعلیمًا برین فقیر

اظهار نموده اند التماس نمایم باید دریافت هر صورتي از صور متخیله که درخیال نابت میشود

ونمودار پیدا کند هرچه دارد ازخود هیچ ندارد بلکه هر همه ازمبداء فیض خود دارد پس

هرانچه ذاتًا وصفاتًا دروی از وجود وتوابع وجود وجمیع کمالات ازوجوه اعتبارات

ظاهر وثابت ومشهود وپیداست ظهور کمالات صفات وذات انشخص است که انصورت

درآنمرتبه مشهود ه مراد ومعلوم وپیدا شی بمرات خیالیه ولیست پس بتمامه هوت

وقیام آنصورت بکمالات انشخص است ازکمالات ذاتي وصفاتي اند زیراکه وجود انصورت

ازظهور کمالي ازکمالات صفات ازوجود وتوابع وجود انشخص است بر ظهور شهودي مراتب

صورت از صور متخیله یعنی هر آن ظهور که در مرتبه متخیله مشهوداً واقع گشته چنانچه مراد

و معلوم و مقدور و مقرر ارادت و علم و قدرت این شخص باشد واقعست اما چون

صفات شخص غیر یکدیگر نیستند کمالات یعنی قابلیات صفاتیه هم که از شیونات ذاتیه وی اند

غیر یکدیگر نباشند لاجرم بظهور کمال ظهور آن همه کمالات که مقتضی الظهور بدان کمال

مخصوصه ای صورت لطیفه یا کثیفه صغیره یا کبیره مخصوصه باشند واقعست لیکن بتفاوت

تفاوت و کثرت و نیز تفاوت جلا و خفا حیثیت المتنوعه نسبت با غالب الظهور و مجلی الظهور بعضها

و بحیثیت التابعیت مغلوب الظهور و مخفی الظهور بعض و اما این کمالات مشهودی آن شخص و

که بمرتبه شهودی این صورت بجمیع مراتب شهودی حیثیات این صورت کمالاتی اند

که بنفسها مقتضی الظهور بظهور کونیه اند غیباً و شهادةً یعنی که ظهور هر همه کمالات آن شخص بظهور

یک بدیگر بظهور حیثیات مراتب انوار خیالیه واقعست فلاجرم مثل ظهور نفوس آن کمالات

آن شخص من حیث غیب هویته آن کمالات که بصفات ذاتیه افعالیه قدرتی و ارادتی آن شخص

با مدماح نفسي واقعه اند بس باين تمثيل باين ظهور اولي غيبي مثالي است بر ظهور غيبي علمي

وجودي كائنات كه خالق ماهيات ممكنات ازان عبارت باشد من حيث ظهورات ثاني

آن تشخص كه بظهور متخيلي واقع اند تمثيلي ست بر ظهور شهودي عرفاني موجودي ممكنات

بس بحسب ثبوت هردو ظهور كه في اعتبار ظهور اعتباري بظهور يك ديگر واقع نسبت

ماهيت حقيقه هر صورت من حيث التحقيق نفسي بنفس امري كونيه باشد و ماهيت نفس هر صورت

امكاني بود على هذا القياس در جميع مراتب وجود شهود و همه كمالات آنصورت قياس بايد كرد

بس نفس ذات آنصورت من حيث وجود و توابع وجود با جميع كمالات خود ظهور كمالي

مقتضي الظهور بدان كمالات از نفس ذات وجود با كمالات توابع وجود از حيثيت تو خياليه

آن تشخص بود كه آنصورت سر بسر ظهور شهودات كمالات مخفيه وجود و توابع وجود او ست

و همان ظهور نمود خياليه آن ظهورات عين مظهر است مر آن كمالات اصل خود را كه عين مظهر اند

كه هرچه در آنصورت از وجوه و اعتبارات مفهوم كرده ظهورات كمالات وجود و توابع وجود

آنشخص اند پس فی الحقیقة آنشخص اقرب باشد مر آن صورت متخیله خود را نسبت بقرب

آنصور مر هر یکی را از یکدیگر خود بلکه از نسبت تقرب آنصور که نسبت بخود دارند نیز

قرب آنشخص که پیدا کننده آنصورت است با قربیت باشد زیرا که آن کمالات وجود

و توابع وجود آن شخص نفس وجود و توابع وجود آنشخص بحقیقت نسبت اندماجیه واقع اند

پس نفس آنکمالات وجود که مراتب مختفیه ضمنی الوجود ای اندماجی الوجود آنشخص اند

بحسب این تحقیق غیر آن وجود نتوان گفت که من حیث الخفا والشهود وظهور و هم مخفی و

شهادی این صور از ظهور کمالات مقتضی الظهور علمی و عرفانی آن وجود باشد و این اقرب

اینها بهر کیف که قرب تر دانند صوری است و معدوری و آن اقربیت او حقیقی است و قدرتی

که بتقدیر و تخلیق جمیع مراتب ظاهر و باطن این بهر وجهی و اعتباری جلی و خفی با یجاد موجودیه

بهر درجه سری و علانیتی واقع است اکنون بحسب دریافت حقایق این تمثیل تحقیق تحقق معنی

من عرف نفسه فقد عرف ربه و نیز تحقیق حقیقت معنی قیومیت و معیت و احاطه

خالی

خالق بمخلوقات هویدا گشت و مبرّا از جمیع شائبات کمّی و کیفی بر اذهان سلیم الفطانت

واضح آمد که قوله تعالی نَحْنُ اَقْرَبُ اِلَيْهِ وَهُوَ مَعَكُمْ وَاِنَّهُ عَلٰی كُلِّ

شَيْءٍ مُّحِيْطٌ و اگر الضرور بجمیع مراتب مجالیه و مخفیه خود سوای ظهور کمالات و پیدا کننده

هیچ اثری از خود داشتندی گنجائش مظان کمّی و کیفی در آن اقربیت و قیومیت و معیّت

و احاطهٔ ذاتی و صفاتی جائز بودی و عقل عقیل و کشف خیالی و ظنی ظلالی را ادراک

در معنی آن متشابهات بنابران مفقود است که اصلاً و قطعاً در آن اطلاقات معنی

آیات متشابهات بوی کمّی و کیفی گنجائش ندارد که بکشف ظلالی و بتفکر و قیاس مدرک شوند

الا بتعلیم غیبی لاریبی و علم لدنی اصلی زیرا که حقیقت آن نسبت محض لی کیف است و از

مدرکات عشره مبرّاست وَلَا تُدْرِكُهُ الْاَبْصَارُ و نفس مراتب علم لدنی ظلی و مدرکات

عشره از مخلوقات مراتب مخلوقه اند پس حقیقت نسبت اقربیت و قیومیت و معیت و احاطه

لی کم و کیف ذاتی صفاتی سبحانی را چه طور دریابند و چه دریابند مگر این علم را حقیقت انسانی

که سر ربانی است بظهور د بوجه بیکیفی خالص بالبقاء فضل عظیم و نور الیقانی ایمانی

نکته مخصوص است و حقیقت تخصیص وجه علم لدنی اصلی بیش ازین واضح شده است

باید دانست که این شیونات کونیه ازلیه هستند یعنی مراتب صفات وجوبی بالغیب ازلی

مقتضی الظهور نفسی خود بدین خلقت شهادی مشهودی پس بنفسیت ازلی این شیونات

کونیه بنفوس خود هیچ نیستند الا وجود کونیه مخفیه مصدریه صفات مطلق چنانچه تقدیر قدرت

وارادت و فاعلیت و فعلیت حقیقی سبحانی و بدین ظهورات بظهور توسطی ثابت نیست

الا توسط ظهور حقیقت قبول نفسی اینها مر مظهریه صفت قدرة وارادت فعل مطلق ذاتیه

علی الاطلاق وجوبیه ذات اقدس را تعالی شانه اکنون بجدت بصرت باز غور رسیده باید کرد

واستفسار باید نمود که فاعلیت آن مراتب وجود و توابع وجود مقتضی الظهور وجودی غیبی

علمی که آن معبر خفی معلومات ازلی باشد و اثبات شان بوجود غیبی ظاهر علمی قدیمی بود و نیز

مقتضی الظهور موجودیه شهادی که این ظهور اظهر عرفانی حدوثی منغیر بظهور باشد و اثبات

اینها بموجودیة شهادی ظاهری خارجی بود چنانکه بایکدیگر گفته شده و نیز من حیث ثبوت

فاعلیّت مسطوره که همان هر همه مراتب مثبته فاعلیت مذکوره را نسبت مرادات ومقدورات

ازلی بحسب مفعولیّت مطلقه که بدان حیثیت مذکوره فاعلیتی بهیکدیگر گفته فاعلیت و معلولیت

هم بدان نفس مرتبه عینیه واقعه است یا بسواء آن گوییم که فاعلیت و مفعولیت عینیه

بدان حیثیات وجودی و توابع وجودی بمراتب ظهور نور شهودی عرفانی که از تمثیل

مرآت ظهور نور خیالی بالا مثل زده ایم بحسب جعل شهودی واقعیت که آن هر یکی بلا تمیز

تعدد و غیریتی وجودیکدیگر از لاً غیباً بمرتبه علمی هم بدان خفای نفسی خود اگرچه کونی اند و

مبرّا از موجودیّت امکانیه و از جعل حدوثی اند اگر با نفسها حقیقت نفس مجعول دارند

که جعل شهادی شهود همان حقیقت مجعول غیر مدرک است بموجودیة ظهور محدثی خود که بظهور

این مظهریة و مُظهریة بتعدد موجودیة غیری حدوثی بمراتب عرفانی شهوداً و شهوداً

مستلزم استلزام هریک بدیگر واقعه اند و نیز باید دریافت که نفس صفت عرفان هم

آن مرتبه ایست از وجود مطلق اقدس و از آن توابع آن وجود که معبر بصفات النور
مشهودی
والعالم مطلق باشند که بنفسه بموجودیه شهادتی متعلق بحقیقت موجودیه شهادوی
بت
مخلوقاتست و بدانند که آن مرتبه اعلی هم که بعرفان مشهود است و هم خود بخود یعنی بمرا
نسبت
خود از مراتب خود بمراتب استعداد مظاهر خود بصفت و اسم عرفان معروفست به
بعلم غیبی از معلومات عینیه مخفیه واقعیت پس آن خفای آن نسبت که در حدیث قدسی
یش
کنت کنزاً مخفیاً مذکور است بحسب مراتب شهودی عرفانی باشد که به بیدا
حضرت
شهادی موجودیه مشهودی مخلوقات که بیدایش بدین ظهور مجدلی است از آن
غیبی
علام الغیوب سبحانه اشارة واقع بود و بعلم حضور حضرت اقدس تعالی غیباً بوجود
نه
ازلی بحضوری علمی ذاتی سرمدی سبحانی ظاهر یعنی معلوم ثابت باشد والا جهل لازم آید
بت
تعالى الله عن ذلك علواً كبيراً ای برادر اگر حقیقت اشیا بماهیت نفسی بر بهو
گشت
کونیت خفی من حیث اثبات بظهور شیونات ازلیه چنانچه بحسب آن امثال تمثیل بالا مذکور

آنچنان نباشد ونفس مرتبهٔ مراتب شهادة وخلقت رانفس شیونات وجود و

توابع وجود خالق تعالی گویند وبس انتساب نسبت حیثیات عجز وانکسار وتضرع

وافتقار وتمامی کسافت ولطافت وقبح وحسن مخلوقه که هر همه بانفسها مقید اند

کثیف

بحضرت الوهیت قادر مطلق اقدس تعالی منطلق کردد وآن بتحقیق حقیقی نقلی وعقلی و

اصلی ممنوع است که غیر واقع است ـــ پس گنم خوذ زیرکان را این بس است

آنکه بالا گفته شد که خلقت وحدوث وظهور وثبوت عالمیان بتجدد امثال است کشف

اکثری از کمل کبرا عارفین ماضیه نیز چنانچه بعضی یاران این فقیر را ظلاً ولبعضی نوادر را

اصالةً هم واقع شده ازین حقیقه خبر داده است چنانچه در نسخه لوایح وشرح لمعات از

الجواب اند

بزرگان میگویند لیکن چون بعضی محذورات شرعی وعقلی چنان وارد میشوند که معتبر

هست

بالضرورت در تحقیق حقیقت تجدد امثال اهل کشوف کمالات مرتبه خاصه که مرتبه سیوم

عقلی

ازولایة مطلق بعلم لدنی ظلی حاصل است مفصلا واضح سازیم تا همه محذورات نقلی وعقلی

مرتفع گردد تا مخفی نماند که هر گاه همه مراتب هر شی از جمیع اشیا ظهور شهودی

آن مراتب صفات واجبی باشند پس بهر شی که شیئت آن شی تا زمانی که ظهورات تقدیری

مقتضی الظهور آن شی مراتب آن شی باشند بحیثیات متنوعه ظهور گردیدلی اند بحیثیت واحده

که ظهور شهودی نفس آن شی باشند در هر آنی و در هر زمانی که بود آن شی باقی بود خواه الظهور

ابدی الظهور باشد خواه منقطع الظهور و چون نفس آن شی بمراتب آن شی و نفس نفوس مراتب

بنفس امری نفس آن شی قبول امتیاز بنفس الامر اصلا نمیدارند نفس شی نگذاشتن همان ظهورات

خود که عبارت از نفوس مراتب نفسی آن شی است گذران باشند و نیز بحسب قوه تواتر

اتصالیه ظهورات مشهودیه یک بدیگر از تقدیرات ربانی که شیونات صفات سبحانیه اند

نفس همان مشهودیت نفسی همان نفس شی و نفس همان نفس شی که قابلیتی است نورانی وجودیه

محض بدان مشهودیه نفسی مشهود مانده بحسب تقاضا آن مرتبه که آن نورانیت مخفیه ضمنی

الوجود یعنی اند باجی الوجود مطلق است تعالی که آنرا نورانیت قابلیت وجودی مراتب

مخفیه وجودی که کمالات متنوعه وجود مطلق بظهور کمالات توابع وجود که تعینات
تقدیرات و مرادات و غیرها معبّراند بگوییم و بس واگرچه آن مرتبه اصل وجودی شیئیت کونیه
مخلوقیه حد وشیه است اما چون بکمال صرافت بجوهریت بسیطه واقع است گذشتن وی
محض بظهور مظهریت خود است و بس خود بنفسه مظهری محض صرف بسیطه بعدم ظهور حیثیت
تقییدی مفهومه مگر رکه است مر ظهورات مقتضی الظهور قابلیت نفس وجودی خود را
بظهور موجودیة الظهورات بمظهریه مُظهریة نفسی خود بظهور موجودیة نفسی خود
بمُظهریه مُظهریه همان ظهورات بحسب وجود مطلق واجبی است سبحانه که اصلاً ظاهر نیست
الا بتوابع نفسی خود و آن توابع نفسی نفس وجود بنفسه موجود نیستند الا بظهور آن
وجود چنانچه بالا در بیان حقیقت نسبت صفات حقانی بذات سبحانی واضح شده است
پس من حیث این حقائق وقوع جزای فعل مرتبت وقوعی واقعی حقیقی بر نفس فاعل باشد
و محذور قیاسی برخیزد و بعضی افراد عام را چنانچه ارواح و غیر آن تعین گذرندگی

وگذشتنی بمعرض زوال اطلاق آبدیّة هم ثابت بود زیرا که ظهور هر پیدایش از ممکنات
موقوفه ازلی بحسب اراده و تقدیر مطلق ازلی لاریبی آن حکیم قادر مطلق مقتضی الظهور
بظهور انقطاعی یا بظهور ابدی واقع است و معنی آیت کریمه كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ
وَكُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ بوضوح این حقایق لی احتیاج توجیه قیاسی بعقل سدیده صحیحه و بنظر
بصیرت حدیده صریحه باثبات حقیقی پیدا و ثابت باشند نکته در سر معرفت ماهیت وجود
امکان نیک باید دریافت که من حیث همه حقایق مذکوره امری که بممکن وجود ممکن اطلاق کنند
جز امر موجودیه ممکن و تغیر از آن امر وجودی که معبر بنفس وجود ذات هر شی تعالیست
اصرف بجوهریّه بسیطه بالا گفته شد نباشد و الا بتمامه بنفس بهر مرتبه امکانی بوجود توابع
وجود قایم و موجود بغیره است و چون غیر ممکن حضرت وجود واجبی است تعالی: چنانچه
غیر وجوب امکانی است پس بدین ظهور همه ظهور واجب تعالی ظاهر اظهر بود اما با وجود
آن بنفسه بهمان کمال اطلاق و تقدیس ازلی خود و این فقیر نیز همه مخلوقات مختلفة ظهورات

کمالات

کمالات متنوعه حضرت اقدس میخوانند و نیز برای فهم عوام مثل دیگران تمثیل موج و آب

میگویند لیکن بقطع نظر به تبدیل عالی آب بظهور ظهورات موجیه آب زیرا که بنفس

آن موجودیه و ظهور امواج ظاهر و قایم و موجود باب است و آن حیثیات موجیه

فی الحقیقه هیچ نیست مگر الا کمالات کونیه بوجوه مصدریه مقتضی الظهور للشیون و هیات

وحدانیه که بحسب حقیقه از مراتب اندماجیه صفاتیه ذاتیه آب از مرتبه خفا و اندماجی

ظهور پذیرند اما نقش آن هیئت موج را بجمیع حیثیات آن هیچ وجهی عین آب ندانیم اگرچه

ظهورات هیات امواج را غیر از ظهورات شیونات صفاتیه ذاتیه آب هیچ ندانم و آب را

بدین ظهور ظاهر اظهر دانیم چرا که نفس هیات امواج مختلفه و همه حیثیات هیات

امواج من حیث تحقیق حقایق امواج بتحقیق حقیقی هم مرتبه این ظهور و هم مرتبه اندماج

نفسی خود باب مطلق بنفس امری کونیه ذاتی و صفاتی بوجود موجودیه نفسی خود اند همچنین

تمامی مخلوقات را بهیچ وجهی من الوجوه صوری و معنوی حقیقی عین خالق نخوانیم تا وجود آنکه

تمامی ظهور مراتب جمیع خلائق را سربسر همه ظهورات آن شئونات خالق دانیم تعالی

و خالق را بهمان اطلاق نغنی ذاتی ازلی بدین ظهور شهادی نظهور ظاهر دانیم سبحانه

چنانچه بالا مفصلا تصریح نموده شده حرفی بس است مثل مشهور است در خانه اگر کس است

یکحرف بس است رباعیة الاولی بحریست جهان بوصل اجزای روان ❁ هر موج و کفش

بر وهم ابنسان گذران ❁ این جمله شهود آب مطلق دانی ❁ بر حسب ظهور قابلیاتش دان ❁

رباعیة الثانیه این دائره کون بقانون حکیم ❁ قد شهد من خفا کثر علمیه علیم ❁

تنویر تنوع شهود آن مطلق نور ❁ تجدید مثالی است بتغیر و عدیم رباعیة الثالثة

هر دائره کون بقانون علیم ❁ مشهود نفوس کثر تعدید حکیم ❁ از نقطه نور واحد

انواع نقاط ❁ تجدید مثال است مرتب نه قدیم رباعیة الرابعه سبحان الله

باعتباری شهود ❁ در مرتبه اعتبار موجود نمود ❁ گذران بتجدد مثالی دایم

با نیک و بد جمله چه عجب نمود رباعیة الخامسه ترتیب غذایی و توالی بجهان ❁

مشکل بعوام از مثالی گذران ❁ مشکل چه بود چو نفس مجری ابدیست ❁ گرچه بظهور نیست

بابدی گذران رباعیة السادسة اصل همه مثبت به ثبوت قدرست ❁ بالنفس که مطلق ز حدود

گذرست ❁ ذاتی ذوق و مذوق ذائقه فعل و فعیل ❁ تشهید وجوهی و شهودی گذرست

رباعیة السابعة هر یک ظاهر بآئینهٔ آن هر یکست ❁ این قید ز یکدگر نگردد منفک

من حیث خفا شهود این قید جلی ❁ مطلق دانی باصلها لا ینفک رباعیة الثامنة

نادان حق حقیقت حالی را ❁ نادان حق تجدد امثالی را ❁ دانی که حرام است یکسعیه خیال

وهمی تحقیق سر متعالی را رباعیة التاسعة نادان تغیر و ثبوت هر شیئی ❁ هرگز داند

تجدد امثالی وی ❁ دانی چو ظهورش خفائش تحقیق ❁ دانی ز وجود و قدمش

حق معنی رباعیة العاشرة عالم محدث و کل محدث تغیر ❁ چو نسبت به اثبات نفی حقیقی تغییر

بر نفس ظهور نیست نسبت نفی بخفائش ❁ هر آن حدوثی به ثبوتی تقدیر رباعیة الحادیة العاشرة

❁ تحقیق حقیق حقیقی و عالم ❁ حیران کند از فهم عقول عالم ❁ ذلک فضل الله حیثیت سر انسان

یوتیه لمن یشاء من بنی آدم ؛ قصیدهٔ متضمن القطعات فی تحقیق حقیقت وجود مطلق

سبحانه و ایضاً فی تحقیق الوجود و الموجودیه مراتب الکونی القدیمی و الامکانی

الحدوثی یعنی مرتبه عالمیان و نفس عالمیان حقایق که آن عبارت از مایه تا سوای

خالق است رب العالمین و تعالی و خارج یعنی برون ای سوای مراتب وجوبی است

و فی تحقیق حقیقت اطلاقات موجودیه و وجود خارجی که بمرتبه وجوبی بحضرت خالق

عالم مطلق اند یعنی که او تعالی برون ای وراء الوراء از انتساب جمیع حیثیات

عالم است بورائیت و تنزه از مدرکات عشره تقدس شانه القطعه الاولی

مراد ذوق عرفان زما در ربوده است ؛ همان آید از ما کرو برنموده است ؛ شهودی

بود حیث تحقیق عالم ؛ که با خود بخود بر خود از خود شهود است ؛ شهود از کمالات ذاتی

صفاتی ؛ که آن کنج مخفی چنین برنموده است ؛ مدرجات عشره بشرط اعتباری ؛

نمود شهودش بحکمت کشوده است ؛ ازین نکته دانی بتحقیق عالم ؛ که موجود خارج اضافی

الوجود است

الوجودست قطعه الثانیه وجودی بود نقش آن ست مطلق ❊ که ذاتا صفاتاً

بمطلق وجودست ❊ وراء الورا از تعین مراتب ❊ که موجودیش غیر نسبت قیود است ❊

تقابل مبعد وم موجود باشد ❊ که جمله نسب همچنان بر خلو دست ❊ چنان کان

همه نسبت انتزاعی ❊ بمرآت ذهنی غباری زدودست ❊ ازین نکته دانی به تحقیق خالق

که موجود خارج وخارج وجودست قطعه ثالثه کمالات خالق به نسبت خلایق ❊

چو موجود اضافی بخارج وجودست ❊ که آن هر همه قابلیت ز ذاتست ❊

ظهورش همه بر صفاتش نمودست ❊ ولی نفس امری کمالات خالق ❊ بحیث الخفا

اندماجی وجودست ❊ ز جمله تحقق اضافت وخارج ❊ بحیث التحقق معرا وجود است ❊

ازین نکته دانی کمالات خالق ❊ که موجود اضافی وخارج وجودست قطعه الرابعه

عبارت ز خارج تقابل مراتب ❊ تقاضا کند هر کجا دا نمودست ❊ که خارج وجودی

بمعنی شرعی ❊ بود کان نخود مستقبل الوجودست ❊ بمعنی لغوی عبارت ز خارج

برونی مراتب تقابل نموده است ۞ ورا او اول از آن مرتب وجودی ۞ ز جمله مراتب که

قطعه

کونی الوجود است ۞ همه ماسوا همچنین بر تقابل ۞ مقابل وجود از خفا وانمود است

الخامسه

چه خارج جلا یافت اسرار مخفی ۞ بحق وداود که حق الودود است ۞ یقین دان

که این جمله از نور علمش ۞ ظهور نکات از حقایق نمود است ۞ که او خود بخود بهر خود از خودی خود

مرا تم با اسرار خود برزده است ۞ همو داند آن سر اسرار خود را ۞ کزین کشف غامض چه

خواهش نموده است ۞ سکوت افضل است اگرچه حیث المقرر ۞ تکلم بود افضلش گو نبوده است ۞

ولی از تحیر کمالات حسنش ۞ سکوت الزم چو عرفان فزوده است ۞ چنین عارفی الملی اهل حیرت

بغیر از ضرورت زبان چون گشوده است ۞ پس انگوید این ضعیف ابن آدم ۞ که حالا همه را

بسوئیت سجود است ۞ همیشه بخود داریم براجابت ۞ بسرا ملاکاین وداد ودود است ۞

تو کلنی بکلات و لیدی بغیبم ۞ بحق آن ولید که اعظم ولود است ۞ تو کا غفر لنا من همه امتش را ۞

که او بهر آن در خضوع سجود است ۞ بروهم بآلش صلوة و سلام است ۞ فزون با ذالشان که ابلغ فزوده است ۞

اي برادر اگر با وجود این همه وضوح اوضح که در بیان حقیقت حقیقی اشیا بظهورات
نفس مراتب ازلی حضرت علی الاطلاق زبان گفته شد و نیز ازین تحقیق عدم سلب صفات
ذاتیه که آنرا تعینات میگویند و از مرتبه بحثیت صرف اصرف که آنرا کنه ذات گویند سلب
مي نمایند به بیان واقعي ظاهر نموده شد و بسلب تعینات صفاتي از مرتبه بحثیت باثبات
تمیز بالقوة اگر پیدا نبود محذور تمیز غیرتي و زیادتي که هم بالقوة واقع بود بتبیین ضمني
عبارة واشارةً از صدر نموده آمد و هم من حیث کنه ذات کنه صفات ذاتیه بدا المعني
بماهیت نفسي نفس امري ذاة و صفاة مطلق واجبي حضرت اقدس الله تعالی را که به حقیقت ذاتي
صرف بحثیتي مسمي بالقدسیت و من حیث تقاضاء نفسي صفات ذاتیه ذات بحثیتي نفس امري
خود بظهور صفاتي ذاتي مطلق مسمي بالهٰ حقیقیست بحثیت صرف واقدسیت اصرف بمساوي حقیقي
بیان نموتي کرده شد کنه مدعاء این فقیر تحقیقت حقیقی مفهوم بعضي نگردد و ازین علو شان
این حقایق عالیه دانند و بسیار بتعقل و تامل فیا بینه بتفکر تشویش نکشند که این اسرار

خارج از تفهیم مفهومات مبحثه ارباب ظواهر اند زمرات خرش توصیف حسن تم
خرد گفتا که جای دم زدن نیست بلکه اگر همت بتحصیل این تحقیقات غالب آید از یارانی
که بتوسط این فقیر بعلم لدنی و جنانی باستفاده علم لدنی اصلی بفضل غیبی لاریبی تمام احسانه
تحقیق این حقیقت اند و مجاز زده گروه استفسار باید نمود و امیدوار باید بود که شاید بمرات جنانی
مستبشر هم بنور فضل لاریبی انکشافی واقع شود بمنه و کرمه تعالی شانه عم احسانه و انکه بالا گفته شد
که مولانا عبد الرحمن جامی قدس الله تعالی سره از تجدد امثال در مصنفات خود تصریح
باثبات مینماید بهتران بود که بجنسه از لوایح که تصنیف ایشان است نقل نموده آید و آن اینست
لایحه شیخ رضی الله تعالی عنه در فص شعیبی میفرماید که عالم عبارت است از اعراض مجتمعه در عین
واحد که حقیقه هستی است و آن متبدل و متجدد میگردد و مع الانفاس و الانات در هر آنی عالمی
بعدم میرود و مثل آن بوجود می آید و اکثر اهل عالم ازین معنی غافل اند کما قال الله سبحانه
بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ و از ارباب نظر کسی بدین معنی مطلع نشده است

مکر

مگر اشاعره در بعضی اجزاء عالم که اعراض ست حیث قالوا الاعراض لا یبقی زمانین

و مگر حسبانیه که معروفند بسوفسطائیه در همه اجزاء عالم چه جواهر و چه اعراض و هر یک ازین

فریقین من وجهی خطا کرده اند اما اشاعره بسبب آنکه اثبات جواهر متعدده کرده اند

ورای حقیقه وجود و اعراض متبدله و متجدده را بآنها قایم داشته اند و ندانسته اند که

عالم بجمیع اجزائه نیست مگر اعراض متجدده و متبدله مع الانفاس و الانات که در عین

واحد جمع شده اند و در هر آنی ازین عین زایل میشوند و امثال آنها بوی متلبس میگردند

پس ناظر بواسطه تعاقب امثال در غلط می افتد و می پندارد که آن امریست واحد مستمر کما

تقوله الاشاعره فی تعاقب الامثال علی محل العرض من غیر خلو آن من تشخص من العرض

مماثل للتشخص الاول فیظن الناظر انها امر واحد مستمر رباعیه . بحریست نه کاهنده نه افزاینده

امواج برو رونده و آینده ۞ عالم چو عبارت ازین امواج است ۞ نبود دو زمان بلکه دو آن

پاینده ۞ عالم بود از نه ز غیرت خالی ۞ نهری جاری بطورهائی طاری ۞ و اندر همه طورها

نهري جاري * سريست حقيقة الحقايق ساري * واما خطائي سوفسطائيه آنست كه مع قولهم بالتبدل في العلم العالم باسره متنبه نشده اند بانكه يك حقيقه است كه متلبس ميشود بصور واعراض عالم وموجودات متنوعه متعدده مينمايد وظهورمشيت اورادرمراتب كونيه جز باين صور واعراض چنانكه وجود نيست اينهارا درخارج بدون او رباعيه سوفطائي كه از خود بي خبر است * گويد عالم خيالي اندر گذر است * اري عالم همه خيال است ولي * پيوسته درو حقيقتي جلوه گر است * واما ارباب كشف وشهود مي بينند كه حضرت حق سبحانه وتعالي در هر نفسي متجلي است تجلي ديگر ودر تجلي او اصلا تكرار نيست يعني درد وآن بيك يقين ويكشان متجلي نميگردد بلكه در هر نفسي بتعيني ديگر ظاهر ميشود ودر هر آني بشاني ديگر تجلي ويكر ظاهر ميكند رباعيه هستي كه عيان نيست ووان در شاني * درشان دگر جلوه كند هر آني * اين نكته بجوز كل يوم في شان * گر بايدت از كلام حق برهاني * وسر درين آنست كه حضرت حق سبحانه اسماء متقابله اند بعضي قهريه وهمه دائما دركار اند

ولتعطل

و تعطیل بر هیچ یک لازم جایز نی پس چون حقیقتی از حقایق امکانیه بواسطه حصول شرایط
و ارتفاع موانع مستعد وجود گردد رحمه رحمانیه او را دریابد و بروی افاضه وجود
کند و ظاهر وجود بواسطه تلبس باثار و احکام آن حقیقه متعین گردد و بتعینی خاص و متجلی شود
بحسب آن تعین بعد ازان و بسبب قهر احدیه حقیقی که مقتضی اضمحلال تعینات اثار کثرة
صوریست ازان تعین منسلخ گردد و در همان ان انسلاخ بر مقتضاء رحمه رحمانیه بتعین
دیگر خاص که مماثل تعین سابق باشد متعین گردد و در آن ثانی بقهر احدیت مضمحل گردد
و تعین دیگر برحمه رحمانیه حاصل اید و هکذا الی ماشاء الله پس در هیچ دو آن بیک تعین
تجلی واقع نشود و در هر آنی عالمی عدم میرود و دیگر مثل آن بوجود می آید اما محجوب بجهة
تعاقب و تماثل و تناسب احوال می پندارد که وجود عالم بر یک حال است و در از
منه متوالیه بر یک منوال **رباعیه** سبحان الله زهی خداوند ودود ÷ مستجمع فضل و کرم
و رحمه و جود ÷ در هر آنی برد جهانی بعدم ÷ آرد دگری چو آن همانندم بوجود ÷ انواع عطا گرچه خدا

می بخشد

هر اسم عطیه جدا می بخشد ❊ در هر آنی حقیقت عالم را ❊ یک اسم فنا یکی بقا می بخشد ❊

دلیل بر آنکه عالم مجموع اعراض مجتمعه است در عین واحد که حقیقه وجود است آنست که هر چند

حقایق موجودات را تحدید میکنند در حدود ایشان غیر از اعراض چیزی ظاهر نمیشود مثلا

وقتی که گویند انسان حیوان ناطق است و حیوان جسمی است نامی حساس متحرک بالاراده

وجسم جوهر است قابل مر ابعاد ثلثه را وجوهر موجودیست لا فی الموضوع وموجود ذاتیست

که مر او را تحقق وحصول باشد درین حدود هر چه مذکور میشود همه از قبیل اعراض است الا آن

ذات مبهم که درین مفهومات ملحوظ است زیرا که معنی ناطق ذات من له النطق است

ومعنی نامی ذات من له النمو وهکذا فی البواقی واین ذات مبهم عین وجود حق وهستی

حقیقت است که قایم است بذات خود ومقوم است مر این اعراض را وآنکه ارباب نظر میگویند

که امثال این مفهومات فصول نیستند بلکه از لوازم فصول اند که بآن از فصول تعبیر میکنند بواسطه

عدم قدرت تعبیر از حقایق فصول بر وجهی که ممتاز شود از ما عدای خود بغیر این لوازم یا لوازمی

که از یشها

که از ینها اخفی باشد مقدمه ایست ممنوع و کلامیست ناممنوع در تقدیر تسلیم هرچه نظر

با جوهر ذاتی باشد قیاس با آن عین واحد عرضی خواهد بود زیرا که اگرچه داخل است

در حقیقه جوهر خارج است ازان عین واحد و قایم است باو و دعوی آنکه اینجا امری هست

جوهری ورائی عین واحد در غایه سقوط است بتخصیص وقتی که کشف ارباب حقیقت که مقتبس است

از مشکوة نبوة بخلاف آن گواهی دهد و مخالف عاجز باشد از اقامت دلیل والله یقول الحق

وهو یهدی السبیل قطعه تحقیق معانی از عبارات مجوی ای رفع و قیود اعتبارات مجوی

خواهی یابی ز علت جهل شفا قانون نجات از اشارات مجوی کشتی بتوقف برموافق

قانع شد قصد مقاصدت مقصد مانع هرگز نشود تا نکنی کشف حجب انوار حقیقت

از مطالع طالع در رفع حجب کوش نه در جمع کتب کز جمع کتب نمیشود رفع حجب

در طی کتب کجا بود نشاء حب طی کن همه را و عد الی الله کتب ای برادر آنچه از اثبات

این حقایق مذکوره که مولانای عبدالرحمن جامی علیه الرحمه در نسخه لوایح از بزرگان

بنقل صحیحه سند کرده است قدس الله تعالی سرّهم بعضی محذورات صریحه چنانچه جزای فعل

بر نفس فاعل و غیر آن پیدا میشوند جواب آن محذورات من حیث تحقیق تحقیقی بنفس از مذکور

این نقل در صدر مرقوم مفصلاً هم شده است چنانچه اجمالاً در آن تحقیق این رباعی بالا نوشته شده

رباعیه ترتیب عذابی و ثوابی بجهان ٭ مشکل بعوام از مثال گذران ٭ مشکل چه بود چون نفس

مجری ابدیست ٭ گرچه بظهور شد بابدی گذران ٭ پس این تحقیق تفصیلی حقیقی را چنانچه

قبل ازین مسطور گشت باید دانست که آن مقتبس از نور مشکوة کمالات مرتبه خاص الخواص

ولایة مطلق است زیرا که این بجان نفس موجودات اشیا بتجدد امثالی بوجه تغیر مطلق است

بعدم مقید نه بعدم مطلق بجمیع مراتب ظاهری و باطنی صفاتی و ذاتی عالم زیرا که تمامی ممکنات

باین حیثیت تجدد امثالی بتغیر مطلق بتجدد امثالیه تغیر بعدم میرود و همدرین وقت قصیر یا طویل

بعدم رفتن از موجودیت تا معدوم شدن هر چه بر سر عالی از عالمیان عالم بگذرد و بوقوع قوس عرش واقع بود

چه از احوال و افعال اضطراری که مستوجب جزاء اختیاری نبود و چه از احوال و افعال اختیاری

که مستقر

که مقتضی جزاء اختیاری بود سر این آیهٔ کریمه را پاره اینجا باید دریافت قال تبارک
وتعالی كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ تعليماً للعباد ما قال كُلُّ شَيْءٍ يَهْلِكُ او هلك
او كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ يَهْلِكُ وهلك اختصار الكلام بكلمة هالك ببلاغت المعنوى فعلم ببعض الكمل من
اهل علم الجنان تلك المعاني في تحقيق احوال العالم من بقائه وفنائه عن ثبوت وتغيره
كما ذكرنا في الصدر پس باید دریافت که چه تفاوت دارد ازان تحقیق که مقتبس از انوار
مشکوة کمالات مرتبه خاصه ولایه مطلق باشد که ان بیان حقیقت موجودیه ممکنات
بنجد وامثال بوجه عدم مطلق است که محذور عقلی نقلی در آن تحقیق باقی میماند بلکه هر چند
اهل صحو کابل غور رسی نمایند آن محذورات مقوی تر نمایند مگر از نظر اهل سکر مغلوب
آن حالت یا از غیران باغماض عین از حقیقت سخن آن محذورات شرعی حقیقی صادقه
مستتر مانند ازینجاست که میگویند که عالمیان بانفسها آناً فاناً بوجود و عدم بشدت القبالیه
بنجد وامثال لمحض نمود و هیچ نی بود و نفس بنفس ذات و صفات هر شئی موجود و معدوم میگردند

و قیام این نمود بی بود بنفس موجود عین واحد اقدس مینماید چنانچه هر همه اهل علم آن

حالت وجدانیه که از اهل کمالات مرتبه خاصه ولایه مطلق باشند برین اندیس بین حیثیت

نفس هر فاعل مجزی نمیشود چه در حال و چه در استقبال و این بعید عقل و نقل نیست اما حسن ظن

تقاضا آن میکند که شاید از بزرگان متقدمین اگر عزیزی بتجدد و امثال در حقیقت عالمیان

سخنی گفته شد مدعاش ضیان چنانکه بالا در تحقیق ایمعنی مبرا از محذورات نقلی و عقلی

کلمه چند مسطور گشته اند یا تهر از ان باشند والله تعالی اعلم بحق الحق اگر گفته شود که این

تقریر بدان تقریر اشاعره میماند که از قول مولانای عبدالرحمن جامی علیه الرحمة ردّ آن

واقع شده گویم نچنانست زیرا که اشاعره اعراض را آناً فاناً موجود و معدوم میگویند هیت

و چند جواهر بلا تغیر قیوم آن اعراض میدانند و این فقیر چه عرض و چه جوهر همه را موجود

متغیره میدانند آناً فاناً ببقاء نفسی هر موجودی از موجودات را چه موجود عارضی و چه

جوهری و این بقاء بقاء آنی باشند خواه بقاء زمانی خواه بقای غیر معلوم عدمیت ابدی نما باشد

وانکه این فقیر با وجود این تغیر سریعه صفاتی ذاتی نفوس عالمیان قابل باثبات ماهیات

تمامی نفوس عالمیانست حقیقتش انکه هر ظاهر هرآناتی را از مظهرات مظاهر مدرکات عشره

نمی میدانم هر چند شئیت اقل قلیله بود یعنی هر چند بظهور اقل قلیله باشند چه موجودیت ظهور

یک آن بلکه موجودیة اقل قلیله باشند بجز لا تجزی غیر مدرکه از یک آنی بود واین هر شئیت

یعنی این هر ظهور خواه از مراتب امثال عروض مختلفه خواه از مراتب امثال جواهر متنوعه

فهمیده شود وباید دانست که هر ظاهر ظهور تقدیرات تقدیری است که بنفسه باعتبار یک نسبتی

مُظهر است وباعتبار دیگر مَظهر چنانچه بالا ور عنایات تحقیق آن باشارات دقیقه واضح

نموده شده است وروزی که این فقیر را بعد از مدت هفده سال این چنین تحقیق

متعالی از حقایق اشیا اوّل مرتبه نموده اند واین وقت سحر بود الهام صریح جلی فرمودند

الیوم اکملت لکم دینکم و بعد از نماز اشراق بحسب انعام بعضی کمالات کامله الهام خفی کردند

واتممت علیکم نعمتی و بوقت چاشت همان روز بحسب بعضی کمالات دیگر کلمه

الهام اخفی کردند وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِيناً بس بر ضمایر اولوا الابصار مخفی نماند که تمامی

عالم یعنی هرچه موجودات امکانی ست بخلاف وجود وجوبی همه ظهور کمالات وجوبیه انفعالیه

مخفیه عینه صفات ذات قدس مراتب عرفانی نظور بنیادی هر یکی بدیگرے ست چه وهم وجه موهوم

وجه غیر آن چنانچه بالا برای طلاب صادق منصف الفطانه اهل فطرت سلیمه عرض نموده شد

مصرع پس کنم خود زیرکان را این بس است وَاللّٰهُ وَلِيُّ التَّوْفِيقِ وَمِنْهُ الرَّشَادُ عَلَى

صِرَاطِ السَّدَادِ بحرمة حبیبه محمد وآله علیهم الصلوات اکملها والتسلیمات اتمها فصل چهارم

در بیان کلمات ملهمه از ملهمات مخصوصه ابن فقیر که جامع بمعانی کثیره باشند و در بیان بعض حقایق از

اسرار کلمه لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ و در بیان بعضی آیات و احادیث

و اقوال کریمه بوضوح حقایق ادقه و این فصل هم بر دو نوع است نوع اول در بعض کلمات

ملهمه هاتفی و قلبی و روحی و سری اما اول کلمه چند روزی بر طلاب حق اهل خلوص

طویت منصف الفطانه عرض نمایم شاید باعث آگاهی و موجب انتباه از کمال بی حقیقتی شود بدانند

اطر

آنچه که از حقایق کمالات قطبیت و غوثیت و غیرها در فصل اول این رساله و جائی دیگر مرقوم گشته است غرض ازین تسوید آنست که چون از حقایق همچنان کمالات این مراتب عالیه برین فقیر احقر مکشوف نمودند و بعلوم بعضی خصایص آن مراتب ملهم فرمودند بفضل لاریبی خداوند سبحانه اتم احسانه همی تافت که سر همت فرود نیاید و بهیچ چیز نگروید و دایما بعلم بالله که کما حقه باشد بجدت نظر یقینی بایمان اطلاق اقدس حضرت الله تعالی رب العالمین بانکسار نفسی بافتقار ذاتی بقدر علم خود بسعی در تخلیص سری بوصف انتظار جبی قلبی منتظر میماند و وقوع این همت ازان بود که در هر حالتی علم ایمانی بورا علم وجدانی آنحالت نصیب این احقر العباد میکرد الکاه تحقیق سری بخلو متخیله از دریافت مواجید و معارف ظلالی بنصیب این بنده بظهور آمده غلام همت آن بنده ام که غیر از نشاه ❀ زجمله صورت و معنی بکلی آزاد است ❀ پس علم اصلی از حقیقت اسما و صفات واجبی حضرت اقدس مطلق جل و علی و از حقیقت اشیا چنانچه در فصل ثانی و ثالث

این نسخه بوجه غریبه غیر مکرره مرقوم گشته است بکرمت نمودند و عنایت فرمودند

و بیان اطلاق اصلی چنانچه بالا در فصل دوم تحریر یافته است و چون حدیث مصطفوی

آنست تعلموا ما شئتم فان توجروا حتی تعملوا درین کاغذ سیاه کردن

و قلم تراشیدن بتکلیف حسن ظاهری و باطنی باختیار تعقید مکرمهربانی صاحب حدیث

شفیعهم علیه و علی آله الصلوات والسلام والاجابت من الله سبحانه بمنه و فضله عم غفرانه

پس طالب حق را باید که سلامتی باطن را از سقم طبیعی نصبت هوا بهمت صادقه خواهان

و ساعی باشند و مجادله و مکابره و هیچ نوعی از انواع نفسانی نپردازد و پس نفس خود را

دشمن پنداشته دایما سرکشی او را که کدکونی طعن و تشنیع یگانه و بیگانه متحقق دانسته ندامت

باطنی در پیش دارد و پس از هیچ فردی گله مند یعنی آزرده باطن نشود تا که بر هر بنده

خداوند قادر مطلق غفار و قهار و رحمن و رحیم بر حق محل احتمال گمان نیک باید به بدبینی

و بدشنوی و بددانی و بدگویی بر ایشان نشود که شاید بدان سبب آخر پشیمان گردد

وایم

و هیچ بنده خدارا سبحانه بارتکاب رخص و مباحات و فضول بدان تا حد

مباحه اصلاً و قطعاً بنظر ظاهر و باطن بتحقر ننگرد و بحمل نیک نیک محمول دارد و در خوبی

و بزرگی او نقصان نه پندارد زیرا که بر نفس خود بسیار تجربه کرده ام که اگر گاهی بر

احدی چنان نظر ظاهری یا باطنی کرده شد بعد از ان بتعجیل یا بتاخیر وقت خود را

بظاهر یا باطن قصداً یا بلی قصد کم و بیش مرتکب بدان یافتم و از عمل عزیمت با آن

افتاده دیدم اما الحمد لله که آن ارتکاب را بشامت آن نظر خود دریافته نادم و مستغفر

و تایب شدم سر این آیه پاره ازینجا هم توان دریافت يَا اَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا

اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِنَ الظَّنِّ اِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ اِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ

بَعْضًا اَيُحِبُّ اَحَدُكُمْ اَنْ يَاْكُلَ لَحْمَ اَخِيْهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوْهُ وَاتَّقُوا اللّٰهَ فهو الله

ولی الاجابت سبحانه و قوله علیه الصلوة و السلام بئس العبد عبدٌ اهوا یضله و قوله علیه

علی آله الصلوة و السلام اعمل للدنیا بقدر مقامک فیها و اعمل للآخرة بقدر مقامک

اِنَّ اللّٰهَ تَوَّابٌ رَحِيْمٌ

فيها واعمل للمولى بقدر حاجتك اليه وقال جبريل خطابا له عليهما الصلوة والسلام

أعمل للدنيا بقدر مقامك فيها واعمل للآخرة بقدر مقامك فيها واعمل

قال امير المومنين امام حسن رضي الله تعالى عنه عليكم بحفظ السرائر فان الله مطلع على الضمائر

پس بايد كه مصدق آن باشد كه در هر آنى خود را مرده از مردگان پنداشته بهدايت

صراط مستقيم بذكر الله تعالى بوجه احسن حقيقي باشد مقر را وليا بهشت رضي الله تعالى

عنهم اجمعين خود را نه بيش فرصت نه پس دم نقد را غنيمت بيش قوله عليه الصلوة والسلام وگ

قل آمنت بالله فاستقم چنانچه در جواب سائلى امر شده بود چون

درخواست كرد مرا نصيحتى كن كه مختصر و كامل باشد بنصب عين في جميع الحالات معمول

دارد و اين صفت و اين عمل در هيچ بنده غير از نظر متابعت قولي و فعلي آن سرور

عالم اعلم عالميان شفيع المذنبين وسيلة المتحيرين ميسر نگردد و نيست راه حق

بغير از تبع آن هادي بحق تبع كان از تابعانش مستند شد متفق واگرچه جمهور اين

متابعت

متابعت بس عالی مرتبه ایست که بکمال حدت بصرت و همت صادقه منوط است
لیکن هر قدر که بتواند تقصیر نکند لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا و این فقیر
را چون موهبت و فضل الهی دستگیر بود اگرچه ناخوانده بقوت مسکین امّی
نادان بودم امّا در هر باب که مشکلی پیش می آمد از تتبع جمل العلم و نظر متابعت
آن اوضاع کریمه مصطفوی با الهام غیبی و قلبی و کشف قلبی و روحی تعلق کشف
اسرار در آن اوضاع قولی و فعلی مجتبی بالقاء سرّی می شد و آخر چون برای
تحقیق زیرا که نفس کشفی و الهامی یا غیر منصوص فان هرچند که کُنی محفوظ صحیح باشد
همیشه ظنی است بر اهل علم ظاهری رجوع میکردم همچنین از کتاب میگفتند پس کار
بجایی رسید که بعضی کلمات واجب العقیده که تقریر سلف بوجه اجمالیه در کتب قوم آمده اند
بتفصیل حقایق بر آن کلمات بعلم جنانی تحقیقی که علما بسند است اگرچه از ارباب ظواهر بلکه از زمین
هرگز نشنیده باشند مشرف ساختند بطفیل متابعت شریعت و طریقت بتوسط جلی و خفی

حبیبة الکریم ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء بمنه وفضله والله ذو

الفضل العظیم

همچو من ناقابلی را در پذیرد آن کریم ÷ زو نسازد ازین ظهور تام با... از کرم ÷

چه معذرت کرمت از من خجل عاصی ÷ مگر همان کرم تام عذرخواه بود ÷ بحیلهای

چنین حال خود چه عرض کنم ÷ مگر ز شرم کرم خود عفو گناه بود ÷ چه سپاس مهرت آید

ز من خراب ناکس ÷ مگر این ادای حالم بسپاس در پذیری ÷ چه بعذر لطفت آید ز دل و زبان

ناقص ÷ مگر این نقوص نقصم تو بعذر برگذیری ÷ اهل مولی هرکه او شد نور نور ÷

بنده خالص خاص باشد در حضور ÷ کیست نور النور کو خاص الخواص ÷ عالم حق الیقین بر

براختصاص ÷ اهل عقبی کو براه آگاه شد ÷ اهل دنیا کو ز ره گمراه شد ÷ کیست آگه هرکه او

عاقل بود ÷ کیست گمره هرکه او غافل بود ÷ کیست غافل هرکه لهو و لعب راست ÷ لهو و لعب

او راست کو اهل هواست ÷ وان هوا گمراه کن ناسی خداست ÷ کیست العالم که او انسان بود ÷

کیست انسان کان سری رحمان بود ÷ سر ظاهر در که کو بر حب حق ÷ حب حق در تابع محبوب حق ÷

علیه

علیه و علی آله وصحبه وتبعه الصلوٰة والتسلیمات والتحیّات والبرکات واهل آگاهی را
باید که هرچه درکتاب خلاصة المعارف مخالف مذاق درمدعا چه درباب سلوک
طریقت وچه درباب کشوف حقیقت این رساله که مسمی بنکات الاسرار است معلوم نمایند
این را معتبر بر دارند که نسبت بدان تدقیقات تحقیقات این رساله صافی تراند وهمه فرزندان
وبرادران معنوی را باید که درعبادات وعادات عمل بعزمیت بنظر متابعت طریقت
مصطفوی بتکمیل فقر ظاهر وباطن وبه ترک هوا وترک لذات واستراحات جسمانیه
وروحانی وبه ترک حیلهای نفسانی بمیلان طبعی وباخفاء سلوک طریقت وباخفاء مواجید و معارف
خود بیشتر بیشتر میکوشیده باشند وبمتابعت مشایخ درعزایم دانند نه دررخص چنانچه
مقرر اولیاست علیهم الرحمة مگر آنکسی از شیخ کامل مکمل برخصتی مامور صریح کردند واز
مرسومات ارباب ظواهر محرز باشند وبلباس اهل طریقت درمجلس ارباب ظواهر خصوص
درمجالس اغنیا کمتر روند واز مجالس اغنیا متنبه ومحرز باشند هرچند که از اغنیا بعضی کسان

اصلاح آثار نمایند و از مناجات اکثر اوقات مجتنب باشند مگر بضروری صحیحه تا مبتلا باشند

به بدعت و حرمت نشوند و بهمت صادقه مستدعی بخلوص و صدق باطن بتخلیص سرّی

خصوصاً ان برادران را اخفاء مشرب بیشتر لازم است که با بدون همتی و یا بدیگر ضروریات

حقیقی یا بملهمات صحیحه صریحه مکرره بلباس اهل ظواهر یا بصحبت اهل ظواهر گرفتار باشند

باید دانست ظهور فقر بر چهار مرتبه است ظاهری و صوری و معنوی و حقیقی اما ظاهری و صوری

در مومن و غیر مومن مشترک الظهور است علی وجه النقص والکمال و بالتعطیل والتعجیل لیکن اعتقاد

تفاوت است که صوری در مومن غالب الظهور است من حیثیم کرامت ظاهری در غیر مومن که غالب

الظهور است من حیث الابتدائیه و مرتبه معنوی در مومن و غیر مومن مشترک الوقوع است علی وجه

کمال المطلق بلا تعطیل قط و حقیقی خاصه مومنین است اما من حیث ظهورات درجات متفاوته

الظهور است علی حیث درجاتهم بدانند ارباب دنیا و اصحاب اغنیا را لباس غنا من حیث حلال وا قسمت

و اهل ارشاد را چه ارشاد علم جنانی و چه ارشاد علم لسانی لباس مشیخت بحد اعتدال کافیست

و اهل

واهل فقر را لباس فقری شافی و کافی و وافیست وانکه روایت صحیح است نهی رسول الله

صلی الله علیه وسلم عن لباس الشهرتین یعنی لباس اعلی و منفخر از حیث شان خود و لباس

پس ادنی و محتقر از حیث حال خود یعنی ارباب دنیا و اصحاب اغنیا را لباس اهل فقر

پوشیدن و اصحاب فقر و ارباب فقیری را بلباس اهل غنا کوشیدن منع است و اکر

بما سوی این طریق سدیده که بحسب حال هر یکی در بیان آمد خواهش تحمل نمایند اغلب الوقوع

انست که بحیله تحمل مراد نفس رعونت باشد پس بخوف هوا ملاحظه افراط و تفریط ضروری

بود والله ولی التوفیق لنا ولکم ومنه الرشاد وعلی صراط

السداد نعوذ بالله من شرور انفسنا ومن سیآت اعمالنا واستغفره ونتوب

الیه ونؤمن به ونتوکل علیه ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او

اخطأنا واغفر لنا من کل ذنب اذنبته عمدا او خطأ سرا او علانیة

وتب علینا انک انت التواب الرحیم ۰ سبحان الله والحمد لله

وَلَآ إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ اَكْبَرُ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيْمِ .

اَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيْمِ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ۝ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ

رَبِّ الْعَالَمِيْنَ ۝ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ۝ مَالِكِ يَوْمِ الدِّيْنِ ۝ اِيَّاكَ نَعْبُدُ

وَاِيَّاكَ نَسْتَعِيْنُ ۝ اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيْمَ ۝ صِرَاطَ الَّذِيْنَ

اَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوْبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّيْنَ ۝ آمِين آمين آمين

بِمَنِّهِ وَفَضْلِهِ بِحُرْمَتِ حَبِيْبِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَصَحْبِهِ وَتَبَعِهِ اَجْمَعِيْنَ الْاَكْرَمِيْن

بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ ۝ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَعَلٰى آلِ مُحَمَّدٍ

وَعَلٰى آلِهِ واصحابه واتباعه وسلم بِكَمَالِ حُبِّكَ وَاَصَابَاتِ بعد دكل مَعْلُوْمٍ

لَكَ وَاَرْحَمْ وَبَارِكْ كَذٰلِكَ موصله بكمال انعامك وَاِحْسَانِكَ وَفَضْلِكَ

وَعَلٰى جميع الْاَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِيْنَ وَمَلَائِكَةِ المقربين وعباد الله الصَّالِحِيْنَ

عَلٰى ذٰلِكَ برحمتك يا ارحم الراحمين وَيَا اَكْرَمَ الْاَكْرَمِيْنَ اعلم ان هذه

نوع الاولى في كلمات الملهمات اول اين مصرع الهام ٥ بر دكي برده

ظهور آمد ❁ و همدرانوقت ظهور آنسرورشد وحضرت علي كرم الله تعالى وجهه

اين مصراع مذكوره را از طرف اين فقير بخدمت آنحضرة عليه و على آله الصلوة والسلام

گذرانيد قبول نمودند واين مصراع ثاني همدرآن حالت بين النوم واليقظه تلقي شد

كه بافاقت آمديم مصرع ازبس نزديكي دورآمده ❁ باز تجلي برقي وتجمي كردند درازمان

متغايره وملهم خفي مطلق ميفرمودند كه ميكشيم لا اله الا الله پس ترقي بخشيدند كه درگرد اين

چنين نماند يم بازدو تجلي صوري يكزمان بتواتر بروي بقلت فرصت وقت بصورت

اميرالمومنين امام حسن وامام حسين رضي الله تعالى عنهما وملهم خفي مطلق فرمودند كه ميگفتيم

لا اله الا الله پس ترقي بخشيدند كه درگرد آن نمانديم باز وقتي الهام تعبير كردند

كه به بين رب خود را وتجلي بصورت اين فقير اما ابيساري بحسن نما و بلي ريش نمودند

واز خودي خود بمفتوني آن مارا ازما مي ربودند وهمدران بفضل لاريبي ملهم شديم كه ميگفتيم

لا اله الا الله پس از کرو آن رہائی بخشیدند و دیگر تجلیات و ملہمات متنوعہ بسیار کہ شدہ اند

تا کجا شماریم باز بعد از مدت مدید ازان بعد از طی درجات کمالات عظیمہ از مرتبہ خاصہ و مرتبہ

اخص از ولایت مطلق در عین حین در آمد مسجد بنماز عصر الہام تلقی کردند بہ بین رب خود را

و وصول حقیقت ایمان و یقین بحضور حضرت اقدس تعالی ہمگی سری لی دریافت بہیچ کم

و کیفی نصیب کردند الہام قلبی ع در بحر محیط غوطہ خوردم ❊ جز باد دگر بد رنگ کردم ❊

باز الہام قلبی ع الم چو شیر کرفتت بیشہ حیرت ❊ چو گنجہ کنج بعشقت نشیبت جبرائی ❊

ایضا من ملہمات قلبی و روحی و سری کلم الله ایضا سبحان الله من او جد الاشیاء

و ہو لا اعینہا ای سبحان من ظہور شیونات صفاتہ بظہور الشہادی العرفانی و ہو لا اعینہا

ایضا اوست اوست ہمہ از وست ایضا ہمہ ظہور اوست سبحانہ چہ غیب و چہ شہادۃ

ہر چہ بر ہر کسی مشہود است ہمہ شہادہ است از غیب بنفس غیب حتی کہ علم بحت مطلق ہم اری نفس

ہر شہادی و ہر چہ بر و ظاہر شود ہر ہمہ شہودی است از غیب اری بعلم نسبت غیب شہادہ را

بعیر

بغیب شهودی است از غیب من حیث حقیقی که نفس غیب بدان سبب باجمیع کمالات

غیبه نفسی غیب که آنرا این فقیر غیب الغیب گفته است و در حدیث قدسی منطلق تکنز مخفی آمده

یعنی که حقیقت خفائی نسبت مراتب مخفی که غیب و مراتب غیب الغیب اند بنفس مرتبه غیب

مطلق متقابل بظهور شهودی است که مقتضی الظهور بتخلیق خلق است که عبارت از بیدانش است

وانکه بر مرآت بعضی از بیدانش آن نسبت بغیبت ظهور کرد این ظهور هم شهادی است

اما چون مفهوم مراتب غیب الغیب که لزومات قابلیات عینه اند بتقید و نفس مراتب

غیب باطلاق بر مرآت مایان مشهود میگردد پس از اطلاق غیبت اطلاق غیریت

بر نسبت خلق بخالق هم من حیث حقیقه هم صحیح باشد چنانچه آن ارباب تحقیق که نامعروفت

اهل مرتبه خاصه از ولایت مطلق رسیده اند انحصار لیست غیریت اهل ظاهر شریعت

بدان نسبت متعالیه پس این تحقیق از اهل ظاهر شریعت شریعت باشند که بعلم اهل کمالات

مرتبه خاص الخواص از ولایت مطلق تعلق دارد حرفی بس است ای برادر این آن

بنا بر آنست که خارج مبحث است زیرا که حقیقه شریعت است ایضاً آیة الله قل کل من

عند الله فما لهؤلاء القوم لا یکادون یفقهون حدیثا وما اصابک من

حسنة فمن الله وما اصابک من سیئة فمن نفسک و توفیق درین که ملهم نموده اند

در خلاصة المعارف مرقوم شده است بنظر تحقیق حقیقت کلمه عند چنانچه در آیه اولی

تعلیما بعلم و حکمت حقیقی تحقیقی واقعی واقعه است ایضاً نماز محمد نظر کن وازین باب

کشف الهام سری نموده تحقیق حقایق واکشوده هم با ولویت وقت نماز و هم بعد صحت

وقت برائی مشغله امور دیگر سوائی نماز مثلا نماز ظهر دو قسمت اول و یک قسمت اخر وقت این

این اولویت وقت مثلا در عادات بیش از ادائی ظهر اندک تر بکار رفتن دیگر مشغله باید بر وقت

نسبت بعد نماز علی هذا القیاس در اوقات هر پنج وقت نماز نظر باطن بجدت بصیرت بدریا

الوهیت و رخصت و اوامر و نواهی و کراهیت دران اوقات من حیث نظر بنماز محمد باید

داشت و در ادائی قیام و قعود و رکوع و سجود با حسن و ادا دست و پا ماندن بحسن ادا

وارسلناك للناس رسولا وكفى بالله شهيدا

عبادت

عبدیت و عبادة بدان نظر غور بسی کرده از متابعت العلم عالمیان باید آموخت

چنانچه پاره در خلاصة المعارف هم مفصلا مذکور شده است علیه و علی آله وصحبه

و تبعه الصلوة والسلام ایضًا علم اللدنی بعلم اللدنی ایضًا خارق العادات

بخارق العادات ایضًا هر که تکلف کند برای خلق مردم او را بتملق پیش آیند و

هر که بی تکلف باشد برای حق خالق او را در صدق افزایند ایضًا مشهودیت حقیقت

بنظر صورت است بحسب تقاضای نفسی خود و موجودیت هر صورت بشهود حقیقت خود است

بتقاضاء این شهود این حقیقة ایضًا ظهور نفس صفت با وجود وقوع نفس و صفت مربوط است

و وجود نفس و صفت با ظهور نفس صفت منوط است ایضًا العلم علمان علم اللسان و علم

الجنان لآخر الحدیث و سر کمالات آنها ایضًا یا ایها المزمل قم اللیل الی قوله تعالی جمیلًا

و سر کمالات آن آیات من حیث علم الطریقت قل اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولو

و اسرار آن ایضًا اسرار حدیث الاعمال بالنیات الی اخر الحدیث و سر آنکه با وجود این شرط

صحیحه علی العموم محیط جمیع الاعمال است در بعضی امور نفس عمل ثمره نفس نیت هم واقعست

لیکن فیضان نوری که موجود نیت موجود شود موقوف بر ظهور وجود نیت است چنانچه

باره آن بتحقیق تمثیل باکی ملائکه در خلاصة المعارف مرقوم گشته است ایضًا کشف علم

لدنی اصلی است وظلی ایضًا کشف هر حقیقه اصلی است وظلی چه از حقایق مراتب وجوبی

عینی چنانچه اسماء صفات واجبی و لوازم آن بغیب الغیب وچه از حقایق امکانی

چنانچه حقایق اشیاء حقیقه وقوع موجودیة شهودی اشیا بخلا و ملا بشهادة امکانی

از کونیت غیب بغیبی چون عارف بعرفان نفس خود بکماهی سر حقیقت انسانی عالم شود

بعلم لدنی بتوسط اصل ممکنات که نور محمدیست و بسیط اول است بحسب این لطیفه سری نفس

که این لطیفه جامعه بجمیع لطائف انسانی اند ماجی الوجود بوجود و آن نور بسیط است بنور نفسی

بحضور تفسیر عالم باشند این عالم العارفست که از اهل صحو کامل خواهد بود و این علم منوط است

بوصول کمالات مرتبه خاص الخواص که از ولایه مطلق بولایة انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات

همی است

مسمی است والا بخفاء ظهور آن توسط اولی بوسایط مرآت نور مراتب خود که وهمی و خیالی

و قلبی و غیر آن بوده باشند بر مرآت مدرکه خود بوجه ظلال می باید هر عارفی که با شد

هر علمی و معرفتی را در حقیقت هر مرتبه که بوده باشد و آن کمی و نقص در وقوع ظهور نفس

علم لدنی و کشوف هر حقیقت از تخالف و نقص اینمظاهر می اید زیرا که نفس اینمظاهر

یعنی هر یکی ازین مظاهر مراتب سته را بهم منظهریه محل مخصوصه در بدن عارف واقعست پس

این هر همه مراتب ای هر همه مراتب سته از مقتضیات هیجان انوار عنصری خواه ناخواه

قلة او کثرة منصبغ میشوند بخلاف نفس حقیقة انسانی که بوصف کلیت اصل جمیع مراتب

انسانیت بظهور شهودی در مرتبه اول فی حیث الخلاصت و اصل وصف کلیت جمیع

حیوانیت بظهور شهودی در مرتبه ثانی و ثالث و غیر آن فی حیث الملائت است و بدان اعتبار

الانسان بشری و بدین اعتبار الانسان حیوان ناطق واقع است که جمیع مراتب روحی

و بدنی همه موجود و بدو نسبتند پس قوت نور آن حقیقت جامعه که آن نفس حقیقت انسانیه

گفته شد بر قوة انوار این جمیع مراتب غالب باشد زیرا که بعد از خلقت اول که اصل او

واصل جمیع ممکنات حقیقت انسانی الطف والنور و بمراتب وسعت تر و اوفق تر و اقرب

تر است فی الحقیقه نسبت بجمیع مراتب مدرکات عشره یعنی در مراتب شهود خلاصه مراتب شهود

درجات ملا را در هیچ مخلوق علم نفس غیب واقعه نیست الا بظهور عرفانیه که غیر از ظهور

شهادی موجود نیست چه از صفات خالق تعالی که نفس غیب است و چه از ملزومات

صفات خالق سبحانه که نفس غیب الغیب است چنانچه از معنی حدیث قدسی صریح و هویدا است

كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِأُعْرَفَ و اگر آن سر انسانی

یعنی حقیقت انسانی اکثر اوقات در اکثر افراد مظاهر خویش در ظهور خود مغلوب و مستتر و ضعیف

مینماید و وقوع این بوصف من حیث ظهور آن مراتب اعلی اولیه وی است بظهور ضمیر مراتب

ادنی و اسفلیه وی چنانچه مقتضیات عنصریات بوصف عرف معروف بشریتی کما شاء الله سبحانه

و آن انصباغ که بلطائف سته هم گفته شد یعنی ظهور نور لفس خصوصیت آن هر یکی ثابته او

کثرة بسبب آن بیجان رو پوشش مینماید پس بدین حیثیت هر ظهوری که باصالت

مخصوص بتقاضا، مراتب آن خصوصیت یعنی آن نور ذاتی آن هر یکی مقتضی بظهور ست

مینماید پس کما هو بظهور نمیکند پس ازین باب در مکشوفاتی که بمراتب نور هر مرتبه

از لطائف سته چه خفی و چه اخفی ظاهر باشند غلطی واقعه میکردد والا آن لطائف

بالنفسها آنچنان هستند که درشان از انها وارد است و فی اخفی آن باز باید دریافت

تشخیص نفس خود را بنور و وجود اصل خود که اصل جمیع عالم است موجود و ظاهر یابد و

بنور اصل خود خود را و اصل خود را دانا بود یعنی دانائی وی بدین حیثیت ظاهر بود همچنین

کس نور دل خود را بمنزله صفا و نور سر نفس خود را که حقیقت انسانیت بمنزله ضیا

و نور آن اصل اصول را النفس نور الاشهادی که ظهور اول شهادی همان نور غیب

قدسیت تعالی شانه خواهد دانست بدانش خاص عرفانی پس اینچنین کس از افراد انسان

هرچه از رب العالمین باید دریافت وی بیوسائط و دیگر بتوسط آن اصل اصول

باشد فلاجرم یافت این سخن لطیف و صحیح بود زیراکه اصلی است و شخص نفس خود را

موجود و ظاهر بواسطهٔ ظهور انوار مراتب خود نتواند دریافت پس اینچنین کسی هرچه

از رب العالمین بتوسط اصل نفس خود می‌آید چه از دانش مراتب قدسی واجبی

و چه از دانش مراتب کونی امکانی بتوسط مراتب انوار مراتب خود می‌یابد و بنور انمراتب

نفس خود همه مراتب نفس خود که اصل عالمیانست و رب العالمین او دیگر هرچه از رب العالمین

یابد نیابد نشناسد پس یافت این شخص مبرا از کسافت و تعمم نباشند زیراکه ضلی است بهر ضلی که

بود و اگر گفته شود که اگر بقدرت الله سبحانه مبرا باشند چه مانع گویم که اگرچه بچنین حیثیت احتمال

امکانی واقع است لیکن احتمال وقوعی واقع نیست زیراکه سنت واجبی قدسی ازلی چنین

آمده است و آن وَلَن تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا نص قاطع است ای برادر این سنت

بیان کیفیت اطلاق اصلی و ضلی که در تفاوت مراتب ظهور علم لدنی و حقایق دیگر در صدر منطلق شده

است ایضًا وحده لاشریک له ایضًا هوالواحد بلا عدد یعنی که واحد مطلق

بنفسه مطلق است و واحد مقید بنفسه پس هرچه که واحد مقید است بلا عدد نباشد و واحد

مطلق از تعدد مبرا باشد و واحد مطلق بهر حیثیتی که متعدد و میمناید این ظهور شهادی

بقیدی آن واحد مطلق است در مرآت افهام تا مرات مرات تمامی محسوسات و از مراتب

خمسه و جه از مراتب عشره که بی تقابل تعددی فهم پذیری در ماهیت واحد متعسر مینماید

یعنی که در مرتبهٔ سهو و ظلالی حو و ظهور واحد بتعین ثانی و ثالث الی غیر ذلک نی مظاهر

مفهومه واقعه نیست و این ظهور متکفی است پس تعدد در مظاهر واحد آمدنه در نفس واحد

و این ظهور اعتباری واحد است که بر نفس واحد و بر مراتب مندمجه ذاتی ای بنفس واحد

تعدد واقع مینماید والا فی الحقیقت واقع نیست زیرا که بظهور مراتب نفسی آنمطلق

که بدان مظاهر واقعه باشند آنمظاهر متعدد میگردند و مراتب مطلق هم بانفسها همچنان

مطلق اند بجدی که از اطلاق نام مراتب نیز مطلق و جدا از اطلاق نباشند که کمالات

ای قابلیات ذاتی نفسی مطلق اند سبحان الله سبحان الواحد الاحد نفس واحد چه که بدین حیثیت

مرقومه مراتب واحد نیز مبرا از تعداد اند که ظهور عینی باری تعدد و در مظاهر خود مینمایند

و خود همچنان بانفسها بر اطلاق احرف آمد یعنی که غیب الغیب مثلا نفس واحد غیب است

و مراتب اند ما جیه ای قابلیات نفسی ذات واحد غیب الغیب اند یعنی که لی نظر مظاهر

هیچ تعینی از تعینات نفس واحد مطلق چه تعینات دیگر که باسامی ثانی و ثالث الی غیر ذلک

ظاهرند وجه نفس تعین اول که باسم واحد ظاهر است معلوم و معروف نیست چه بغیب حق

شهادت و چونکه واحد مطلق را بر مظهری از مظاهر هم اولا ظهور تعین اولینه خود که یکی

و یکتائی محض است از مرتبه واحدیت یعنی از مرتبه یکتائی صرف مندمجه ذات خویش بظهور

واقعی فی الواقع واقع باشند نفس شریک او معدوم و حمل شرکت بر وا از سر علم مفقود

بود ای برادر همین حقیقت تمادی ظهورات شهادی است از نفس مراتب غیب الغیب و چون

از چندی مدت نظر بحال خود و نظر بحال بعض مردم حیران بودم که مبادا بوجهی ازین فقیر

کسی آزرده خاطر گردد و خواهان هجرت بودم و مراد الفیض خود حیران و برین و پشیمان

هم بودم

۱۷۹

هم بوده‌ام که ملهم شدم وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا و ملهم شدم بعزلت جمیل و

اکنون در عزم سفر بطواف حرمین شریفین سرعت کردم و راهی گشتم که ملهم شدم

بمعنی این آیهٔ کریمه نسبت بخود و بحسب حال خود قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمُ الْحَقُّ

مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنِ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ

عَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَاصْبِرْ برناظران این

رساله نکات الاسرار و واقفان نکات اسرار عالیمقدار مخفی نماند که دران ایام نیک فرجام

که بصحبت بهجت آسائی خادمان این قطب الربانی و غوث الصمدانی صاحب ولایة الاصلیه

المقتبس من مشکات انوار النبوة مصدر علوم الغریبه و معارف العجیبه و اسرار اللطیفه

امام الدوران و خلیفة الزمان حضرت ایشان علیه الرحمة والغفران رسیدم و باستماع

حقایق و معارف و مکشوف و ملهمات ایشان نموده بشرف زیارت حرمین محرمین مشرف شدم

بشکر این نعمت عظمی بعضی از مکشوفات جدیده و ملهمات عدیده که آناً فآناً فایض بود

براي دوستان بعيده مسوده نموده بحضور موفور السرور آنحضرت صفائي

صحبت ميدادم روزي فرمودند اگر اين مسودات كلماة ملهمات را جمع نموده

داخل فصل ملهمات نكات الاسرار بسازي مناسبست بعد از انجام ايام حيات

ايشان كه مرخ تاريخ سال كمال وصال ايشان از مطلع كلمه قطب دوران رفت

ونيز از كلمه شيخ مكمل بود طلوع مينمايد حسب الامر آنحضرت لالي كلمات

ملهمات را از صدائف تسويدات در سلك تحرير آورده بدرر فرائد ملهمات

رساله شريفه بتوفيق الله سبحانه منظم ساختم والله الموفق والمعين بايد دانست

كه شرح بعضي كلمات ملهمه ومحل وقوع آنها در رساله جديده مسمي بمناتج الطريق

واضح شده است واكثري بواسطه وقت غموض معاني دربيان نيامده واين

ملهمات برچهار نوع اند نوع اول بعضي از ملهمات وطني وبري كه بدستخط

شريف آنحضرت تسويد يافته بود بعينه نقل برداشتم كما حرره قدس سره اعلم

اَنْ بَعْضَ هٰذِهِ الْمُلْهِمَاتِ مُلْهِمَه بِاللَّفْظِ وَالْمَعْنَى وَبَعْضُهَا مُلْهِمَه بِالْمَعْنَى فَقَط اَيْضًا

ذُوِي الْانْسَانِ سِرِّي اَيْضًا الانْسَانُ سِرِّي وَاَنَا سِرُّهُ اَيْضًا اِذَا

تَمَّ الْفَقْرُ هُوَ اللّٰهُ اَيْضًا اِذَا اَحَبَّ اللّٰهُ عَبْدًا لَا يَضُرُّهُ

ذَنْبٌ اَيْضًا مَنْ عَرَفَ رَبَّهُ لَا يَضُرُّهُ ذَنْبٌ اَيْضًا اِنَّ اللّٰهَ خَلَقَ

آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ اَيْضًا سِرِّ مَعْنَى آيَهٔ كَرِيمَه وَهُوَ بِالْاُفُقِ الْاَعْلَى

فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ اَوْ اَدْنَى اَيْضًا اَلرَّحْمٰنُ عَلَى الْعَرْشِ

اِسْتَوَى اَيْضًا يَدُ اللّٰهِ فَوْقَ اَيْدِيهِمْ اَيْضًا اَدَاءُ الْجُمُعَه بِالشُّبْهَه

مِنْ وَسْوَسَه الشَّيْطَانِ اَيْضًا الشُّبْهَةُ فِي وُجُوبِ الْجُمُعَه فِي هٰذِهِ الْاَزْمَانِ

مِنْ وَسْوَسَةِ الشَّيْطَانِ لِاَنَّهُ يَكْفِي لِوُجُوبِهَا هٰذِهِ الشَّرَائِطُ

مَوْجُودَة وَلَوْ انْعَدَمَ بَعْضُ شَرَائِطِهِ الْمُسْتَحَبَّة وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ كَهْ رِوَايَت

ظَاهِرْ هَمْ اَخِرْ اَزْ كُتُبِ فِقْهِيَّه هَمْچُنِين يَافْتَه شُدْ كِه گُفْتَه اَنْد اِنَّهُم يَوْمَ الْجُمُعَه

يقيمون التطوع بالجماعة ويتركون الجماعة في الفرض فهذه فاسد وانه من حبائل
الشيطان لافساد علم الاسلام وهي الجمعة وهذا مذهب الاعتزال فعلى النسفي ان يعرض
عنه وقد جاء الآثار في هذا ان صلوة الجمعة فرض قايم الى يوم القيمة سواء كان السلطان
عادلا او جابرا واهل علم از مضمرات وتاتارخاني ونصاب وغير آن اين مقدمه را
مشروحا نقل ميكنند ايضا الدنيا ملعونة وملعون ما فيها الا ذكر الله تعالى ايضا آنسرور
عالم عالميان در شان اهل اين معاني ومعارف مسطوره كه خاصه اهل كمالات مرتبه
خاص الخواص از ولاية مطلق اند كه اين مرتبه معروف بولاية انبياست فرموده اند
صلى الله تعالى عليه وآله وسلم كه هر كه از خلق ازين علم مطلع شود معنى اشارت كانبياء
بني اسرائيل بداند عليه وآله وصحبه وتبعه الصلوات المنها والتسليمات اميمنها بعدد كل معلوم
له سبحانه موصله بكمال احسانه وفضله وعلى جميع الانبياء والملائكة كذلك واين
ملهمات ومثل اين ملهمات ديگر را پاره شرحي كه بالقاء سري معلوم نموده اند در كتاب

خلاصة المعارف مرقوم کشته است و سواء آن اکر باز مامور شدم می نویسم والا

اکر کسی از فرزندان و برادران که ازین فقیر نصحت تقریر یافته باشند بنویسند که

رخصت است اشتهی تحریر الشریف قدس سره العزیز بعضی از ملهمات طریق که در حیز

تحریر ان حضرت علیه الجنة والمغفرة نیامده است آنست که بجهة تنبیه خطره متوسلی بوده

طالب وجد و سماع بعد از نماز تهجد الهام واقعه شد بعضی ازیاران متوسلان توازان

قبیل اند که اکر خواجه قطب الدین چشتی و شیخ نظام الدین دهلوی درین زمان بودی

صحبت ترا کداشته پیش ایشان رفتی یعنی نمیدانند قدر صحبت ترا که درین زمانه بعلوم لدنیه

اصلیه و حقایق و معارف جدیده شرعیه یکانه عصری و با فاضه برکات و انعامات

و تربیت اولیه طلاب کمالات نادر الدهری سو خورشید نه مجرم ارکسی بینا نیست

نوع دوم بعضی از ملهمات بجری اکر بعضی ملهمات این نوع را آن حضرت علیه الجنة

والمغفرة بتحقیقات خود تدقیقات اذقه تحریر نموده در اول فصل ثالث این رساله

داخل ساخته اند لیکن بکلمه چند درین ذیل نیز اشارت مینماید چنانچه بزرگان گفته اند

ایضًا اَلْهَمَنِيْ رَبِّيْ تَمَّ إِحْسَانُهٗ وَأَنْكَشَفَنِيْ بِهٰذِهِ الْحَقِيْقَةِ اَيْ بِمَنْ يَعْرِفُ

بِاَنَّ الْعَالَمَ مَوْهُوْمٌ فَقَدْ عَرَفَانُهٗ وَهْمِيَانُهٗ اِلٰى آخِرِ ایضًا قَدْ اَلْهَمَنِيْ رَبِّيْ

بِلَا تَرْجُمَانٍ وَانْكَشَفَنِيْ بِوُضُوْحِ الْاَوْضَحِ فِيْ حَقِيْقَةِ الْخَلْقِ إِنَّ فِيْ

هٰذَا الْوُقُوْعِ وَقَعَ ظُهُوْرُ الشَّاهِدِيْ بِقَابِلِيَّاتِ الْمَخْفِيَّةِ الْمُقْتَضِيْ الظُّهُوْرُ

الْكَوْنِيْ الْاِمْكَانِيْ بِشُهُوْدِ الْمَصْدَرِيَّةِ الْاِعْتِبَارِيَّةِ الْعِرْفَانِيْ اِلٰى آخِرِ

اَلْهَمَنِيْ رَبِّيْ كَذٰلِكَ مَنْ قَالَ مَاهِيَّتُ الْأَشْيَا غَيْرُ مَجْعُوْلَةٍ فَهُوَ يُخْطِيْ فِيْ

الْكَشْفِ وَالْقِيَاسِ اِلٰى آخِرِ انْتَهٰى تَحْرِيْرُهٗ قُدِّسَ سِرُّهٗ ایضًا قبل از شکستن جهاز

بجهة اطمینان و امان بعد از ظهور سرور عالمیان صلی الله علیه وسلم القای صریح واقع شد

لَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ يَا وَلَدِيْ هٰذَا مِنْ وَارِدَاتِ الْمَشَايِخِ ایضًا در حلیه

بعد از تعجب حضرت ایشان علیه الجنة والغفران خلاصی هردو ما نرا از ان مهلکه چهلکه و شکر

١٧٩

بر نجات ایشان نیم شب الهام واقعه شد کیف یهلکون وانت فیهم واقعات

بجری باره در جلد ثانی رساله نتایج الحرمین بتفصیل مذکور گشته است نوع سیوم

ملهمات مکی اکثرش بدستخط شریف مسوده یافته بود منها بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العلمین ۝ الرحمن الرحیم ۝ مالک یوم الدین

بسم الله الرحمن الرحیم ۝

الم ۝ ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین الذین یؤمنون

در اثبات حقیقة این ملهمات کلم الله منها فی التوحید والنعت ومدح اهل

الکمال حمد و صلوة لاقامت امینی که مستدعای صلوة هم سه رکعت صلوة اوست

منها در نعت النبی صلی الله علیه وسلم ظاهر الکمال باطن الجلال حقیقة الحال املح اللسان

افصح البیان ابلغ الزمان فی المناجات یا رب الولید ولید فی کل حال

والرحم من ابویه فی تربیته علی کل حال منها اللهم الصبی

[illegible]

صبی وان تعطی له علم فلیس فیه همت ان یعمل به حتی ترزقه التوفیق

الکامله ایاك نعبد وایاك نستعین اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم ولا الضالین امین حق العبدیة اطاعت المولی

وحق الطاعت عبدیت المطیع منها تعلموا ما شئتم فلن تؤجروا حتی

تعلموا اجرا جزیلا وتجارة لن تبور علی حسب نیته منها

هکذا فی قوله علیه السلام خیر الناس من ینفع الناس منها حقیقة

الخلق عند حقیقة الخالق لیس تشی منها حقیقت الخالق شیء

لا کشیء منها حقیقت المخلوق عند حقیقة الخالق شیء لیس الشیء

منها کف النفس عند قصد الشعر من العزائم الا بنیة اظهار اجتهادی کانت

مخصوصة به بعض الخواص منها ذکر الغیبة غیبة الا بنیت الصحة بوجه الاحسن

من لو قفها وهی مخصوصة لبعض الخواص منها در حالت انکسار نفس بیع الهام واقعة واشد

هذا من كمال الادب كما يودي منك واد به واجب علی كل مؤمن أفلا

ينظرون [illegible] الی قول ابی بكر كما قال يا ليتني كنت سهو محمد

منها در فرق ميان ادب و حيا ملهم شدند الادب امر فعلی و الحيا

امر حالی منها در نماز مبتدی را ركوع نافع است و متوسط را قيام

لايق و منتهی را سجود سزاوار است منها چون همين قدر علم پيدا كرد

كه مومن بايد بود ديگر عدم علم حجت نميشود منها دنيا جيست انچه از خدا

باز دارد باز دارنده باز دارنده است از سلامتی ايمان منها علی نور

جبل فی تعريف اهل الكمال دانا ترين مردمان كيست انكه معيشت او باخلق

برای خدا باشد بعلم بالله با خلق من الله هو اعلم الناس و افضل منها

علی هذا الجبل در قبوليت دعا در حق مخلصان اجبت للمخلصين الصادقين

منها در قبوليت دعا در غار جبل ثور و ملتزم مكرم حبيت باجابت الواسعه

منها ماء الزمزم شفاء الصادقين منها العتاق في المحرمات كما الشيخ

في المسكرات منها برنادانی درنادانان که بعد از جهل ونجاه سالگی از

فرایض بفضایل بردارد ومن لم يستيقظ من بعده فهو الرحمن درمعنی خالصا

مخلصا في قول النبي صلى الله عليه وسلم من قال لا اله الا الله خالصا مخلصا آ بے

بلا شرکت وکفر دخل الجنة منها في جبل مولد امير المومنين عمر رضي الله تعالى عنه

قطع از مصافحه بو قطع از مصافحه مثبت منها في التذيب اهل هذا الامام

من الله تعالى ام من قبل رسوله صلى الله عليه وسلم قطع از مصافحه بو قطع

از مصافحه رسول مثبت منها بعد از طواف وداع درحين تشبث بملترم

مكرم عفرت لك ما تقدم من ذنبك وما تاخر نوع چهارم ملهمات مدلي و وقت

برلستن از ذو الخليفه بسوی مسجد قبا هذا طوافك لدارنا منها ومسجد نبات تجار

بعد از تکبیر تحریمه قل انا اول المؤمنين منها بعد از فراغ نماز انت اول

المؤمنين منها در مسجد قبا هذا طوافک من بیتی تقدس و تعالی منها

و همین مسجد هذا طوافک لبیتی عز و جل منها در مواجهه روضهٔ سرور عالم

صلی الله علیه و سلم بنداء ملائکه همچنین بر گزیدگان کم آمده اند منها

در تهجد کاه نبوی علیه و علی آله الصلوة والسلام یا ولدی انت جوارنا

منها فی هذه المسجد المتهجد در رکعت ثانی طیبک الله لک من المعاصی

سر اثناء نماز در محراب مخصوص امامت سرور کائنات علیه و علی آله الصلوة

والتسلیمات و قریب ستون حرس امیر المومنین علی کرم الله تعالی وجهه واقعه شد

انتم فی جوارنا جئتما کنتم منها و همین جا در مرتبه علو شان حضرت

پیغمبر علیه و علی آله الصلوة والسلام بعد از چند روز از حضرت حق جل و علا واقعه شد

یعرف شی قدره الا انا منها و نیز جانب راس شریف قریب ستون

اس در جواب التماس استفسار حق لبعضی عرفاء اهل توحید وحدت وجودی معلوم فرمود

صلی الله علیه و آله و سلم صاحب الحال معذور و مقلد مغرور منها و نیز همین جا

سن البر الاتفاق الله بعد العصر واقع شد که ولی کامل مکمل که بر خود یقین نسبت

کمالات اولیا داشته باشد تا بوجود صوری خویش بمدینه طیبه برسد این

یقین او ظن است و پنداشت محض منها در اعتکاف رمضان واقع شد هر که

امروز از تلذذات دنیوی کوته دست کند به تنعمات اخروی با ما است منها

در حق میر منصور هو من اهل السعادت منها در محراب مسجد قبلتین این قطعه

زمین را تاثیر است هر که در اینجا نماز گذارد از برکات قبلتین بهره مند گردد منها

در مسجد روضة الجنة بدین مضمون الهام شد هر که توسل گیرد بتو یا ترغیب کند

بر توسل تو از آمرزندگان است یا او را بیامرزم باید دانست که بعضی ملهمات

در زیارت مزارات و سایر اوقات واقع میشدند بجهة موانع فی الحال ثبت

نمیشد لاجرم کلمه ملهمه بحضور صفا فراموش میگشت چون عبارت ملهمه بعینه

محفوظ بمو و بنا بران از انها مسطور نگشت ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انك علی كل شيء قدير ربنا آتنا في الدنيا حسنة وفي الآخرة حسنة

اللهم صل وسلم وبارك علی سيدنا وشفيعنا محمد بقدر معلومك وبعدد كل ذرة الف الف مرة علی آله وصحبه وصل وسلم وبارك كذلك وصل علی جميع الانبياء والمرسلين وملائكة المقربين وعباد الله الصالحين في كل آن وفي كل حين الی ابد الآبدين امين يا رب العالمين تمت بعونه وحسن توفيقه تمت تمام شد كتاب نكات تصنيف حضرت پیر دستگیر تاج المشايخ والاوليا مخدوم الاتقيا شيخ آدم قدس الله سره العزيز بحسب الفرمودهٔ اقبال وسعادت پیوند بخت بلند مقبول الله برگزيدهٔ محمد رسول الله ملك محمد خان تحرير يافت كاتبه احقر الناس سيد دلدار

بتاريخ غرهٔ شوال سنه ۱۰۹۸

٣٥٩

بیست و سه جزو دو ورق کم

حکیم غلام محی الدین و احمد الدین پسران فیض بخش

حکیم شیخ فیض بخش و حاجی کرم الهی پسران احمد علوی

حکیم عبد الجبار و الرحیم غلام محی الدین ابن حکیم شیخ فیض بخش

ابن حکیم احمد علوی چشتی ابن شیخ زین الدین ابن سید آدم پیر دستگیر المعروف به بنوری …

حکیم عبد الجبار و حکیم عبد الرزاق و [illegible]
پسران حکیم علام محی الدین

ترکیب سکندری اگر تا دو ماه یخوره مرضی بلغم...
رطوبت و اگر ٣ ماه یخوره مرضی بلغمیه باشد دفع
و اگر هفت ماه یخوره مرضی بلغمیه باشد زایل که و اگر
یخوره باری اولدر مبتلا نگردد و اگر تا دو سال یخوره
ضعف بصری معلوم نکند مجرب است و بهتری لذ
ماکوله شرط نیت و اسم ترکیب ... گوتکه کلد

بیت سنج	سنج	الدحی خورد	نبح اعبارت	بعیث بسبیج	یعنی بلیله
٣ ینک	٣ ینک	٢ ینک	٢ ال ایک	٣ ایک	٢ ایک
پیپل دراز	سورج	زنجبیل	باکهه کبیر	رنگه	سعد
٤ ینک	٤ ینک	٤ ینک	ایک	٢ ینک	٢ ینک
مصطکی	سیماب	الوطه	سنا	بسی لوجین	پیلا مول
		٤ ینک	٤ ینک	٤ ینک	٤ ینک

اولسی رکعت نوبد پیشوا روزک

پیند خز داودکی

دنیا السی خز

دغانید

خلوت سیبن

وسیفاب

دیاروزی